

فصلنامه زنان  
مارس

فصلنامه زنان شماره ۴۲، آبان ۱۳۹۶

Quarterly journal No. 42. November 2017





# فهرست مطالب

## مقالات

- کنترل بدن من حق من است، نه هیچ دولت، نه هیچ مذهب و نه هیچ فردی! ..... ۴
- اکتبر: انقلابی که فصل رهایی زنان را گشود ..... ۶
- تصویر زنان در ساختن دنیایی نو ..... ۱۰
- ازدواج اجباری بند دیگری برای به برده‌گی کشیدن زنان ..... ۱۴
- آهواره‌ای از زیبا کرباسی ..... ۱۸
- نگاهی به فیلم «تجاوز» ..... ۱۹
- مصاحبه: بدترین سناریو برای یک مرد «نه!» شنیدن از یک زن بود ..... ۲۱
- خشونت علیه زنان: قلب را می‌شکند، هم چنین استخوان‌ها را ..... ۲۴
- شعری از زیبا کرباسی ..... ۲۹
- برده‌داری با نام دیگری: تن فروشی «توانمندسازی» قلبی در مطالعات جنسیتی ..... ۳۰
- به یاد کیت میل: سخن گفتن از آنچه ناگفتنی است؛ آغاز عمل است! ..... ۳۱

## گزارش‌ها از فعالیت‌ها:

- گزارش آکسیون در رابطه با ۲۹امین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی برمن ..... ۳۲
- گزارش تظاهرات علیه سفر روحانی به نیویورک ..... ۳۳
- گزارش جلسه و آکسیون به مناسبت سالگرد کشتار زندانیان سیاسی - بروکسل ..... ۳۴
- گزارش تظاهرات اروپایی در روز جهانی حق سقط جنین - بروکسل ..... ۳۵
- به مناسبت ۵۰امین سالروز تصویب قانون سقط جنین در بریتانیا - به زبان فارسی ..... ۳۶
- گزارشی از کنفرانس به مناسبت ۵۰امین سالگرد قانونی شدن سقط جنین ..... ۳۷
- بیانیه‌ی هشت مارس در سالگرد کشتار زندانیان سیاسی - به زبان انگلیسی ..... ۳۸

## همکاری شما:

نشریه را پربارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید! لطفاً نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی تایپ کنید و مطالب را برای ما بفرستید! ارسال مطالب برای نشریه:  
zanane8mars@yahoo.com  
مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسنده‌گان آن است.

هشت مارس

نشریه سازمان زنان  
هشت مارس  
(ایران - افغانستان)

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان  
فریدا فراز  
فریبا امیرخیزی

## کنترل بدن من حق من است، نه هیچ دولت، نه هیچ مذهب و نه هیچ فردی!



امسال در شرایطی خودمان را برای مبارزات «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان» آماده می‌کنیم که سه سال از مبارزات مردم اصفهان علیه اسیدپاشی‌های زنجیره‌ای می‌گذرد؛ و یک سال از تظاهرات و قدرت‌نمایی جهانی زنان علیه به قدرت رسیدن دولت فاشیستی ترامپ در آمریکا. در نظر اول ظاهراً این دو مناسبت هیچ رابطه‌ای با هم ندارند اما کافی است کمی، فقط کمی دماسنج وضعیت زنان در جهان و ایران را دقیق‌تر بررسی کنیم تا رابطه‌ی درونی روشنی بین آن‌ها بیابیم. کافی است بفهمیم چرا وضعیت زنان در سراسر جهان و همچنین ایران بحرانی‌تر شده است؟! و چرا خشونت علیه زنان گسترده و اشکال وسیع‌تری پیدا کرده است؟! چرا جنگ علیه زنان عریان‌تر و شدیدتر شده است؟! و چرا هرچه این جنگ یک‌طرفه علیه زنان شدت می‌گیرد، خشونت علیه زنان «عادی‌تر»، «طبیعی‌تر» و اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد؟

این روزها موقعیت بحرانی زنان به قدری عادی و طبیعی به نظر می‌رسد که گویا ما زنان وجود داریم تا این جنایات بر ما اعمال شوند تا در نهایت ستون‌های آمار رسانه‌ها و گزارش‌های سالانه‌ی نهادهای دولتی و جهانی را پرکنیم و سالی یک‌بار موضوعی برای طرح‌های «سال آینده» و عیاری برای تخصیص بودجه به دست‌شان بدهیم. در عمل اما این حقیقت که این آمار و ارقام مربوط به زنانی است از گوشت و پوست که آزار و آسیب می‌بینند، درد می‌کشند و تخریب می‌شوند و اکثراً آینده‌ای برای خودشان متصور نیستند، جایی در این بررسی‌ها ندارد. درحالی‌که برای ما زنان - از هر طبقه، سن، ملیت، مذهب، گرایش جنسی و ... - خشونت جنسیتی پدیده‌ای است که با آن متولد می‌شویم، به اشکال مختلف آن را در طول زندگی‌مان تجربه می‌کنیم و خیلی اوقات از شدت اعمال این خشونت جان خود را از دست می‌دهیم. خشونت برای ما اخبار رسانه‌ها یا عنوان یکی از روزهای سال نیست، خشونت موقعیتی است که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ تضمینی است برای حفظ و بازتولید رابطه‌ی فرودست اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک زنان؛ نشانه‌ی اعمال رابطه‌ی سلطه‌ی مرد بر زن؛ و ضرورتی است برای بقای یک سیستم مبتنی بر انواع و اقسام نابرابری؛ از نابرابری طبقاتی گرفته تا نابرابری ملی، مذهبی، جنسیتی و ...

در این دنیای نابرابر طبقاتی، فرودستی زن رابطه‌ی به اصطلاح طبیعی بین زن و مرد محسوب می‌شود. درحالی‌که برخلاف «طبیعت» آن زنان در سراسر جهان روزانه برای پایه‌ای‌ترین حقوق خود به شکل فردی و جمعی بی‌وقفه مبارزه می‌کنند. زنان برای این‌که قربانی تجاوز، ازدواج اجباری، تجاوز محارم، تن‌فروشی، فقر، بارداری یا مادری اجباری، ضرب و شتم، اسیدپاشی، قتل ناموسی، آزار و اذیت جنسی و ... نشوند، بی‌وقفه مبارزه می‌کنند. زنان چه آگاه باشند چه نه در مرکز این مبارزات، تلاش‌شان برای به دست آوردن حق تعیین سرنوشت و کنترل بدن‌شان قرار گرفته است. این تضاد چالش مرکزی زنان با ساختار طبقاتی پدر/مردسالار حاکم است. این ساختار چه از طریق دولت، قانون، مذهب، جامعه، فرهنگ، عرف، سنت ... و چه افراد (عمدتاً مردان) سعی در کنترل بدن، اراده و سرنوشت زنان دارد یعنی از طریق سه حلقه‌ی درهم‌تنیده‌ی خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی زنان را به انقیاد در می‌آورد. هرچند در بین این سه حلقه‌ی خشونت علیه زنان، خشونت دولتی حلقه‌ی اصلی و عمده است. حلقه‌ای که دو حلقه‌ی دیگر را به حرکت درآورده، تولید و بازتولید، محافظت و هدایت می‌نماید. ساختار دولت مردسالار از طریق خشونت سازمان‌یافته‌ی ذاتی، سیستماتیک و منسجم دولتی و از طریق دادن امتیازات مردسالارانه علیه زنان، نیمی از جامعه را علیه نیمه‌ی دیگر متحد کرده و از این طریق کلیت جامعه را تحت انقیاد در می‌آورد. به همین دلیل حلقه‌های خشونت اجتماعی و خانگی نیز حلقه‌های ضروری برای تحمیل و تحکیم خشونت دولتی هستند. به این شکل همه‌ی زنان قربانیان مستقیم یا غیرمستقیم سیستمی هستند که در همه‌ی جهان زنان را هدف قرار داده؛ و در چارچوبه‌ی آن هیچ زنی در هیچ زمان و هیچ مکانی مصونیت ندارند، چه زنان «سلب‌ریتی» هالیوود، چه زنان آواره از جنگ، چه در کوچه‌های خلوت، چه در فضاهای مجازی، چه در اتاق‌های کنفرانس دانشگاهی، چه در مدارس روستایی، چه در پارلمان‌ها و لویی جرگه‌ها، چه در خانه و اتاق خواب و ... زنان قربانیان این سه حلقه‌ی درهم‌تنیده‌ی خشونت هستند.

هرچند کماکان «خانه‌ی» یک زن ناامن‌ترین مکان برای اوست اما منشأ این ناامنی را باید در جای دیگر جست. کماکان چه در کشورهای توسعه‌یافته‌ی امپریالیستی و چه در کشورهای تحت سلطه، دولت‌ها منشأ این خشونت سازمان‌یافته‌اند که به کمک بازوهای رسمی و غیررسمی خود ایدئولوژی و مناسبات ضد زن را در جامعه سازمان‌دهی و تقویت می‌نمایند.

شاید این‌طور به نظر بیاید که در کشورهای سرمایه‌داری / امپریالیستی با تدوین قوانین «برابر» و قوانین حمایتی از زنان دولت‌ها از این چرخه خارج‌شده‌اند اما باید با صراحت و قاطعیت اعلام کنیم: خیر! کماکان دولت‌ها منشأ اصلی تولید و حفظ رابطه‌ی نابرابر بر اساس مالکیت خصوصی هستند. دولت‌هایی که برای حفاظت از این رابطه‌ی قدرت، عظیم‌ترین دستگاه‌های اداری، نظامی و ایدئولوژیک و ... را در دست دارند. چراکه حفظ رابطه‌ی مردسالارانه بر اساس مالکیت خصوصی یکی از ارکان ایدئولوژیک و یکی از پایه‌های زیربنایی سیستمی است که هدف آن کسب سود و مافوق سود است و بدن زنان نیز یکی از کالاهای بسیار سودزااست.

به همین دلیل است که امروزه با هر چه بحرانی‌تر شدن نظام سرمایه‌داری، با رشد و روی کار آمدن دولت‌های دست‌راستی و قدرت گرفتن نیروهای راست و فاشیست‌ها در سراسر جهان که در پی بازسازی و تقویت عقب‌افتاده‌ترین، پوسیده‌ترین و ارتجاعی‌ترین ارزش‌ها، ایده‌ها و مناسبات هستند، مسأله‌ی کنترل بر بدن زنان تبدیل به یک موضوع به‌شدت چالشی شده است و خشونت علیه زنان به شکل افسارگسیخته‌ای افزایش یافته است. اتفاقی نیست که یکی از برجسته‌ترین حملات ترامپ چه در کمپین انتخاباتی‌اش و چه پس از به قدرت رسیدن، علیه زنان بود. اگرچه او کمپین انتخاباتی‌اش را بر مبنای برتری مردانه و فرودستی زنان، برتری سفیدپوستان، شونیسیم ملی، تهدید به حمله علیه پناهجویان و مسلمانان، مسابقه‌ی تسلیحات هسته‌ای و جنگ‌افروزی، تخریب هرچه

بیشتر محیط‌زیست و ... طراحی و اجرایی کرد اما عکس‌عملی که زنان نسبت به روی کار آمدن او انجام دادند خود نشان داد که تا چه اندازه این عقب‌گرد تاریخی زنان را هدف قرار داده که متقابلاً در آمریکا و سراسر جهان این حمله را بی‌پاسخ نگذاشتند. خیزش زنان در آمریکا و سایر کشورهای اروپایی علیه گسترش اشکال مختلف خشونت نمی‌تواند نافی این حقیقت باشد که در این رویارویی موضوع کنترل بر بدن زن و مشخصاً موضوع «حق سقط‌جنین» مرکزی و گره‌ای است. اتفاقی نیست که باوجود افزایش اشکال مختلف و حاد خشونت مانند تجاوز، تن‌فروشی، پورنوگرافی و ... موضوع «حق سقط‌جنین» در مبارزات جنبش زنان برجسته شده است؛ و اعمال نفوذ و فشارهای نیروهای راست افراطی، فاشیست‌ها و بنیادگرایان مذهبی نیز به موضوع بازپس‌گیری یا محدود کردن یا ندادن حق سقط‌جنین گره‌خورده است. چون موضوع حق سقط‌جنین به شکل برجسته و بی‌واسطه‌ای موضوع حق کنترل بر بدن زن را نشانه می‌گیرد؛ کنترل دولت، مذهب و مرد بر بدن زن را بازتعریف و تحکیم می‌کند؛ و همچنین بیش از سایر اشکال خشونت بر زنان در کشورهای امپریالیستی، در این حیطة امکان دخالت دولت، قانون، مذهب و ... یعنی کنترل دولتی آشکار وجود دارد. مسلماً نیروهای راست، فاشیست‌ها و بنیادگرایان مذهبی و ... نگران «اوول»ی که ناخواسته بارور شده یا یک فتوس نیستند، نگران جنین هم نیستند، مسأله صرفاً رابطه‌ی میان زن و مرد، زن و نظام طبقاتی حاکم است. مسأله تقویت و حفاظت از روابط مردسالارانه‌ی سیستم سرمایه‌داری است برای حفظ جایگاه فرودست زن در آن. آن‌ها می‌خواهند کنترل بدن و قدرت تولیدمثل زن را در دست داشته باشید، چون کنترل تولیدمثل در جامعه‌ی طبقاتی یکی از اهرم‌های اصلی ستم بر زن و تعیین سرنوشت و آینده‌ی اوست تا برای همیشه برده و فرودست باقی بماند.

شاید این تلاش دولتی و رشد ایدئولوژی‌های ارتجاعی مذهبی و مردسالار برای بازپس‌گیری حقوق زنان و به عقب راندن‌شان بیش از همه برای ما زنان ایرانی قابل‌لمس و پی‌آمدهای دردناک آن آشکار باشد. برای ما که می‌دانیم مرتجعین چگونه به اسم خدا و با کمک دین و مذهب بدن زن را با پوشش اسلامی (حجاب، برقع، روسری و ...) می‌پوشانند تا قوای جنسی مردان تحریک نشود. برای ما که می‌دانیم حجاب چه اجباری و چه «اختیاری» زن را تبدیل به یک سوژه‌ی جنسی می‌کند که باید کنترل شود؛ و از همین طریق سلطه‌ی مرد بر زن تثبیت می‌شود. برای ما که دیده‌ایم دولت تئوکراتیک جمهوری اسلامی پس از به قدرت رسیدن، برای به عقب راندن و اعراب جامعه اولین حمله‌ی خود را علیه زنان - برای اجباری کردن حجاب - سازمان‌دهی کرد. این دولت واپس‌گرا برای تثبیت ایدئولوژیک حاکمیت بنیادگرای اسلامی نیاز به اجباری کردن حجاب و کنترل دولتی بر بدن زنان داشت. چون حجاب در ساختار جمهوری اسلامی صرفاً یک پوشش نیست. برای حکومت اسلامی «حجاب اجباری» هم از زاویه‌ی نفی آزادی پوشش زنان و هم از زاویه‌ی تعیین محتوای این پوشش اهمیت دارد. در ایران نوع خاصی از پوشش اجباری است که فقط در چارچوب قوانین و حاکمیت اسلامی قابل توضیح است؛ در چارچوب یک نظام ایدئولوژیک به‌غایت مردسالارانه که زنان در آن صرفاً ابزار تولید نسل و شهوت هستند. در نظامی که پیش‌فرض قطعی حاکمیت در مورد زنان این است که زنان موجوداتی ناقص‌العقل، صغیر، اغواگر، شهوت‌انگیز و مظهر فساد هستند؛ بنابراین باید هم تحت چتر حمایت عناصر ذکور قرار گیرند؛ باید هم پتانسیل‌های اغواگرانه‌شان توسط مردان کنترل شده و از طریق کانال‌های شرعی و «قانونی» - مثل ازدواج و صیغه - مورد بهره‌برداری قرار گیرد. در ساختاری که زن کشتزار و مایملک مرد قلمداد می‌شود باید هم مجوز ورود به این قلمرو توسط قانون تعیین و کنترل شود. بیش از هر چیز حجاب چه اجباری و چه «اختیاری» ابزاری برای نشان دادن جایگاه فرودست و فرمان‌بردار زن است. سمبل تحت انقیاد و برده‌گی بودن زنان توسط مردان یعنی نماینده‌گان نرینه‌ی خداوند بر روی زمین. حجاب اجباری به شکل برجسته‌ای نشان می‌دهد که در این رابطه‌ی قدرت زنان توسط مردان و دولت اسلامی کنترل می‌شوند و از این طریق جایگاه حاکم و محکوم تعیین و تثبیت می‌گردد. به همین دلیل هم حجاب اجباری پرچم سیاسی دولت‌های تئوکراتیک اسلامی است که بر بدن زنان به اهتزاز در آمده است، حتی در کشورهای غیراسلامی هم حجاب «اختیاری» از همین محتوا برخوردار است. حجاب در کشورهای اسلامی برجسته‌ترین شکل کنترل و اعمال خشونت دولتی و نماد کنترل بدن، اراده و سرنوشت زنان است که جز ارکان حکومت‌های اسلامی و یکی از اصلی‌ترین مرزهای تمایز آن‌ها با سایر دولت‌های سرمایه‌داری است.

حجاب به شکل فشرده‌ای موقعیت زنان تحت حاکمیت اسلام را نشان می‌دهد و اعلان می‌کند حکومت اسلامی حکومتی است که در آن زنان تحت انقیاد و کنترل مردان و نماینده‌گان «برگزیده‌ی» خداوند قرار دارند. البته و متأسفانه این سناریو صرفاً محدود به ایران نشد. در تمام کشورهای که نیروهای اسلامی حاکمیت یا قدرت را به دست گرفته یا درصدد کسب آن هستند این سناریو تکرار شده یا می‌شود. در افغانستان بنیادگرایان اسلامی برای به عقب راندن جامعه شدیدترین حملات را به زنان کردند و این تلاش‌ها در دولت دست‌نشانده‌ی آمریکا - که مدعی آزادی زنان بود - کدگذاری و قانونی شده‌اند. در عراق، لیبی، سوریه و ... هم همین سناریو تکرار شد و اسلامی شدن حکومت نسبت مستقیمی با به انقیاد درآوردن زنان و خصوصاً مسأله‌ی حجاب داشت. داعش هم به‌عنوان آخرین ورژن از بنیادگرایی اسلامی پا را فراتر گذاشت و حتا فروش زنان در بازار برده‌گان را نیز احیا کرد. در ترکیه نیز اسلامی شدن یک کشور لائیک با موقعیت زنان و پذیرش حجاب نسبت مستقیم دارد. در تمام کشورهای اسلامی رابطه‌ی قدرت مرد بر زن بر اساس اسلام کدگذاری می‌شود که حجاب برجسته‌ترین سمبل آن است.

به همین خاطر ما زنان کشورهای تحت سلطه و حکومت‌های تئوکراتیک به‌خوبی لمس و درک کرده‌ایم که چرا مبارزه‌ی ما زنان برای رهایی به مبارزه برای حق کنترل زن بر بدن‌اش گره‌خورده است؛ و چرا زنان بدون شورش و عصیان در مقابل تمام نیروها، ساختارها، قوانین و افرادی که می‌خواهند بدن، سرنوشت و اراده آن‌ها را تحت کنترل و انقیاد درآورند نمی‌توانند قدمی درراه پایان گذاشتن بر خشونت علیه زنان بردارند؛ و چرا مبارزات ما هم‌زمان باید علیه بنیادگرایی مذهبی و سرمایه‌داری امپریالیستی پدر/مردسالار باشد.

بله! ما زنان تاریخاً قربانیان مطیعی نبوده و نیستیم. هرگز از عواقب شورش و سرکشی نهراسیده‌ایم، هرچند بهای گزافی پرداخته‌ایم. نه ساحره‌سوزان مرعوب‌مان کرده است و نه اسیدپاشی‌های زنجیره‌ای به زنان «بدحجاب». امروز باز هم بدون هیچ واژه‌ای اعلام می‌کنیم که ما زنانی «غیرطبیعی» هستیم، چون ما رابطه‌ی سلطه، کنترل و فرمان‌برداری را بر نمی‌تابیم، چون به‌هیچ‌عنوان هیچ‌یک از اشکال خشونت را بر نمی‌تابیم. ما نه‌تنها طرفدار حق کنترل زن بر بدن‌اش هستیم، نه‌تنها طرفدار آزادی انتخاب پوشش هستیم، نه‌تنها طرفدار آزادی سقط‌جنین هستیم، نه‌تنها مخالف حجاب اسلامی هستیم، نه‌تنها طرفدار رهایی زنان هستیم ... بلکه پیگیرانه خواستار تغییر این جهان به‌وسیله‌ی یک انقلاب عمیق و ریشه‌ای در مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دنیا هستیم و خوب می‌دانیم که زنان یکی از کنشگران خشمگین این انقلاب خواهند بود. ☐



## اکتبر: انقلابی که فصل

## رهایی زنان را گشود!

بیلا پرنیا

### انقلاب اکتبر و تغییر ریشه‌ای در موقعیت زنان

بعد از سرنگونی دولت بورژوا - فئودال امپریالیستی روسیه، دولت انقلابی نوین برای ساختن جامعه‌ای بدون ستم و استثمار تمام تلاش خود را به کار گرفت. دولت نوین مبارزه‌ی آگاهانه‌ای را برای عملی کردن تعهد خود در مورد برابری زن و مرد در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آغاز کرد و گام‌های بزرگی در راه رهایی زنان به پیش برداشت. بلشویک‌ها کلیه‌ی قوانین اسارت‌بار و محدودیت‌هایی که مانع از آزادی زنان می‌شد را لغو کردند. حق رأی زنان به رسمیت شناخته شد. در نتیجه زنان حق انتخاب شدن و یا انتخاب کردن یافتند. این در حالی بود که در همان دوره، زنان فقط در دو کشور دانمارک و نروژ حق رأی داشتند. در انگلستان در سال ۱۹۱۸ بود که زنان حق رأی به دست آوردند و در فرانسه و ایتالیا زنان می‌بایست ۳۰ سال دیگر برای این حق منتظر می‌شدند. حق سقط‌جنین هم فوراً به رسمیت شناخته شد. در حالی که امروزه پس از گذشت صدسال از آن تاریخ، در بسیاری از کشورهای جهان و مشخصاً در برخی از ایالات آمریکا زنان هنوز دارند برای دستیابی و یا حفاظت از این حق اولیه - که بخشی از حق کنترل زن بر بدن خویش است - مبارزه می‌کنند.

در اکتبر ۱۹۱۷ زنان و مردان کارگر و زحمتکش تحت رهبری لنین و حزب بلشویک توانستند دولت بورژوازی را از طریق قیام مسلحانه سرنگون کنند و برای اولین بار در تاریخ بشر، یک جامعه‌ی نوین سوسیالیستی را بنیان‌گذاری کنند. دولت نوین توانست در مسیر تغییر و تحول جامعه، در مقابله با نابرابری‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و ایجاد شرایطی که توده‌ها بتوانند در سرنوشت جامعه، آگاهانه دخالت کنند، قدم‌های بزرگی به پیش بردارد. درس‌ها و دستاوردهای انقلاب اکتبر پس از گذشت یک قرن کماکان تکیه‌گاه مهمی برای پیشروی همه‌ی انقلابیون در سراسر جهان است. دولت نوین سوسیالیستی برای اولین بار در تاریخ بشریت، گام‌های غیرقابل‌تصوری در راه رهایی زنان از زنجیر پدر/مردسالاری برداشت و چنان ضربه‌ای به ستم جنسیتی وارد کرد که تا آن زمان هرگز مشابه‌اش در جهان رخ نداده بود. به گواه تاریخ، آن انقلاب، جامعه‌ی عقب‌مانده‌ی امپریالیستی روسیه را که فقر و فلاکت، بی‌کاری، گرسنگی، تن‌فروشی، فرودستی زنان و ... در آن بی‌داد می‌کرد متحول کرد. در نتیجه‌ی انقلاب اکتبر، برای اولین بار مردم توانستند حاکم بر سرنوشت خود شوند. علاوه بر آن، این انقلاب جهان را تکان داد و در مقابل میلیون‌ها نفر از مردم و نیروهای انقلابی، راهی نوین و واقعی برای دگرگونی جامعه‌ی کهن و پوسیده گشود.

این که بلشویک‌ها توانستند قدرت سیاسی را در اکتبر ۱۹۱۷ کسب کنند، رویدادی از پیش مقدر و اجتناب‌ناپذیر نبود. یک حرکت فرصت‌طلبانه‌ی کودتایی با حمایت این یا آن قدرت جهانی نبود. اکتبر پدیده‌ای اتفاقی هم نبود. این انقلاب نتیجه‌ی تدارکی آگاهانه و نقشه‌مند بود. بلشویک‌ها طی سال‌ها فعالیت انقلابی در بین کارگران شهر و روستا و سپس در دوران جنگ جهانی اول در بین سربازان و در دل شوراهایی که مبارزات کارگران در شهرهای مختلف را به هم پیوند می‌داد، توانستند پایگاه محکمی برای انجام انقلاب در جامعه بسازند. آن‌ها در بطن مبارزات گوناگون، از اعتصابات کارگری و اعتراضات دانشجویان گرفته تا قیام مسلحانه، پیشاپیش توده‌ها حرکت کردند. افت‌وخیزها را تجربه کردند، بارها شکست خوردند و نیرو از دست دادند، اما از حرکت باز نایستادند. تجربه‌ها را جمع‌بندی کردند، مردم را برانگیختند، بذر آگاهی افشاندند و سازمان‌دهی کردند و به پیش رفتند.

۷ مهتاب سوزان، ۸ مارس ۱۹۲۷، ازبکستان



دولت نوین انقلابی اصل دستمزد یکسان در برابر کار یکسان را تصویب کرد. خدمات بیمارستانی برای زایمان همه‌ی زنان مجانی شد. پرداخت حقوق قبل از زایمان و بعد از آن پیش گذاشته شد و کار شبانه برای زنان باردار و زنانی که تازه بچه‌دار شده بودند، غیرقانونی اعلام شد. به‌علاوه، جدایی دین از دولت صورت گرفت و ازدواج و ثبت‌احوال و غیره از کنترل کلیسا خارج شد. ازدواج مدنی به‌جای ازدواج مذهبی رسمیت یافت. ازدواج به شکل ساده و با یک پروسه‌ی راحت انجام می‌گرفت و هر یک از طرفین می‌توانستند نام فامیل دیگری و یا خود را انتخاب کنند. در سال ۱۹۲۶ ازدواج نیاز به ثبت نداشت و طلاق را به‌گونه‌ای سازمان‌دهی کردند که هر یک از طرفین می‌توانستند درخواست جدایی کنند. ازدواج کودکان غیرقانونی اعلام شد. از نظر قانون، کودکان «مشروع و نامشروع» یکسان بودند. تن‌فروش‌ها دیگر مجازات نمی‌شدند و به‌جای آن تلاش شد شرایطی برای از بین رفتن آن به وجود آورده شود. برابری در قانون فقط شامل زنان نشد، بلکه در مورد

دهقانان، از بین برود. حزب از برابری رسمی زنان اُمنظور تغییراتی است که تا آن زمان انجام‌شده بود اُراضی نیست. حزب در تلاش است تا با جایگزین کردن کمون‌ها، سالن‌های غذاخوری عمومی، رختشوی‌خانه‌های عمومی و مهدکودک‌ها و ... زنان را از فشار مادی ناشی از اقتصاد کهنه‌ی خانگی آزاد سازد.» در نتیجه‌ی این برنامه‌ی آگاهانه و نقشه‌مند که هدف‌اش رهایی زنان از قید کار خانگی و بچه‌داری بود تغییرات بزرگی در زندگی زنان ایجاد شد. زنان شروع به گسستن قیدوبندهای کار خانگی کردند.

در بخش آسیایی کشور، اکثر مردم مسلمان بودند و زنان این مناطق، فرودست‌ترین زنان در بین کل اهالی شوروی به‌حساب می‌آمدند؛ اما فعالین حزب در نتیجه‌ی تحولات انقلابی که در مورد زنان در جامعه پس از انقلاب به‌طور کل به وجود آمده بود، توانستند تغییرات عظیمی در موقعیت این زنان ایجاد کنند. بازتاب این تغییرات و نشانه‌ای از آگاه شدن آن‌ها را می‌توان در روز ۸ مارس ۱۹۲۷ در شهر بخارا مشاهده کرد که صد هزار زن با پاره کردن حجاب و به آتش کشیدن آن، آزادی و برابری خود را فریاد زدند.

این تغییر و تحولات کیفی که نظام سوسیالیستی در زندگی زنان به وجود آورد به پاره کردن زنجیرهای اسارت هزاران ساله کمک کرد و راه مداخله و مشارکت زنان را در عرصه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی باز کرد. توده‌های زن شرایط جدید را با گذشته‌ی نه‌چندان دور که در کارخانه‌ها و مزارع به‌شدت استثمار می‌شدند، مقایسه می‌کردند؛ دولت نوین را به‌درستی دولت خود می‌دانستند و برای حفاظت و تقویت آن حاضر به هرگونه تلاش و فداکاری بودند. فعالیت سیاسی و ایدئولوژیک انقلابیون در میان زنان شهر و روستا بسیار گسترده بود. هدف این بود که توده‌های زن در حیات جامعه آگاهانه ایفای نقش کنند. نشریه‌ی «زنان کارگر» که تحت رهبری حزب کمونیست منتشر می‌شد به ارگان مرکزی برای سازمان دادن فعالیت حزبی در میان زنان تبدیل شد. این نشریه بازتاب خواسته‌های زنان کارگر و زحمت‌کش بود. به کمک این نشریه، جلسات بحث بر سر مسائلی چون هشت ساعت کار در روز، موضوعات ویژه‌ی زنان، حمایت از کودکان و زنان در روند کار، برابری زن و

دیگر گروه‌های مورد ستم نیز قوانین رهایی‌بخش به تصویب رسید. به‌عنوان مثال در دوران تزار هم‌جنس‌گرایی غیرقانونی بود و کسانی که در چارچوبی غیر از «نورم طبیعی» وارد رابطه‌ی جنسی می‌شدند با خطر اعزام به اردوگاه‌های تبعید روبرو بودند. کلیه‌ی این قوانین تبعیض‌آمیز در دولت نوین لغو شد و آزادی هم‌جنس‌گرایی به رسمیت شناخته شد.

این تغییرات بزرگ که به‌طور آگاهانه انجام پذیرفت در هیچ‌یک از کشورها انجام‌نشده بود. در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری زنان از نظر قانون با مردان برابر نبودند. تصویب قوانین جدید در شوروی به اقتدار مردان بر زنان و کودکان ضربه‌ی عمیقی زد. لنین به‌درستی بر روی این حقیقت انگشت گذاشت و گفت: «هیچ حزب دمکراتیک، حتا در پیشرفته‌ترین جمهوری‌های بورژوازی نتوانست طی دهه‌ها یک‌صدم کاری که ما در اولین سال حکومت‌مان در مورد حقوق زنان انجام دادیم را انجام دهد.» اما تلاش دولت نوین تنها در عرصه‌ی تصویب قوانین به نفع زنان نبود، بلکه در ایدئولوژی و سیاست و روابط میان انسان‌ها، نقش سنتی زنان را به چالش کشید. به همین منظور، موضوع آزادی و برابری زنان به‌طور وسیع در جامعه مورد بحث و مبارزه قرار گرفت. دیدگاه‌ها و رویکردهای گوناگون در مورد رابطه‌ی جنسی، ازدواج، خانواده، کارخانگی، نقش زنان در سیاست و انقلاب و ... در روزنامه‌ها، مجلات زنان، مدارس و محل کار به بحث و جدل گذاشته شد. این چالشی زنده و پویا بود که به ایده‌های کهنه ضربه می‌زد و به ایده‌های نو پا می‌داد. موقعیت زنان در جامعه‌ی سوسیالیستی به‌طور کیفی تغییر کرد و نابرابری‌های ریشه‌ای که قدمت هزاران ساله داشت آماج قرار گرفت.

بلشویک‌ها در کشوری قدرت سیاسی را کسب کردند که ۸۰ درصد جمعیت‌اش در روستاها زندگی می‌کردند. روابط اجتماعی، اقتصادی و ایده‌های عقب‌مانده رواج داشت. بی‌سوادی خصوصاً در میان زنان گسترده بود. در چنین شرایطی، یکی از وظایف اصلی‌شان، دادن آموزش و آگاهی به توده‌ها بود تا بتوانند در هدایت جامعه نقش بازی کنند. برنامه‌ی سیاسی حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۱۹ اعلام کرد که: «وظیفه‌ی حزب در حال حاضر عمدتاً انجام کار ایدئولوژیک و آموزشی است تا سرانجام تمام نشانه‌های نابرابری و تعصب، به‌ویژه در میان اقشار عقب‌مانده پرولتاریا و

رسیده بود. این را هم باید در نظر داشت که ارگان‌های اصلی حزب نیز صفحاتی را به موضوع زنان اختصاص داده بودند.

این که «ژنوتدل» چه نقش و جایگاهی در بالا بردن آگاهی زنان داشت و تأثیراتش بر جامعه، مردان، صفوف حزب و دولت تا چه حد عمیق بود نیاز به بررسی جداگانه دارد. فقط باید بر این واقعیت تأکید کرد که فعالیت‌های «ژنوتدل» در میان زنان به راحتی پیش نرفت. چراکه فعالین آن با تضادهای گوناگون روبرو بودند. سنت‌های عقب‌مانده و کهنه در برخورد به زنان جان‌سختی می‌کردند. افکار و ارزش‌های مذهبی کماکان در جامعه نفوذ داشت. پدرسالاری و مردسالاری در روابط اجتماعی و محیط‌های سیاسی و فرهنگی به شکل‌های مختلف بروز می‌کرد. حتا در صفوف زنانی که پا به عرصه مبارزات حق‌طلبانه گذاشته بودند محدودنگری وجود داشت. این حقیقتی است که درک بلشویک‌ها خصوصاً قبل از انقلاب - همانند سایر احزاب سوسیال‌دمکرات متشکل در انترناسیونال دوم - در برخورد به ستم جنسیتی، رگه‌های اکونومیستی داشت. اکثر احزاب سوسیال‌دمکرات، مبارزه در این عرصه را به شرایط و خواسته‌های زنان کارگر محدود می‌کردند و به‌طور متمرکز حول شعارهایی مانند مزد یکسان در برابر کار یکسان و ایجاد مهدکودک در محیط کار و امثالهم فعالیت خود را پیش می‌بردند. همین درک بود که باعث شد از سازمان‌دهی و متشکل کردن زنان در سازمان‌های توده‌ای و در دست گرفتن وظیفه‌ی رهبری آنان دور بیفتند. چنین رویکردی صحنه را برای اعمال رهبری و نفوذ زنان لیبرال و نماینده‌گان طبقات مرفه در جنبش زنان خالی گذاشته بود. حال آن‌که تدارک و سازمان‌دهی گسترده‌ی توده‌ها باهدف انقلاب اجتماعی مستلزم سازمان‌دهی و رهبری توده‌های زن در سازمان‌ها و جنبش‌های گوناگون و پیش گذاشتن شعارهایی مختص امر رهایی زنان و خواسته‌های آن‌ها هم بود. این درک اکونومیستی به هر مبارزه‌ای که از جانب زنان غیرکارگر انجام می‌شد، مهر بورژوازی می‌کوبید و آن را رد می‌کرد. برای مثال می‌توان به کنگره‌ای که در سال ۱۹۰۸ از جانب زنان طبقات مرفه، زنان روشن‌فکر، معلمان و پرستاران و تشکلات وابسته به آنان سازمان‌دهی شد، اشاره کرد. زنان سوسیال‌دمکرات روسیه هم تصمیم گرفتند از این موقعیت برای تبلیغ اهداف حزب در میان بخش‌های گسترده‌تری از زنان کارگر استفاده کنند. الکساندرا کولنتای یکی از کادرهای حزب نقش ویژه‌ای در این کار داشت. آن‌ها چندین جلسه مخفی برگزار کردند تا نماینده‌گانی را از بین زنان اتحادیه‌های کارگری و شاخه‌های حزب برای شرکت در این کنگره انتخاب کنند. باین‌همه، آن‌ها فقط توانستند ۴۵ نماینده به آن کنگره بفرستند. برای این‌که تأثیرگذاری بیشتری بر زنان حاضر در کنگره داشته باشند، گروه‌های مختلفی را جدا از کنگره تشکیل دادند و مصوبه‌های پیشنهادی خود را در مواردی مثل امنیت در محیط کار، نقش زنان در حزب سیاسی و نیاز به مبارزه علیه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و غیره تدوین کردند؛ اما زمانی که این مصوبه‌ها را به کنگره ارائه دادند، همه‌ی آن‌ها از جانب اکثر ۷۰۰ نماینده‌ی حاضر در کنگره رد شد. در مقابل، فعالین سوسیال‌دمکرات سالن کنگره را ترک کردند. این رویداد نشان می‌داد که بدون فعالیت آگاهانه و نقش‌مند در راستای بسیج، متحد، متشکل و رهبری کردن توده‌های زن او نه فقط زنان کارگر حول مسائل جنبش زنان، نمی‌شد انتظار داشت که آن‌ها به فراخوان جنبش سوسیال‌دمکراسی پاسخ مثبت دهند و در صف اول انقلاب اجتماعی قرار بگیرند. فعالین حزب صرفاً با ظاهر شدن در یک گرد هم‌آیی

مرد و ... سازمان‌دهی شد. فعالین نشریه‌ی «زنان کارگر» کنفرانس دوازده روزه‌ی زنان منطقه‌ی پتروگراد را در تاریخ ۶ نوامبر ۱۹۱۷ برگزار کردند. در این کنفرانس، ۵۰۰ نماینده از جانب ۸۰ هزار زن از کارخانه‌ها و کارگاه‌های مختلف شرکت داشتند.

تلاش بعدی فعالین نشریه‌ی «زنان کارگر» سازمان‌دهی اولین کنگره‌ی زنان کارگر در نوامبر ۱۹۱۸ بود. برگزاری این کنگره مورد استقبال لنین قرار گرفت. برای سازمان‌دهی این کنگره، مبلغین حزب به اقصى نقاط کشور اعزام شدند. زنان دهقان و کارگر را بسیج کردند. هدف این بود که در کنگره مسائلی چون دفاع از دولت نوین، مبارزه با برده‌گی خانگی زنان، اجتماعی کردن آموزش، نگهداری از کودکان، مبارزه با تن‌فروشی و ... به بحث و مبارزه گذاشته شود. در نتیجه این تبلیغ و ترویج و فعالیت گسترده، نزدیک به ۱۲۰۰ نماینده در این کنگره شرکت کردند که ۱۰ درصدشان را نماینده‌گان زنان دهقان تشکیل می‌دادند. شرکت وسیع زنان کارگر و زحمت‌کش در این کنگره نشان داد که هر چه سطح آگاهی انقلابی زنان بالاتر برود می‌توانند نقش مؤثرتری در تعیین سرنوشت خود و جامعه بازی کنند. لنین هم در این کنگره شرکت کرد و طی سخنرانی کوتاهی از دولت خواست که هر نوع محدودیتی در مورد حقوق زنان را ملغی کند و از زنان خواست که در فرایند تحول انقلابی جامعه شرکت کنند. او در انتها، این حقیقت انکار ناشدنی را اعلام کرد که «تجربه‌ی تمام جنبش‌های آزادی‌بخش نشان داده است که موفقیت یک انقلاب به میزان شرکت زنان در آن بستگی دارد.» برای اولین بار در تاریخ، رهبر یک دولت تعهد به رهایی زنان را اعلام کرد.

در کنگره تصمیم بر این شد که یک سازمان دائمی برای تحقق اهداف رهایی‌بخش کنگره تشکیل شود. برای این امر، ابتدا کمیسیون‌هایی برای تبلیغ و ترویج در میان زنان ایجاد شد و در نهایت فعالیت‌های گوناگون در این راستا به تشکیل «ژنوتدل» (دپارتمان زنان) در سال ۱۹۱۹ منجر شد که رهبری آن با «انیسا آرماند» بود. وظیفه‌ی همه‌ی فعالین «ژنوتدل» که اکثراً از داوطلبین حزبی بودند، آگاه کردن زنان در روستا، کارخانه و محلات کارگری و دخالت دادن آنان در زندگی سیاسی و اجتماعی بود. «ژنوتدل» برای این‌که بتواند زنان را به‌طور وسیع آگاه و درگیر فرایند پیشروی جامعه کند، شبکه‌های نماینده‌گان را که سازمان‌های غیر حزبی بودند ایجاد کرد. طبق گزارش کمیته‌ی مرکزی در سال ۱۹۲۴ تعداد ۴۶۰ هزار نماینده در شهرها و ۱۰۰ هزار نماینده در روستاها در این شبکه‌های نماینده‌گی فعالیت می‌کردند. تا سال‌های ۱۹۲۸ نزدیک به دو میلیون و نیم زن در ارتباط با شبکه‌های نماینده‌گان فعالیت می‌کردند.

«ژنوتدل» مبارزه با بی‌سوادی را یکی از وظایف اصلی خود قرار داد. این هم‌زمان بود با کارزاری که دولت در مبارزه علیه بی‌سوادی سازمان داده بود و لنین تأکید زیادی بر پیش‌برد موفقیت‌آمیز آن داشت. بی‌سوادی در کل کشور بی‌داد می‌کرد. قبل از انقلاب فقط ۲۸،۴ درصد اهالی روسیه سواد داشتند. در سال ۱۹۲۶ یعنی ۹ سال پس از انقلاب باوجود شرایط سخت سیاسی و اقتصادی، جنگ داخلی و ... تعداد افراد باسواد به ۵۶،۶ درصد رسید. این نسبت در میان زنان روستایی بالغ‌بر ۴۲،۷ درصد شد. «ژنوتدل» انتشارات گوناگونی را برای زنان سازمان‌دهی کرد. نشریه‌ی «زنان کارگر» ارگان مرکزی بود. «زن کمونیست» ارگان تئوریک آن بود. به‌علاوه می‌توان از بولتن‌های داخلی، نشریات محلی از قبیل «زن دهقان»، «نماینده»، «زن سبیریایی سرخ» و ... نام برد. در مجموع ۱۸ نشریه‌ی زنان منتشر می‌شد. تیراژ این مجلات در سال‌های ۱۹۳۰ به ۶۷۰ هزار نسخه





▲ الکساندرا کولونتای (وسط) در میان نماینده‌گان زن در کنفرانس زنان کمونیست مردم شرق، سال‌های ۱۹۲۰

نگرشی که پشت آن بود، اهمیت و جایگاه مبارزه علیه ستم جنسیتی در انقلابی کردن مداوم و دگرگونی و پیشرفت جامعه را کم‌رنگ کرد و زیر پا نهاد؛ دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی را تضعیف کرد؛ و بستر را برای رشد روابط ستمگرانه و نیروهای بورژوازی در کل جامعه آماده‌تر کرد.

اما این عقب‌گرد جدی و نقاط ضعفی که برشمردیم، ذره‌ای از این حقیقت نمی‌کاهد که حاصل چند دهه مبارزه‌ی آگاهانه خصوصاً در دهه‌ی اول انقلاب و تولد جامعه‌ی نوین سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست شوروی، تغییرات عظیم در موقعیت فرودست زنان بود. انقلاب سوسیالیستی باعث شد جامعه‌ای که تا اعماق آن پدرامردسالاری رخنه کرده بود، شخم زده شود و جوانه‌های روابط و ارزش‌های نوین در سراسر کشور سر برون آورد. زنانی که با پشتیبانی و رهبری دولت نوین پا به صحنه‌ی زندگی اجتماعی و مبارزه‌ی جمعی گذاشتند و در فرایند تغییر و تحول جامعه شکوفا شدند، میوه‌ی همین جوانه‌ها بودند. این دولتی بود که برای ساختن جامعه‌ای فارغ از ستم و استثمار تلاش می‌کرد و به رهایی همه انسان‌ها در سراسر جهان متعهد بود. دستاوردهایی که زنان در نتیجه‌ی انقلاب اکتبر در سال‌هایی که شوروی یک کشور سوسیالیستی بود به دست آوردند، سکوی مهمی است برای پرش به قله‌های رفیع‌تر از آن دوره در جهت رهایی زنان و کل بشریت. □

#### به این منابع رجوع شده است:

- "International working women's day" - Lenin
- You Don't Know what you Think you "Know" About ... The Communist Revolution and the REAL path to Emancipation: Its History and Our Future - Raymond Lotta
- Part3: The new synthesis and the women question: The emancipation of women and the communist revolution further leaps and radical ruptures - Bob Avakian
- "A World To Win" - no 24
- "Class struggle and women's liberation" - Tony Cliff
- "Revolutionary women in Russia" - Anna Hillary, Jane Mcdermid
- "The women's protest sparked the Russian revolution" - New east network
- "Women before, during and after the Russian revolution" - Marie Frederiksen
- "The emancipation of women in Russia before and after revolution" - Elisabetta Rossi
- "The experience of Socialism in the Soviet Union and China" - Revolution March 12-2006

و اعلام نظرات و مواضع پیش‌روی خود - نظیر آنچه در کنگره‌ی ۱۹۰۸ پیش آمد - نمی‌توانستند موفقیت چندانی به دست بیاورند.

این هم حقیقتی است که بعد از انقلاب، تحت شرایط مادی جدید که یکی از مؤلفه‌هایش شور و شوق بسیاری از زنان برای گسستن زنجیر مناسبات و ارزش‌های کهنه بود، جهت‌گیری جدیدی نسبت به مسأله‌ی زن شکل گرفت که در نقطه‌ی مقابل درک‌ها و رویکردهای اکونومیستی و سوسیال‌دمکراتیک رایج قرار داشت. این جهت‌گیری از زبان لنین در گفت‌وگو با کلارا زتکین چنین بیان شد: «بنابراین برای ما کاملاً صحیح است که خواسته‌های زنان را طرح کنیم. این نه یک برنامه‌ی حداقل است و نه یک برنامه‌ی اصلاحی به معنی «سوسیال‌دمکراتیک» و «انترناسیونال دومی» آن. این کار دال بر آن نخواهد بود که گویا ما فکر می‌کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حتا برای مدتی طولانی پابرجا باقی خواهند ماند. این کوششی برای منفعل کردن توده‌های زنان با فرم‌ها و منحرف کردن آنان از جاده‌ی

مبارزه‌ی انقلابی نیست. به‌هیچ‌عنوان چنین نیست؛ این کار به‌هیچ‌وجه یک حقه‌بازیِ رفرمیستی نیست. خواسته‌های ما یک‌رشته نتیجه‌گیری‌های عملی است از احتیاجات مبرم و زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی و علیه تحقیرهای زشتی است که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح این‌ها ما نشان می‌دهیم که از نیازهای زنان و ستم بر زنان آگاهی‌م؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهی‌م؛ و از همه‌ی این‌ها نفرت داریم. بله! نفرت داریم و خواهان محو هرگونه ستم و آزار هستیم که به زن کارگر، همسر کارگر، زن دهقان، همسر یک مرد عادی وارد می‌شود؛ و حتا از خیلی جهات به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می‌شود. حقوق و اقدامات اجتماعی که ما از جامعه‌ی بورژوازی برای زنان می‌خواهیم گواهی است بر این‌که ما موقعیت و منافع آن‌ها را در نظر می‌گیریم؛ طبیعتاً نه در نقش رفرمیست‌های قیام مآبی که اذهان را تخدیر می‌کنند. نه! به‌هیچ‌وجه! بلکه در نقش انقلابیونی که زنان را به شرکت مساوی در بازسازی اقتصاد و روبنای ایدئولوژیکی فرامی‌خوانند.»

اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ جامعه‌ی سوسیالیستی شوروی تحت رهبری استالین شاهد عقب‌گردها، گرایش‌ها و اقدامات منفی در عرصه‌ی مسائل مربوط به رهایی زنان، روابط اجتماعی و ارزش‌های ایدئولوژیک و مشخصاً رویکرد به نهاد خانواده بود. در تحلیل از این عقب‌گرد مثل هر روند تاریخی دیگر باید معضلات و موانع عینی، محدودیت‌های ذهنی، نبود تجربه و ... عواملی از این دست را در نظر گرفت و جایگاه هر یک را مشخص کرد. واقعیت این است که روند عقب‌گرد به‌ویژه در حول‌وحوش جنگ جهانی دوم، زمانی که خطر حمله‌ی امپریالیست‌ها به شوروی سوسیالیستی زیاد شده بود اوج گرفت. درک‌های اکونومیستی دست در دست گرایش ناسیونالیستی از بالا تا پایین جامعه در صفوف دولت و حزب و سازمان‌های توده‌ای انتشار پیدا کرد و مستقیماً به احیاء و تقویت روابط ستمگرانه و عقب‌مانده‌ای که زنان را آماج قرار می‌داد خدمت کرد. این واقعیتی است که در دوره‌ی جنگ جهانی دوم، اوضاع شوروی سوسیالیستی از نظر اقتصادی به‌گونه‌ای بود که برای جلوگیری از گرسنگی مردم می‌باید به این عرصه بیش‌ازپیش توجه می‌شد، اما این امر به‌گونه‌ای سازمان‌دهی شد که همه و هر چیز به این موضوع تقلیل داده شد. این تقلیل‌گرایی، موضوع زنان و رهایی آنان را تحت تأثیر قرار داد و در نتیجه‌ی آن، موضوع تولیدمثل زنان به‌عنوان امری «طبیعی» در خدمت به وظیفه‌ی میهنی، ستوده شد و حق سقط‌جنین از آنان باز پس گرفته شد. این عملکرد و

## تصویر زنان در ساختن دنیای نو

پیش آغاز شد و مردم و جامعه‌ای را ملاقات کنند که عزم خود را جزم کرده بودند تا علی‌رغم کوه‌هایی از موانع و سختی و جنگ‌هایی که دشمنان قسم‌خورده به راه می‌انداختند به پیش روند.

در میان این آثار، نقاشی‌ها و پوسترهایی را می‌بینیم که زنان نقش برجسته‌ای در آن‌ها دارند و دیگر مانند آثار هنری یک قرن پیش غایب نیستند. آن‌ها دیگر به‌مثابه‌ی مریم مقدس، «باکره»، مادر خدا و یا یک فرد مقدس مذهبی ظاهر نمی‌شوند. بدن شان وسیله‌ای برای لذت جنسی مردان و یا ابزاری برای فروش عطر و اودکلن و شامپو نیست. حضورشان در کنج آشپزخانه‌ها، اتاق‌های خواب و سن‌های کاباره تعریف نمی‌شود. موضوع‌شان سرگرم کردن مردان، پختن غذا و شستن لباس‌ها نیست و بالاخره همسر، دختر و یا معشوقه‌ی یک پادشاه، سیاست‌مدار و امثالهم نیستند. آن‌ها در این آثار هنری انسان‌هایی هستند که در مرکز تحولات جامعه

قرار دارند و در ساختن جامعه‌ی نوین نقش بازی می‌کنند. اکثر این آثار یا واقعیتی را از زندگی زنان انعکاس می‌دهند و یا آنان را به سهم‌گیری در این وظیفه‌ی تاریخی تشویق می‌کنند.

تابلوی «زنان کارگر نساجی» و تابلوی «زنانی که در حال ساختن کارگاه جدیدی هستند» اثر «آلکساندر دیپنه‌کا» - ۱۹۲۷ نمایشی است از نقش روشن، واقعی و زنده‌ای که زنان جوان در تحولات جامعه به‌سوی صنعتی شدن بر عهده دارند.

همچنین اثر «دفاع از پتروگراد» از آلکساندر دیپنه‌کا نشان می‌دهد، درحالی‌که سربازان زخمی به‌صورت پیاده و یا با آمبولانس برای مداوا انتقال داده می‌شوند، رسته‌ی دیگری از گارد سرخ برای دفاع از پتروگراد، وارد صحنه می‌شود و صفی از سربازان زن در میان آنان هستند که در مرکز این گروهان با مارش نظامی به سمت دروازه‌های شهر در حرکت‌اند.

تابلوی «زمین دهقانان» اثر «بوریس گری‌گوریوف» - ۱۹۱۷ تصویری زنده از دهقانان زن و مردی است که در حال کار کردن بر روی زمین‌اند. همچنین در آثار هنری از مزارع کلکتیو، زنان اگر نقش اصلی را ندارند، بدون شک درجه دوم نیستند. تابلوی «لیدر تیم مزرعه‌ی کلکتیو» اثر «گریگوری ریازسکی» - ۱۹۳۲ نشان می‌دهد زنی که لیدر تیم است در حال مشورت با زن دیگری است، درحالی‌که افراد دیگر به کار و یا وظیفه‌ی خود مشغول‌اند. تابلویی از «آلکسی پخوموف» در سال ۱۹۲۸ زنی را در حال برداشت محصول در مزرعه نشان می‌دهد. همچنین عکس‌های متنوعی از زنان دهقان در مزارع کلکتیو و فعالیت‌های اقتصادی زنان کارگر که بانشاط و شادابی و باروحيه‌ی همکاری و تعاون در حال کار کردن هستند، تصویر کامل‌تری را از آن دوران ترسیم می‌کنند و نشان می‌دهند که زنان به‌صورت وسیع در دو عرصه‌ی مهم فعالیت اقتصادی جامعه، صنعت و کشاورزی تا چه اندازه فعال بوده‌اند.

نگاهی بر نمایش آثار هنر تجسمی هنرمندان روس  
بین سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۳۲ در نمایشگاه هنر «رویال آکادمی» لندن

عکس از «آلکساندر رودینکو»

ف. اربمند و با همکاری س. جابری

بگذارید گریزی بزنیم به دنیایی دیگر؛ دنیایی که آرمان زیبای مردمی را انعکاس می‌دهد که شور و شوق انقلاب و دنیایی بهتر آن‌ها را به اوج کشانده است. کسانی که برای اولین بار در تاریخ، جامعه نوینی را می‌سازند، تجربه می‌کنند و همراه با آن متحول می‌شوند. انسان‌هایی که تغییرات را در ابعاد مختلف جامعه و در خود روزه‌روز بیشتر و بیشتر احساس می‌کنند. این زندگی پرهیجان در بسیاری از آثار هنری از نقاشی گرفته تا عکس، گرافیک، مجسمه، فیلم، معماری و دیگر آثاری که در نمایشگاه هنری «رویال آکادمی» در مرکز لندن نشان داده شد، به‌وضوح قابل‌رویت است.

صدها اثر هنری از هنرمندان روس بعد از انقلاب اکتبر (بین سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۲) در این نمایشگاه، به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر در روسیه، به نمایش گذاشته شد.

این آثار یک قرن پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر برای اولین بار در کشوری خارج از روسیه در معرض نمایش گذارده می‌شد، برخلاف دیگر آثار هنری آن دوره هنر را در برهنگی<sup>۱</sup> نمی‌بیند، در خدمت اشراف نیست و به مذهب نمی‌پردازد؛ اما در مقابل نمایشی از اوج خلاقیت هنری و نوآوری را در زمینه‌های مختلف هنرهای تجسمی از هنرمندانی همچون «ولادیمیر مایاکوفسکی»، «کازیمیر ماله‌ویچ»، «واسیلی کاندینسکی»، «ولادیمیر تاتلین»، «آلکساندر رودچنکو»، «لیوبوف پوپوا» و ... و همچنین در فیلم‌های کوتاه و مستند از فیلم‌سازی چون «سرگئی آیزنشتاین» به نمایش درآمد.

آنچه شور و هیجان خاصی را به نمایشگاه این آثار منحصر به فرد، خلاق و تحریک‌کننده می‌بخشید، تنها کیفیت این آثار هنری و خلاقیت هنرمندان آن نبود، بلکه این نمایشگاه فرصتی را در اختیار بازدیدکننده گان قرار می‌داد که به آینده‌ای روشن سفر کنند که ساختن‌اش یک قرن



▲ تابلوی «لیدر تیم مزرعه‌ی کلکتیو» اثر «گریگوری ریازسکی» - ۱۹۳۲



▲ تابلوی «زنانی که در حال ساختن کارگاه جدیدی هستند» اثر «آلکساندر دیه‌نه‌کا» - ۱۹۳۷



▲ تابلوی «زنان کارگر نساجی» اثر «آلکساندر دیه‌نه‌کا»

نقش زنان نه تنها در نقاشی‌های رئالیستی بلکه در نقاشی‌های آبستره<sup>۲</sup> و به‌خصوص در کارهای کازیمیر ماله‌ویچ (پیشرو سبک سوپرماتیسم<sup>۳</sup>) و دیگر هنرمندان به‌خوبی مشهود است. «زنی با اره» (از «نیکلای سیوتین» - ۱۹۲۰)، همچنین آثاری چون «زنی با قطعه آهن» (۱۹۳۰-۳۲)، «کله‌ی یک دهقان» که در زمینه‌ی آن زنان در حال کار به روی زمین‌اند، «پرتله‌ی یک زن»، «مارفا و وانکا»، «پیوستن به دهقانان» و «سه زن» (۱۹۳۰) ترکیبی از نقاشی فیگوراتیو<sup>۴</sup> و سوپرماتیست از ماله‌ویچ است که در معرض دید بازدیدکنندگان قرار داشت. این آثار آینه‌ای است از تحولاتی که در آن دوران در جامعه در حال وقوع بود و نشان از زنان نوینی دارد که برای اولین بار در جامعه در کنار مردان نقش بازی می‌کنند و آگاهانه مسئولیت‌هایی خود و جامعه را به عهده می‌گیرند.

عرصه‌ی دیگر از فعالیت نوین زنان ورزش است و نمونه‌ای از برنامه‌ی عظیمی است که دولت انقلابی برای تحول جامعه داشت. به‌طور مثال لنین و بقیه‌ی رهبران انقلاب روسیه در سال ۱۹۲۰ در کنگره‌ی سوم لیگ جوانان کمونیست شرکت کردند و در آن قطع‌نامه‌ای به تصویب رسید که بر اهمیت تربیت بدنی نسل جوان به‌مثابه‌ی عنصر ضروری رشد جوانان در نظام نوین و تکامل بشر، تأکید می‌ورزید. در این کارزار تبلیغی نه‌تنها هنرمندانی همانند «ال لیسیتزکی» و «گوستاو کولسیز» و «آلکساندر دیه‌نه‌کا» آثار زیبایی آفریدند، بلکه «آلکساندر ساموخوالوف» به‌طور مشخص نقاشی‌هایی از زنان ورزشکار آفرید که در این نمایشگاه به نمایش درآمد.

سیاست هنری دولت انقلابی، توده‌ای کردن هنر بود. آن‌ها هنر را به میان مردم و لایه‌های تحتانی بردند. لنین، رهبر انقلاب روسیه، از مدت‌ها قبل بر اهمیت و نقش هنر به‌مثابه‌ی بخش ضروری انقلاب و ساختن جامعه‌ی نوین تأکید می‌کرد. بعد از انقلاب اکتبر هنرمندان حمایت مالی شدند و در بالاترین لایه‌های قدرت سیاسی و سیاست‌گذاری‌های هنر نقش بازی کردند. آزاد بودند تا هنر و آثارشان را میان محروم‌ترین لایه‌های جامعه ببرند و پیام خود را به آن‌ها برسانند؛ از آن‌ها بیاموزند و تحسین و ارج نهادن به آثار هنری را به آن‌ها بیاموزانند.

جهش‌ها و جوشش‌های فکری و هنری در دولت نوین تأثیرات مهمی را بر جنبش هنری (آوانگارد<sup>۵</sup>) که در غرب آغاز شده بود و از محدودیت‌های سنتی و کلاسیک گسست می‌کرد، نهاد و به آن نیروی بیشتری بخشید. مشخصاً در بخش سوپرماتیسم و کنستراکتیویسم<sup>۶</sup> که در روسیه آغاز گشته بود. گسست‌هایی از شیوه‌های کلاسیک و سنتی قبلاً به‌خصوص بعد از انقلاب فرانسه در اروپا به وقوع پیوسته بود، اما نکته‌ی مهم این است که گسست‌های سابق عمدتاً به شکل فرم‌های متفاوت هنری خود را نشان می‌دادند اما محتوای آن‌ها تغییرات کیفی نکرده بودند.

در اینجا به‌جاست که به هنر سینما نیز اشاره‌ای کنیم. نوآوری فیلم‌سازان شوروی هم چون «سرگئی آیزنشتاین» و «دزیگا ورتف» در سال‌های ۱۹۲۰، انقلابی در صنعت تدوین و فیلم‌سازی دنیا به وجود آوردند که در خدمت ساختن افکار نوین به‌کار برده شد. به‌طور مثال فیلم «رزمناو پوتمکین» که با به چالش کشیدن قدرت و نظم کهنه، دنیای انقلابی و نوبی را به تصویر می‌کشد، می‌خواهد با اتکا به توده‌ها جهان را از کثافات و چرک‌های کهن پاک کند.

«سه ترانه برای لنین» اثری است از دزیگا ورتف که تأثیر انقلاب در موقعیت زنان شرق شوروی را به تصویر می‌کشد. این فیلم بر اساس ترانه‌هایی است که توده‌ها در مناطق شرقی اتحاد شوروی برای لنین سروده‌اند، اپیزود اول آن ترانه‌ای است از زبان یک زن در منطقه‌ای که به خاطر عقب‌مانده‌گی اقتصادی و اجتماعی و نفوذ مذهب و خرافات، مظاهر دنیای کهن بیش از پیش خشن است و زنان بیش از دیگران می‌بایست بهای این عقب‌مانده‌گی را بپردازند. زنی که گذشته خود را با «چهره‌اش در زندانی تاریک اسیر و زندگی کورکورانه‌ای را در جهل و تاریکی دنبال می‌کرده» و خود را همچون «برده‌ای بدون زنجیر» توصیف می‌کند، «تابش حقیقتی» که لنین نماد آن است تغییراتی را برای او و زنان به همراه می‌آورد که در پیروی از آن نقاب اسارت را از چهره برمی‌دارد و به زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه می‌پیوندد و زندگی را آگاهانه دنبال می‌کند و از برده‌گی رها می‌شود. این زن نمادی است از زنان جوان شرق اتحاد شوروی در آن زمان که سرانجام با شور و شوق و آرزوهای فراوان کارزار «به دور انداختن حجاب» در سال ۱۹۲۷ را آغاز کردند.

در نمایشگاه هنری رویال آکادمی هم‌چنین کارهای بسیاری از زنان هنرمند به نمایش گذاشته شد. هنرمندانی که از پیشگامان هنر آوانگارد در روسیه و اروپا بودند. لیو پوپوا یکی از آنان بود که کاملاً وقت خود را صرف هنر انقلابی، فعالیت‌های هنری، تربیت و آموزش هنر نمود و علاوه بر کار نقاشی، در طراحی صحنه‌ها، تیپوگرافی و نساجی نیز تولیداتی داشت. او بر اثر بیماری در ۱۹۲۴ درگذشت. هم‌چنین «اولگا روژانوا» یکی دیگر از هنرمندان آوانگارد روسیه بود که قبل از انقلاب به گروه آوانگارد سوپرماتیست روسیه به رهبری کازیمیر ماله‌ویچ، پیوست. کارهای هنری‌اش در سبک‌های سوپرماتیسم، کوبو<sup>۷</sup> - فیوچریسم<sup>۸</sup> و آبستره است. در دو سال اول انقلاب کارهای آبستره بسیاری را تولید کرد، اما در سال ۱۹۱۸ درحالی‌که شبانه‌روزی برای تدارک جشن اولین سالگرد انقلاب اکتبر کار می‌کرد سرما خورد، سرماخورده‌گی‌اش به بیماری دیفتری منجر شد و فرصت بیشتری برای تحول کارهایش نیافت و در سن ۳۲ سالگی درگذشت.

آثار هنرمندان زن دیگری نیز در این نمایشگاه عرضه شد. این در شرایطی بود که زنان در دیگر کشورها به دلیل ملاحظاتی مذهبی، اجتماعی و سنتی حق ورود به این حرفه که «قلمرو مردان» محسوب می‌شد را نداشتند. اوضاع در کشورهای غربی هم خیلی بهتر نبود. هنر به طبقات اشرافی تعلق داشت و عمدتاً مردانه بود. تاریخ هنرهای تجسمی غرب که کسانی همچون میکلائو، داوینچی، رامبراند و غیره را آفریده است، به هنرمندان زن فرصت چندانی برای شکوفایی استعدادهایشان نداده است؛ و در این میان انگشت‌شمار هنرمندان زن مثل «کامیل کلودل» که در دوران خود مطرح می‌شود، زیر سایه و به‌مثابه‌ی معشوقه‌ی «آگوست رودن» (مجسمه‌ساز مشهور فرانسوی) شناخته و معروف می‌شود و نه به‌مثابه‌ی یک هنرمند مستقل.

رهبران انقلاب اکتبر هم‌چنین در سال‌های اول انقلاب با یک ابتکار بزرگ و به‌منظور تشویق هنر و برجسته کردن قهرمانان ملی و بین‌المللی تصمیم گرفتند که مجسمه‌ی برخی از انقلابیون را در مکان‌های مختلف شهر برپا کنند، در لیستی که لنین به این منظور پیشنهاد کرده بود نام دو زن وجود داشت از جمله نام روزا لوکزامبورگ از رهبران کمونیست آلمان.

تحولات کیفی در هنرهای تجسمی در شوروی در این دوران تابع تغییر و تحولات در جامعه بود و به همین ترتیب تصویر شخصیت زنان در آن‌ها را نه می‌توان اتفاقی و تصادفی دانست و نه می‌توان از فرایند انقلابی و شور و شوقی که در جامعه و هنر بر اثر آن به راه افتاده بود جدا کرد. اقدامات و قوانینی علیه شونیسیم مردسالارانه در اولین روزهای انقلاب در حقیقت تغییر فرم و شخصیت زنان در این آثار - که تا حدی در این نمایشگاه به نمایش گذاشته شد - نیز در پرتو چنین شرایطی بود. حضور آزادانه و پررنگ شمار بیشتری از زنان در عرصه‌ی کار و زندگی خارج از چارچوب خانواده‌ی سنتی، بیان شکل‌گیری شخصیت جدیدی از زن است که زانده و یا ضمیمه‌ی شوهر، یا پدر، یا برادر خود و یا هیچ مردی دیگری نیست بلکه متکی به‌خود است. بیانی است از این واقعیت که زن نوین واقعی در جامعه‌ی نوین در حال متولد شدن است و می‌خواهد حضور پرقدرد خود را به هنر و ادبیات زمانه دیکته کند.

با این وجود، برخی این تغییرات در تصویر شخصیت زن در آثار هنری و ادبی را کافی ندانسته و یا منکر آن می‌شوند. واقعیت این است که گرچه تغییرات بزرگ و جهش‌واری در رابطه با شیوه‌ی مالکیت، روابط تولیدی و سازمان‌دهی جامعه صورت گرفت اما رابطه‌ی مستقیمی بین این تغییرات و تأثیراتی که بر روبنای جامعه، افکار مردم و حتا بخش روشن‌فکر آن می‌گذارد، وجود ندارد و نمی‌توانست داشته باشد. هم‌چنین تغییر جهت‌گیری در جامعه در مورد زنان به معنای رهایی نهایی زنان نبود. یک نکته‌ی مهم این است که رهبران انقلاب علی‌رغم تلاش‌های آگاهانه برای رفع محدودیت‌هایی که جامعه‌ی کهن و نهادهای مربوط به آن علیه زنان به وجود آورده بودند و تلاش‌های آگاهانه و پرقدردشان در این مسیر، توانایی‌های جنبش زنان و ضرورت‌های برانگیختن آن را به‌اندازه‌ی کافی درک نکرده بودند. علاوه بر آن، جامعه‌ی روسیه قبل از انقلاب اکتبر جامعه‌ای عقب‌مانده بود که ستم بر زنان و موقعیت درجه دوم زنان در آن به‌شدت نهادینه شده بود. خانواده‌ی سنتی، سلطه‌ی مذهب و کلیسای ارتدکس ادامه‌ی مناسبات



▲ لیو پوپوا



▲ کاری از «کازیمیر ماله‌ویچ»



▲ زنان ورزشکار کارهایی از «الکساندر ساموخالوف» ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳



▲ «سه زن» کاری از «کازیمیر مالهویچ»

۱- اشاره‌ای است به موج فراگیر در به تصویر کشیدن زنان برهنه در آثار هنری در نیمه‌ی دوم قرن نوزده و اوایل قرن بیست که می‌توان نقطه‌ی شروع آن را تابلوی «ناهار در چمن‌زار» (ادوارد مانه - ۱۸۶۳) به حساب آورد.

۲- **انتزاعی (آبستره)** این جنبش در ۱۹۱۰ در روسیه توسط واسیلی کاندینسکی مطرح شد. در این جنبش هنرمندان با استفاده از عدم بازنمایی عینی و بیان تجسمی نوین خط و رنگ و با خلاصه نمودن مضامین و موضوعات، به عناصر بنیادین چون خط، سطح برای بیان کلیت و کلی‌گویی سود می‌جستند.

۳- **سوپرماتیسم (والاگرایی)** سوپرماتیسم سبکی متشکل از ترکیب‌بندی‌های نظام‌یافته‌ی انتزاعی است که در سال ۱۹۱۳ توسط مالهویچ در روسیه پایه‌گذاری شده است. هنرمندان این سبک با استفاده از سطوح هندسی هم‌خانواده، با استفاده از رنگ‌های ناب و خالص چون سفید و سیاه درصدد بیان احساسات می‌باشند.

۴- **فیگوراتیو** به آن دسته از آثار هنرهای تجسمی گفته می‌شود که نمودی از دنیای واقعی در آن وجود دارد و عموماً در مقابل هنر انتزاعی به کار می‌رود.

۵- **آوانگارد (پیشرو)** به هنرمندان، نویسندگان و شاعرانی گفته می‌شود که در یک دوره معین، پیشروترین اسلوب‌ها یا مضامین را در آثارشان استفاده کرده‌اند و اغلب بانی جنبش‌های نو بوده‌اند. پیشرو بودن بیان‌گر گرایشی است که هنجارهای پذیرفته‌شده در اجتماع را عموماً در حیطه‌ی فرهنگی به چالش می‌کشد.

۶- **کنستراکتیویسم**، مکتبی در عرصه‌ی هنر و معماری که از سال ۱۹۱۵ در روسیه به وجود آمد، نافی ایده‌ی «استقلال هنر» بود. در عوض هنر را عملی با اهداف اجتماعی معرفی می‌کرد و تأثیر زیادی بر جنبش هنر مدرن در قرن بیستم داشت، ولادیمیر تاتلین از چهره‌های پیشناز کانستراکتیویسم به شمار می‌آمد.

۷- **کوبیسم (حجم‌گرایی)** مکتبی است که در آن، نمایش توأم زوایای دید مختلف (فضاسازی هم‌زمانی) برای بیان کلیت مضامین وجود دارد. در صورت چنین عملکردی، ساختار واقعی شکل شکسته شده و اشکالی انتزاعی به وجود می‌آیند. پیروان این مکتب با استفاده از قوانین فیزیک کوانتومیک، سعی در القای عامل زمان‌دارند. پابلو پیکاسو و ژرژ براک، سردمداران این مکتب هستند.

۸- **فیوچریسم** در ابتدای قرن بیستم در نقاشی ایتالیا به وجود آمد در این مکتب تلاش می‌شد حرکت، قدرت و سرعت زندگی صنعتی مدرن با استفاده از فرم‌های پرتحرک به تصویر درآید. در روسیه مایاکوفسکی و «ناتالیا گونچارووا» از چهره‌های شاخص فیوچریسم بودند.

عقب‌مانده را تضمین می‌کرد. تغییراتی که بعد از انقلاب اکتبر به وقوع پیوست، تنها جهش اولیه‌ای بود. هنوز تفکرات سنتی به‌خصوص در مورد زنان هم در جامعه و هم در میان هنرمندان پافشاری می‌کرد. از همه مهم‌تر بی‌تجربگی و هم‌چنین دیدگاه‌های متفاوتی در جهت‌گیری‌های سیاسی در رابطه با هنر وجود داشت که باعث شد از سرعت و تأثیر تغییرات بر هنر کم کند.

آزادی، فرصت و کمک برای هنرمندان نیز فراهم شد اما همه‌ی آنان یک فکر نبوده و یا حتا لزوماً با جهت انقلاب اکتبر موافق نبودند، برخی از هنرمندان یا جوهر انقلاب اکتبر را درک نکرده و همراهی‌شان با انقلاب عمیق نبود و یا این‌که با انقلاب اکتبر لزوماً موافق نبودند. در این میان نمی‌توان حساسیت‌های جامعه‌ی هنری را نیز نادیده گرفت که در مقابل امواج و تلاطم‌های سیاسی و اجتماعی نیروی فوق‌العاده‌ای می‌گیرد و با موج‌ها شنا می‌کند و یا در مقابل تضادهای پیچیده عقب‌نشینی کرده و مأیوس می‌شود. به‌این ترتیب صحنه‌ی هنری نیز صحنه‌ی مبارزه‌ی حادی است که از مبارزات جاری در جامعه نشأت می‌گیرد. بعد از انقلاب اکتبر در جامعه کسانی چون مالهویچ، مایاکوفسکی، لیسیتزکی و آیزنشتاین بودند که نقش مهم هنر در ساختن دنیای نو را درک می‌کردند و تلاش کردند تا با سلاح خود به تغییر و تحولات آن یاری رسانند. در مقابل کسانی هم بودند که اوضاع نوین را برناتافتند و راه مهاجرت را در پیش گرفتند، همانند واسیلی کاندینسکی که سه سال بعد از انقلاب روسیه را ترک کرد.

اما تغییرات و جهش‌های شگرف در موقعیت زنان و نقش و شخصیت آنان در آثار هنری و ادبی هنگامی ملموس‌تر درک می‌شود که تصویر شخصیت زن در ادبیات و هنر قبل از انقلاب اکتبر را از نظر بگذرانیم که چگونه زنان موجوداتی ناموجود بودند و یا در صورت وجود، افرادی بی‌اراده و بی‌ارزش یا عفربسته و فتنه‌گر بودند که در جایگاهی بهتر از همسر و یا معشوقه‌ی مردان نمی‌توانستند قرار گیرند و آن‌جایی که در اوج قرار می‌گرفتند باید نقش مادری‌شان را خوب ایفا می‌کردند.

برخی نیز مطرح می‌کردند که دخالت‌ها و تشویق دولت انقلابی در تولید پوسته‌های وسیع به‌منظور تشویق زنان برای سهم گرفتن در کارهای اقتصادی و اجتماعی استفاده‌ی ابزاری از زنان بوده است. این واقعیت ندارد، تلاش‌های همه‌جانبه و ایجاد زمینه‌های قانونی و زیربنایی و فرهنگی، به‌منظور تشویق زنان به پاره کردن زنجیرهای‌شان و گسست از مناسبات تنگ خانواده‌ی سنتی و کارخانگی و شرکت در اجتماع به‌مثابه‌ی انسان‌ها بود تا بتوانند وجود مستقل خود را ابراز کنند. علاوه بر آن رهبران انقلاب درک می‌کردند و بر این ضرورت واقف بودند که پیشروی در جاده‌ی انقلاب در مسیر ساختن جامعه‌ای بدون ستم و استثمار بدون شرکت فعال زنان در همه‌ی عرصه‌های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی ممکن نیست.

شاید بتوان گفت که تلاش‌هایی که انقلاب روسیه آگاهانه برای فائق آمدن بر پدرسالاری کرد به‌اندازه کافی در آثار هنری که در این نمایشگاه به نمایش گذارده شده بود، منعکس نشد؛ اما علی‌رغم آن، تصویر متفاوتی که از زنان کارگر و دهقان، هنرمندان، مبلغان و ورزشکاران ارائه شد، خون تازه در رگ‌های جامعه را نشان می‌دهد و اثباتی است بر این واقعیت که هنگامی‌که جامعه از قیدوبندهای جوامع استثمارگری چون استبداد و دیکتاتوری، مذهب و سنت‌های ارتجاعی و ایده‌های کهن به معنای واقعی رها شود، تأثیرات شگرفی را بر هنر و خلاقیت‌های هنرمندان خواهد گذاشت؛ و آنگاه که شوق برخاسته از این رهایی در آن‌ها نهادینه شود، زیبایی‌های زندگی و جامعه در خدمت به جامعه‌ی بشری به تصویر کشیده خواهد شد. □



# ازدواج اجباری

## بند دیگری

## برای به‌برده‌گه کشیدن

# زنان

امیر فرزانه

### ازدواج

ازدواج در جوامع و فرهنگ‌های مختلف، تعاریف متفاوتی دارد. اگر بخواهیم فصل مشترکی بین این تعاریف پیدا کنیم، شاید بتوان به‌اختصار ازدواج را عقد قراردادی میان دو انسان نامید که به‌موجب آن، رابطه‌ی عاطفی و جنسی مشترکی را تحت شرایط تعیین‌شده، آغاز می‌کنند. این‌که در برخی جوامع یکی از دو فرد یا ندرتاً هر دوی آن‌ها می‌توانند هم‌زمان در قرارداد ازدواج با فرد دیگری هم باشند یا نه به قوانین و فرهنگ خاص آن جامعه برمی‌گردد.

در طول تاریخ همواره در جوامع مختلف محدودیت‌هایی در امر ازدواج و انتخاب شریک زندگی، به‌حکم قانون، سنت، فرهنگ و عادات مردم، اعمال شده است؛ محدودیت‌هایی مثل محدودیت جنسی، نژادی، مذهبی، قومی و ... . در برخی قبایل بدوی ازدواج تنها درون قبیله و در برخی دیگر فقط با افرادی از خارج از قبیله مجاز شمرده می‌شد. ازدواج دو هم‌جنس هنوز هم تنها در برخی از کشورها قانونی است ولی هم چنان شکل غالب ازدواج در سطح جهان قراردادی است که میان زن و مرد منعقد می‌گردد.

از محدودیت‌های نژادی در امر ازدواج، برای مثال می‌توان از قوانین چند دهه‌ی پیش در آمریکا یاد کرد. تا قبل از سال ۱۹۶۷ در بسیاری از ایالات آمریکا، برخی از اقلیت‌های نژادی و در چند ایالت، همه‌ی غیرسفیدپوستان را از ازدواج با سفیدپوستان قانوناً منع می‌کردند.<sup>۱</sup> این‌که انتخاب همسر، توسط طرفین انجام گیرد و یا تصمیم جمعی از طرف خویشاوندان باشد هم بسته به فرهنگ جامعه متفاوت است.

قرارداد ازدواج موقت یا همان صیغه، شکلی از ازدواج است که در بین مسلمانان شیعه به رسمیت شناخته می‌شود و برای مدت محدود و تعیین‌شده منعقد می‌گردد؛ اما در ازدواج دائم که در بین مذاهب و فرهنگ‌های مختلف عمومیت دارد، هدف را زندگی مشترک به طول عمر

زوجین یا حداقل یکی از دو طرف قرارداد تعیین می‌کنند و مثلاً در بین مسیحیان در بین جملاتی که با آن تعهد خود را ابراز می‌کنند می‌آید: «... تا مرگ ما را از هم جدا سازد ...»؛ اما وجود پدیده‌ای به نام طلاق و قوانینی که چارچوبه‌ی آن را تعیین می‌کند، به این مفهوم است که تضمینی برای دوام این پیوند وجود ندارد؛ برای مثال بر اساس برخی آمارها در آمریکا متوسط طول عمر هر ازدواج هفت سال است.<sup>۲</sup>

اصولاً عقد یک قرارداد از هر نوع که باشد تعیین محدودیت‌هایی برای طرفین قرارداد را در خود دارد. قرارداد ازدواج هم از این قاعده مستثنا نیست. این‌که توقع داشته باشیم یک رابطه‌ی عاطفی بین دو انسان را با عقد یک قرارداد قانونی تحکیم و تعمیق کنیم و تداوم‌بخشیم توهمی بیش نیست. پس چرا بسیاری از انسان‌ها اصولاً برای شروع زندگی مشترک‌شان این راه را برمی‌گزینند؟

در جهانی که همه‌چیز حتا روابط بین انسان‌ها شکل کالایی به خود می‌گیرد، قرارداد ازدواج برای تعیین چارچوبه‌ی حقوق و آزادی‌های طرفین، به امری ضروری بدل می‌گردد. آنچه در زمان عقد قرارداد ازدواج مدنظر است، پیش‌ازاین که خود زندگی مشترک باشد، جدایی است. قرارداد ازدواج ستونی است هرچند ضعیف و متزلزل که به‌ویژه هنگام جدایی، طرفین بتوانند تا حدودی به آن اتکا کنند و حقوق تعیین‌شده را ادعا کنند.

در ایران و سایر کشورهای منطقه که حقوق زنان همواره پایمال شده است، زنان هم عموماً از رابطه با جنس مخالف در قالب قانونی آن یعنی ازدواج استقبال می‌کنند. نبود امنیت اقتصادی و اجتماعی، زنان را به همین گردابی سوق می‌دهد که مادران‌شان در آن پا نهاده بودند. از مرحله‌ی انتخاب همسر که اغلب در آن نقش زیادی ندارند و بیشتر انتخاب شونده هستند تا انتخاب‌کننده، گرفته تا امضای قراردادی نابرابر با تعیین نرخی با نام مهریه، برای فروش هویت و استقلال انسانی‌شان؛ تا شروع زندگی که در آن حتا به خود و احساسات خود دروغ می‌گویند و با لبخند جلوی دوربین عکاسی کنار مالک جدیدشان حاضر شده و

آنجا که در جامعه‌ی مردسالار، این اصل که زن کالایی تحت تملک مرد است، تفکری جاافتاده است، پدر و یا جد پدری به‌عنوان اولین مالک به خود اجازه می‌دهد که او را به‌عنوان وسیله‌ای برای رفع مشکلات و مایحتاج خود خرج کرده و بر سر سفره‌ی عقد بنشاند.

خون‌بس، بریدن ناف دختر به نام پسری از فامیل، رضایت پدر به ازدواج دختر بچه‌ی خردسال‌اش با مردی که چند برابر سن او را دارد، در برابر بخت در قمار و یا برای پرداخت سایر بدهی‌ها، فروش دختر در ازای شیربها و یا به بهانه‌ی کم کردن «یک نون‌خور اضافی»، ازدواج اجباری زن بعد از فوت همسر با برادر همسرش، ازدواج «بدلی» و یا «گا به گا» (گاوه گاوه) و... این‌ها اشکالی از ازدواج اجباری هستند که در آن دختر تنها کالا و وسیله‌ای است برای رفع مشکلات خانواده یا عشیره.

**خون بس** نوعی ازدواج است که هنوز هم در برخی شهرهای ایران و هم‌چنین در افغانستان انجام می‌شود. در نزاعی که بین دو خانواده یا طایفه اتفاق می‌افتد و منجر به قتل یکی از افراد یکی از خانواده‌ها می‌شود، به تشخیص بزرگان طایفه و برای ختم نزاع و پیش‌گیری از قتل‌های انتقام‌جویانه‌ی بعدی، دختری از خانواده‌ی قاتل به ازدواج پسری از خانواده‌ی مقتول درمی‌آید. این دختر معمولاً بدون هیچ جشن و هدیه‌ای به خانه شوهرش می‌رود و در طول عمر خود می‌باید تاوان قتل عضو خانواده‌ی همسرش را داده و همیشه مورد بی‌مهری و آزار خانواده‌ی شوهرش قرار گیرد.

**بریدن ناف** هم از مراسمی است که هم‌چنان در برخی مناطق مثل لرستان و بلوچستان، اتفاق می‌افتد و در آن ناف دختر را در زمان تولد به نام پسری از فامیل یا آشنایان می‌برند و به‌این ترتیب سرنوشت این دختر را از بدو تولد تعیین می‌کنند. البته در این رسم سرنوشت پسر هم پیشاپیش تعیین می‌شود ولی پسرها به دلیل تربیت و جایگاهی که در جامعه‌ی مردسالار دارند، توان بیشتری برای دور زدن، مخالفت و شورش علیه این سرنوشت از پیش تعیین‌شده دارند.

#### ازدواج دختر برای پرداخت بدهی پدر و یا در مقابل تطمیع

**پدر**، هم از نمونه‌هایی است که در بین اقشار مختلف به‌کرات اتفاق می‌افتد. از آنجا که پدر خود را مالک دختر می‌داند، این حق را برای خود قائل است که او را در قمار ببازد و یا با دریافت مبلغی با نام شیربها از داماد، به اوضاع مالی خود سروسامانی بدهد. طبیعتاً هرچقدر عروس خردسال‌تر و زیباتر بوده و داماد پیرتر و خشن‌تر باشد، همسران دیگر و فرزندان بیشتری داشته باشد و خلاصه شرایطی که قرار است دختر در آن زندگی کند وحشتناک‌تر باشد، پدر دختر می‌تواند از این شرایط مطلوب‌تر به نفع خود استفاده کرده و پول بیشتری طلب کند.

#### ازدواج اجباری زن بعد از فوت همسر با برادر همسرش، هم با

این فلسفه گره‌خورده است که این دختر حالا دیگر جزو مایملک خانواده‌ی پدری خود نیست بلکه کالایی است که به خانواده‌ی همسر متوفی‌اش تعلق دارد و بنابراین نباید از خانواده خارج شود به‌ویژه اگر فرزندی هم داشته باشد. او باید همیشه از خانواده‌ی همسرش هم خیلی ممنون باشد که او را بی‌سرپرست نگذاشته‌اند. همسر جدید هم که خود را یک ناجی افسانه‌ای و بسیار اخلاق‌مند و فداکار می‌داند، در این

عکس‌های رمانتیک با لباس عروسی می‌گیرند، هیچ‌کدام نشانی از یک زندگی انسانی در خود ندارد. این قصه‌ی تکرارشونده‌ی زندگی و روزمره‌ی گوی بسیاری از دختران ایرانی است که بنا بر نورم‌های جامعه «ازدواجی اختیاری» داشته‌اند؛ اگرچه در تحلیل نهایی «اختیار» در این مقوله معنای مشخصی ندارد. محدوده‌ی این اختیار را دیوارهای ضخیم روابط مردسالارانه که با قدرت تمام حکومت می‌کنند، چنان تنگ کرده‌اند که قدرت مانور چندانی برای زن باقی نمی‌ماند.

آنچه برای دختران در ازدواج اهمیت دارد، بیش از اطمینان از یک رابطه‌ی برابر و صمیمانه، امنیت اقتصادی است. در بین دخترانی که مایل به شروع زندگی مشترک بر اساس عقد قرارداد ازدواج هستند، کمتر به موردی برمی‌خوریم که دارایی و یا درآمد داماد از فاکتورهای تعیین‌کننده نباشد؛ کمتر به موردی برمی‌خوریم که چانه‌زنی و جدالی بر سر مهریه در کار نباشد و خلاصه این‌که کمتر به موردی برمی‌خوریم که «ضمانت‌های مالی» بیش و پیش از هر تضمین دیگری، خواست دختر و یا فامیل او نباشد. دلیل آن روشن است. در جامعه‌ای که مردسالاری عریان و خشن، بر اساس قانون و عرف و سنت، در جامعه و خانه، حاکم است زنان با اتکا به کدام قرارداد و امضا می‌توانند تضمینی برای یک رابطه‌ی برابر و انسانی به دست آورند. تنها چیزی که باقی می‌ماند این است که تلاش کنند ضمانت‌های مالی برای ادامه‌ی حیات خود چه در زندگی مشترک و چه پس از طلاق، به دست آورند.

#### آیا حتماً تعهدات مالی که مرد در یک قرارداد ازدواج، متقبل

می‌شود، لزوماً قابل پیگیری هستند؟ روشن است که این ضمانت‌ها هم در زندگی مشترک در جامعه‌ای مثل ایران که قانون به مرد اجازه می‌دهد زن را حتا از خروج از خانه منع کند؛ و یا تمکین را بدون در نظر گرفتن خواست و احساس زن حق قانونی مرد می‌داند؛ حضانت کودک حق قانونی مرد شمرده می‌شود؛ اجازه تحصیل و کار کردن زن منوط به اجازه همسر است؛ و ده‌ها اهرم فشار ریزودرشت دیگر را در کف مردان قرار می‌دهد، عموماً افسانه‌ی غیرقابل تحقیق بیش نیست و شاید تنها بتواند برای زنان نقش حمایت‌ناچیزی بعد از طلاق را ایفا کند. البته زنان خوب می‌دانند که طلاق هم باوجود همان اهرم‌های فشار قانونی، مثل تهدید از دست دادن فرزندان و یا فشارهای اجتماعی مثل تهدید از دست دادن هویت و امنیت اجتماعی و اقتصادی، امری نیست که برای رها شدن به‌سادگی بتوانند به آن متوسل شوند.

ازدواج در کشورهایی مثل ایران که ملغمه‌ای از روابط اجتماعی فئودالی و سرمایه‌داری را حمل می‌کنند و سنت‌های ارتجاعی در آن‌ها نقش پررنگی دارند، بیش از کشورهای مدرن، به‌وسیله‌ای برای سرکوب بیشتر زنان بدل گشته است. همان‌طور که گفته شد، این سرکوب شامل زنانی که ظاهراً با انتخاب خود ازدواج کرده‌اند هم می‌شود ولی آنچه در یک ازدواج اجباری بر سر زن می‌آید، خشونت است عریان و بسیار عمیق.

### ازدواج اجباری

ازدواج اجباری به ازدواجی گفته می‌شود که از طرف خانواده‌ها و اطرافیان، تحمیل می‌شود و قربانیان اصلی آن دختران و زنان هستند. از

تضاد با «فطرت انسانی» توصیف نموده است. او تنها، رسیدن به «بلوغ شرعی» را برای ازدواج کافی دانسته است.<sup>۵</sup>

نقش مذهب در قوانین ضدزن را حتا در کشورهای مدعی دموکراسی و سکولاریسم در غرب هم می‌توان دید. برای مثال هنوز هم زنان در بسیاری از ایالات آمریکا برای آزادی سقط‌جنین با قانون در ستیزند. در کشورهایی مثل ایران که دین رسماً در حکومت ادغام شده است، قوانین زن‌ستیز آن، که بر اساس فقه شیعه نوشته شده‌اند، سرکوب زنان در خانه و جامعه را به رسمیت شناخته، نهادینه کرده و عامل تشدید و تداوم آن هستند. این قوانین ارتجاعی که عموماً از متن قرآن، یعنی کتابی که در عصر برده‌داری نگارش شده، برداشت شده‌اند، دختران خردسال را قانوناً به بستر زناشویی می‌فرستند و همسری و مادری اجباری را به آنان تحمیل می‌کنند. قوانین برگرفته از دین اسلام در بسیاری دیگر از کشورهای منطقه در رابطه با ازدواج اجباری و سایر اشکال ستم بر زن، نقش مشابهی دارند.

عملکرد جمهوری اسلامی در جهت سرکوب زنان امری است که در تک‌تک سیاست‌های این رژیم مشهود است. ازدواج اجباری و هل دادن دختر بچه‌ها به اعماق باتلاقی که راه خروجی از آن ندارند، امری است که دختر بچه‌ها را قبل از این‌که فرصت بالنده‌گی، استقلال فکری و توان مقاومت و شورش پیدا کرده باشند، رام و مطیع ساخته و به دستگاه جوجه‌کشی برای تداوم سیاست افزایش جمعیت رژیم بدل‌شان می‌سازند. مسئولان شهرستان پارسین در استان هرمزگان در سال ۲۰۱۶ جشنی سراسری به‌مناسبت ازدواج ۵۰ دانش‌آموز برگزار کردند. شهرستان پارسین یکی از شهرستان‌های استان هرمزگان در غرب بندرعباس واقع است. دبیر کمیته‌ی ازدواج امور بانوان شهرستان پارسین درباره‌ی هدف از برگزاری این جشن گفته است: «این امر برای اولین بار در سطح شهرستان و با هدف تسهیل امر ازدواج مطابق با آداب و فرهنگ ایرانی - اسلامی اجرا شد».<sup>۶</sup>

نتیجه‌ی این «تسهیل امر ازدواج» محرومیت خیل عظیمی از دختران از شانس داشتن دوران کودکی و نوجوانی، فارغ از مسئولیت‌های سنگین یک زن خانه‌دار و محرومیت از ادامه‌ی تحصیل و حضور در جامعه است. آمار دختران محروم از تحصیل در دوران متوسطه، به‌واسطه‌ی ازدواج در سنین کودکی، به رقم ۵۰٪ از دختران در استان‌های مرزی کشور بالغ می‌شود.

رضوان حکیم‌زاده، معاون امور ابتدایی وزیر آموزش و پرورش در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا اظهار کرد: «در بسیاری از استان‌های مرزی، نرخ پوشش دانش‌آموزان دختر دوره‌ی متوسطه حدود ۵۰ درصد است یعنی ۴۰ تا ۵۰ درصد دانش‌آموزان این مقطع در مدرسه حضور ندارند و این آمار، تکان‌دهنده است و ممکن است برخی از آن‌ها به دلیل ازدواج زود هنگام مدرسه را ترک می‌کنند».

تعداد زیادی از ازدواج‌هایی که به این کودکان تحمیل می‌شود، به طلاق منجر می‌شود. کودکانی که از دنیای کودکی خود کنده شده و به میان دنیایی پرتاب شده‌اند که چیزی از آن نمی‌فهمند و برای آن آماده گی ندارند، به اشکال مختلف به این ناهنجاری پاسخ می‌دهند. از افسرده گی مادام‌العمر تا طلاق و حتا در مواردی خودکشی و یا شوهرکشی.

رابطه همیشه طلبکار است و داشتن روابطی با زنان دیگر و یا ازدواج‌های دیگر را هم از حقوق خود می‌داند.

در ازدواج «بدلی» یا «گا به گا» که هنوز هم گاهاً در مناطقی از ایران، افغانستان و برخی دیگر از کشورهای منطقه رخ می‌دهد، یک خانواده در مقابل ازدواج دخترشان با پسری از خانواده‌ی دیگر، دختر آن خانواده را به ازدواج پسر خود درمی‌آورند. این نوع ازدواج را در افغانستان «بدلی» می‌نامند و عشایر لرستان آن را «گا به گا» یا «گا به گا» می‌نامند. از آنجاکه گا در میان عشایر یکی از دارایی‌های ارزشمند محسوب می‌شود، روشن است که این نام‌گذاری از کجا می‌آید. در مقابل فرستادن دخترشان که گا شیرده پرسودی است به نزد خانواده همسر، دختر آن خانواده یعنی گا شیرده آنان را به خانه خود می‌آورند. در این معامله دو طرف بر سر توقعات مالی مثل مهریه، پرداخت شیربها، طلا، لباس و جهیزیه راحت‌تر به توافق می‌رسند.

## نقش دولت

رسمی که در بالا به‌اختصار از آن صحبت شد، ریشه در فرهنگ فئودالی و عشیره‌ای دارند. فرهنگی که قاعدتاً حتا در کشورهایی با بافت اقتصادی - اجتماعی ایران هم می‌بایست سال‌ها پیش‌ازین تاریخ‌مصرف خود را از دست داده باشد. ازدواج‌های اجباری بر اساس این رسوم قبل از انقلاب هم در گوشه و کنار ایران برپا می‌شد، ولی با گذشت زمان و دسترسی بیشتر دختران به تحصیل و با حضور گسترده‌تر زنان در بازار کار خارج از خانه و دخالت‌گری بیشتر در امور اقتصادی و اجتماعی جامعه، آمار ازدواج‌های اجباری و تحمیل رسوم عشیره‌ای به دختران رو به کاهش بود. بعد از انقلاب علی‌رغم این‌که برای اولین بار دختران به نسبت پسران، سهم بزرگ‌تری از آمار فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را به خود اختصاص دادند، ولی با فشارهای اجتماعی، اقتصادی و تشدید فقر که از طرف رژیم جمهوری اسلامی اعمال می‌شود و با فرهنگ‌سازی‌های ارتجاعی و تبلیغ و گسترش فرهنگ فئودالی، این سیر نزولی ازدواج اجباری جهت‌گیری معکوسی به خود گرفت تا جایی که در سال ۱۳۹۴ نسبت به سال ۱۳۹۳ تعداد «ازدواج کودکان ۱۰ هزار مورد افزایش داشته» است.<sup>۳</sup>

هدفه درصد ازدواج‌هایی که در ایران ثبت می‌شوند مربوط به کودکان زیر ۱۸ سال است؛ و بیش از ۵٪ ازدواج‌هایی که در سال ۱۳۹۴ به ثبت رسیده است مربوط به دختران زیر ۱۵ سال است.<sup>۴</sup>

بر اساس قانون مدنی در ایران عقد دختر قبل از ۱۳ سال و پسر قبل از ۱۵ سال نیاز به تشخیص دادگاه و اجازه سرپرست دارد. در شرایطی که برخی جامعه‌شناسان و مخالفین ازدواج دختران در کودکی، سقف خواسته خود را به این محدود کرده‌اند که حداقل قانون، مانع از ازدواج دختران قبل از ۱۳ سالگی باشد و اجازه‌ی سرپرست این امر را ممکن نسازد، در همین حال، مینو اصلانی، رئیس بسیج جامعه‌ی زنان ایران، در گفتگو با خبرنگاری پارس، تلاش‌ها برای حذف «اذن پدر و شرط سنی» از شرایط ازدواج دختران را با عنوان «جنگ با خدا» محکوم نموده و ممنوعیت ازدواج دختران زیر ۱۳ سال را مخالف «آموزه‌های دینی» و در



سنین بالاتر، ابعاد وحشتناکی دارد؛ همین‌طور بیماری‌هایی که به دنبال زایمان در سنین پایین اتفاق می‌افتد و در بسیاری از مواقع این کودک/مادران باید برای تمام عمر عوارض آن را متحمل شوند. در مقاله‌ای از دکتر سیمین کاظمی تحت عنوان «پیامدهای بهداشتی ازدواج دختران کمتر از ۱۸ سال» آمده است:

«ازدواج سالانه زندگی ۱۰ میلیون دختر زیر ۱۸ سال در جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و یک نفر از هر هفت دختر در سن کمتر از ۱۵ سالگی ازدواج می‌کنند ...

داده‌های حاصل از پژوهش‌ها نشان می‌دهند که مرگ‌های مرتبط با حاملگی از مهم‌ترین عوامل مرگ دختران ۱۵-۱۹ سال هستند. احتمال مرگ مادران در گروه سنی ۱۵-۱۹ سال، ۲۰ تا ۲۰۰ برابر بیشتر از گروه سنی ۲۰-۲۴ سال است. مادران کمتر از ۱۵ سال ۵ برابر بیشتر از گروه بیست‌ساله‌ها با احتمال مرگ‌ومیر مواجه هستند. علل عمده‌ی مرگ در حاملگی زودهنگام خونریزی، سپسیس، پره اکلامپسی/اکلامپسی و زایمان‌های طولانی و متوقف‌شده هستند. به ازای هر زن که در هنگام زایمان فوت می‌شود، بیش از ۳۰ نفر از صدمات، عفونت‌ها و ناتوانی‌ها رنج می‌برند که عموماً درمان‌نشده و تا پایان عمر باقی می‌مانند. زایمان زودرس، تولد نوزادان کم‌وزن و سقط از جمله پیامدهای مهم حاملگی در سن پایین هستند...»

دکتر کاظمی هم‌چنین در این مقاله می‌نویسد:

«زآنجا که دختران کمتر از ۱۵ سال رشد استخوانی و دستگاه تولیدمثل‌شان کامل نشده است، علاوه بر پیامدهای نامبرده، پس از ازدواج و بارداری در معرض خطرات دیگری نیز قرار می‌گیرند. فیستول مامایی یک عارضه‌ی مهم بارداری در سنین پایین است. فیستول مامایی وقتی رخ می‌دهد که به علت تکامل نیافته بودن دستگاه تولیدمثل دختران، زایمان به‌سختی صورت می‌گیرد و عبور جنین از کانال زایمانی به طول می‌انجامد و فشار جنین بر بافت‌های فاقد استحکام مادر باعث آسیب بافت‌های دستگاه تولیدمثل می‌شود. این آسیب به جدار کانال زایمان و بافت‌های اطراف ممکن است باعث به وجود آمدن راه ارتباطی بین واژن و بافت رکتوم (روده‌ی منتهی به مقعد) و یا ارتباط بین مثانه و واژن شود که به آن فیستول گفته می‌شود. وجود چنین فیستول‌هایی بسته به این‌که در کجا ایجاد شده باشد با خروج ادرار یا مدفوع از واژن همراه است و علاوه بر مشکلات بهداشتی و جسمی موجب انزوای اجتماعی ناشی از بوی بد و در مواردی ترک زن توسط شوهر می‌شود. سالانه ۷۵۰۰۰ مورد به تعداد دختران با فیستول‌های مامایی افزوده می‌شود. سازمان جهانی بهداشت برآورد کرده که در جهان دو میلیون زن با فیستول زندگی می‌کنند و سالانه ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نفر به آن‌ها اضافه می‌شود. در نیجر فیستول مامایی وضعیت ۱۵۰۰۰۰ زن را تحت تأثیر قرار داده است. ۸۰-۹۰ درصد زنان با فیستول واژن - مثانه (VVF) توسط همسران طلاق داده شده‌اند و VVF عامل ۶۳٫۳ درصد کل طلاق‌هاست.»<sup>۸</sup>

خبری که در سال ۱۳۹۵ دل بسیاری را به درد آورد یکی از فجایی است که به دنبال ازدواج اجباری یک دختر ۱۱ ساله رخ داد. فقط پس از برملا شدن این خبر دردناک بود که رسانه‌های محلی گزارش دادند ظهر شنبه ۹ مرداد ۱۳۹۵، دختر ۱۱ ساله‌ای در شهرستان کامیاران در تپه‌ی پیرمحمد، با پاره کردن چادر مادر بزرگاش و حلق‌آویز کردن خود از لوله‌ی گاز، به زندگی‌اش پایان داد.

در گزارشی که در ۲۱ آذرماه سال ۱۳۹۵ در بی‌بی‌سی فارسی درج شد آمده است: «زهرا رحیمی، مدیرعامل جمعیت امام علی در سمینار ازدواج کودکان در ایران اعلام کرده است که در حال حاضر «۴۳ هزار دختر بچه ۱۰ تا ۱۵ سال» در کشور ازدواج کرده‌اند و از این تعداد «دو هزار» کودک از همسر خود «جدا یا بیوه شده‌اند.»

روشن است که طلاق هم برای دختر بچه‌ای که یک‌بار به‌عنوان باری، از سر خانواده باز شده، چشم‌انداز روشنی را در پی نخواهد داشت. تعداد زیادی از این دختران بی‌پناه که جایی بر سر سفره‌ی خالی والدین خود نمی‌یابند و بدون تجربه و تخصص جایی هم در بازار کار نخواهند داشت، به خیل تن‌فروشان، معتادان و کارتن‌خواب‌ها خواهند پیوست.

اگرچه بالاترین آمار ازدواج کودکان دختر در جهان مربوط به کشورهای توسعه‌نیافته در جنوب آسیا و آفریقا است، ولی تعداد زیادی از کودکان دختر در آمریکا و اروپا هم قانوناً ازدواج کرده‌اند. قانون حداقل سن ازدواج در این کشورها هم تکان‌دهنده است. در مقاله‌ی «نگاه تطبیقی به ازدواج کودکان و فرآیندهای آن در نقض حقوق انسانی کودکان» به قلم الهه امانی، به برخی از این آمارها اشاره شده است:

«به تخمین یونسف، کودکان دختر ۵ برابر کودکان پسر زیر سن ۱۸ سال ازدواج می‌کنند. تا سال ۲۰۱۵، ۷۲۰ میلیون زنی که در قید حیات هستند در دوران کودکی ازدواج کرده‌اند. از این تعداد ۲۵۰ میلیون نفر زیر سن ۱۵ سال ازدواج کرده‌اند...»

«۲۵۰ هزار کودک دختر زیر سن ۱۸ سال در آمریکا در خلال سال‌های ۲۰۱۰ - ۲۰۰۰ ازدواج کرده‌اند. آمارها نشان می‌دهد که حتا دختران ۱۲ ساله در لوئیزیانا، آلاسکا و کارولینای جنوبی ازدواج کرده‌اند...»

«در ۲۷ ایالت آمریکا حداقل سن برای ازدواج وجود ندارد. در ماه مارچ ۲۰۱۷، نیویورک حداقل سن ازدواج را از ۱۴ به ۱۷ سال رساند و در تگزاس در ماه مه ۲۰۱۷، ۱۸ سال به‌عنوان حداقل سن قانونی تصویب گردید. در این ایالت (تگزاس) چنانچه به رأی دادگاه، کودکان بتوانند اختیار و مسئولیت زندگی خود را به‌عنوان یک فرد بالغ بگیرند، دادگاه اجازه‌ی تصمیم به ازدواج آنان را نیز می‌دهد.»<sup>۹</sup>

حاصل فشارهای روانی که به دختر بچه‌ها به دنبال ازدواج وارد می‌شود، زخم‌های پنهانی است که تا آخر عمر با خود حمل می‌کنند. افسردگی، عدم اعتماد به نفس، اضطراب، احساس ناامنی، پرخاشگری و ... از مشکلاتی هستند که گریبان آنان را می‌گیرد.

علاوه بر آزرده‌گی روح و روان، ازدواج در سنین پایین و به دنبال آن بارداری‌های زودهنگام، عوارض جسمی بسیاری برای زنان در پی دارد. آمار بالای مرگ‌ومیر در ارتباط با بارداری در سنین پایین، در مقایسه با

**منابع:**

- ۱- ایالات متحده تاریخچه‌ای از قوانین محدودیت در ازدواج دارد. ایالات زیادی به قوانینی که علیه ازدواج بین نژادی بود عمل می‌کردند که اولین بار در قرن ۱۷ (در مستعمره‌ی برده‌داری «ویرجینیا» ۱۶۹۱ و «مریلند» ۱۶۹۲) مطرح شد و تا ۱۹۶۷ که توسط قانون شهروندی Loving v. Virginia واژگون شد ادامه داشت. بسیاری از این ایالات چندین اقلیت را از ازدواج با سفیدپوستان منع کردند. مثلاً «آلاباما»، «آرکانزاس» و «اوکلاهما» مشخصاً سیاهان را منع کردند. ایالاتی مثل «می‌سی‌سی‌پی» و «میسوری» سیاه‌پوستان و آسیایی‌ها را ممنوع کردند. ایالاتی چون «کارولینای شمالی و جنوبی» سیاهان و بومیان آمریکایی را و ایالاتی چون «جرجیا»، «کارولینای جنوبی» و «ویرجینیا» همه‌ی غیرسفیدپوستان را از ازدواج با سفیدپوستان منع کردند.
- ۲- برگرفته از «برانگیختگی هفت‌ساله‌ی زناشویی» ویکی‌پدیا: <https://goo.gl/9iwRpH>
- ۳- شهلا اعزازی، جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، در این سمینار اعلام کرد که در سال ۱۳۹۴ نسبت به سال ۱۳۹۳ تعداد «ازدواج کودکان ۱۰ هزار مورد افزایش داشته» و طلاق آن‌ها هم روند افزایشی داشته است.
- ۴- «۴۳ هزار دختر بچه ۱۰ تا ۱۵ سال در ایران ازدواج کرده‌اند» <http://bbc.com/persian/iran-38283408>
- ۵- «رئیس سازمان بهزیستی: جلوی ازدواج کودکان را می‌گیریم» <https://peykeiran.com/Content.aspx?ID=136448>
- ۶- «ازدواج عروسکان و رویاهای بر بادرفته‌ی کودکی» <https://goo.gl/f67ExN>
- ۷- «نگاه تطبیقی به ازدواج کودکان و فرایندهای آن در نقض حقوق انسانی کودکان» <http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=42052>
- ۸- «پیامدهای بهداشتی ازدواج دختران کمتر از ۱۸ سال» <http://bidarzani.com/27817>
- ۹- «هشدار درباره‌ی افزایش ازدواج اجباری دختران در جهان» <https://goo.gl/m7ygrJ>

ازدواج اجباری، یکی از اشکال بارز ستم است که بازهم قربانی اصلی آن زنان هستند. ایدئولوژی مردسالار حاکم در جهان ازدواج اجباری را مثل سایر اشکال ستم بر زن در جامعه نهادینه کرده و به‌منابه‌ی امری عادی و قابل‌پذیرش در جهت سرکوب بیشتر زنان به تبلیغ آن می‌پردازند. بخش بزرگی از ازدواج‌های اجباری، ازدواج‌هایی است که عمدتاً در کشورهای توسعه‌نیافته به کودکان، تحمیل می‌شود. آمار ازدواج کودکان در این کشورها به‌شدت در حال گسترش است تا جایی که مؤسسه‌ی خیریه و سازمان حقوق بشری نجات کودکان (Save the Children) برآورد کرده که اگر روند کنونی ازدواج اجباری دختران خردسال ادامه یابد در سال ۲۰۵۰ میلادی تعداد کسانی که پیش از رسیدن به سن قانونی مجبور به تشکیل خانواده می‌شوند حدود یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون نفر خواهد بود.<sup>۹</sup>

خانواده، رکنی حیاتی برای سیستم سرمایه‌داری است. واحدی است که در آن نیروی کار به ارزان‌ترین شکل تولید و بازتولید شده و در نتیجه به انباشت هر چه بیشتر سرمایه خدمت می‌کند. نقش زن در خانواده برای تولیدمثل، نیاز سیستم سرمایه‌داری برای تولید نیروی کار جدید است. هم‌چنین کار خانگی که عموماً وظیفه‌ی زن در خانواده است، بازتولید روزانه‌ی نیروی کار را تسهیل نموده و ارزان می‌سازد و به‌این‌ترتیب سهمی از ارزش تولیدشده در پروسه‌ی تولید که باید برای بازتولید این نیرو در غالب دستمزد به کارگر پرداخت شود، کوچک‌تر شده، ارزش اضافی که سرمایه‌دار تصاحب می‌کند را افزایش می‌دهد. مذهب نیز که همیشه و در همه‌ی جهان ابزار صاحبان قدرت برای رام و مطیع ساختن توده‌ها بوده و هست در راستای منافع امپریالیسم جهانی به تبلیغ «خانواده» و حفظ آن می‌پردازد. برای نمونه می‌توان به تبلیغات فاشیست‌های مذهبی در آمریکا اشاره کرد که در همراهی با سیستم، ازدواج را امری مقدس و حیاتی معرفی کرده و با تمام قوا بر آن پای می‌فشارند.

دستگاه‌های امپریالیستی و ارتجاعی حاکم در جهان، ایدئولوژی مردسالارانه را تولید و بازتولید می‌کند؛ ایدئولوژی‌یی که فرودستی زنان را تئوریزه کرده و با پشتوانه‌ی قدرت حاکمه، نقش فرودست را برای نیمی از جمعیت جهان تحکیم و تثبیت می‌کند. رژیم جمهوری اسلامی ایران که در طول تاریخ ننگین حاکمیت خود و در راستای سیاست‌های مردسالارانه‌ی امپریالیستی، از هیچ سیاستی برای سرکوب زنان دریغ نکرده است، با تمام قوا به تبلیغ ازدواج در سنین پایین و تحمیل فشارهای اقتصادی و اجتماعی برای سوق دادن زنان به سمت ازدواج‌های ناخواسته می‌پردازد و به دنبال آن کودکان و دختران جوان را وامی‌دارد تا طعم تلخ این خشونت سازمان‌یافته و بی‌رحمانه را در تمامی طول عمر خود تحمل کنند. اولین گام برای پایان دادن به ازدواج اجباری و سایر اشکال ستم بر زنان، جدایی دین از حکومت و نابودی انقلابی جمهوری اسلامی است؛ امری که در راستای منافع تمامی زحمتکشان و اقشار تحت ستم در جامعه است ولی در این بین زنان بیش از سایر اقشار جامعه در آن ذینفع هستند. زنان برای پایان دادن به اشکال مختلف ستم و از آن جمله برای پایان دادن به ازدواج اجباری و برای رهایی نیاز دارند که در قدم اول، با رشد آگاهی خود، با وحدت و تشکل و با پیروی از یک خط انقلابی، خود را برای پیروزی در رویارویی با این رژیم ارتجاعی قدرتمند سازند. □

**چراکه من آن اولین زن بودم  
در میان لشگری سرباز مست  
به رقص برخاستم**

از شعر زمانه‌ی نامهای خصوصی  
بهار درانی و آهو خانجی  
زینا کرباسی





## نگاهی به فیلم «تجاوز»



سیره همراز

موضوع (که اتفاقاً زن بود) طبق عادت و در دفاع از تمام پیش قضاوتی های حاکم، موضوع را جدی نگرفت. متجاوزین به سرعت آزاد شدند.

تجاوز در فرانسه‌ی زمان وقوع صرفاً جرم محسوب می‌شود، نه جنایت. جرمی در حد دوچرخه دزدی... در روند رسیده‌گی به پرونده نیز بازهم این دو زن هستند که توسط دستگاه قضایی مورد خشونت قرار می‌گیرند. صحنه‌ی واریسی بدن این دو زن جوان از طرف پزشکی قانونی واقعاً تکان‌دهنده است. یک مرد میان‌سال به همراه چهار مرد جوان‌تر، با روپوش سفید پزشکی، با حرکات و سخنانی که نشان می‌دهد هیچ انسانیتی برای این دو زن قائل نیستند، سرسری و وحشیانه «معاینه»‌شان می‌کنند و طبیعتاً به نتیجه می‌رسند که چیز عجیبی اتفاق نیفتاده است! (در میزگردی که بعد از نمایش فیلم با شرکت «آن» و «آرسلی» تشکیل شده می‌شنویم که «آرسلی» که تا زمان تجاوز باکره بود در نتیجه‌ی این «آزمایش پزشکی» چنان به ریشه می‌افتد که مجبور می‌شوند به او دواهای آرامش‌بخش تزریق کنند). قاضی مسئول پرونده هم در جمع‌بندی‌اش، حرف‌های‌شان را طوری تحریف می‌کند که ترس‌شان از مرگ، رضایت به تجاوز قلمداد شود. زنده ماندن‌شان هم انگار ثابت می‌کرد که به اندازه‌ی کافی مقاومت نکرده‌اند. تصویر طوری ارائه می‌شود که شاید خودشان هم بی‌تقصیر نبودند. مگر نه این‌که لژیون بودند و می‌خواستند به کمپ لختی‌ها بپیوندند؟

ولی این دو زن شجاع از مقاومت دست برنمی‌دارند و تصمیم می‌گیرند مسأله را دنبال کنند. می‌دانند که قربانیان یک جنایت‌اند و می‌خواهند در یک دادگاه جنایی دادخواهی کنند. وکلای‌شان با اتکا به

چهل‌وپنج سال پیش، در تابستان ۱۹۷۴ دو زن جوان برای تعطیلاتی عاشقانه از بلژیک راهی فرانسه شدند. مقصدشان جزیره‌ای در جنوب فرانسه بود. می‌خواستند به کمپ لختی‌ها ملحق شوند. ولی دریا منقلب بود و باید صبر می‌کردند. در نزدیکی شهر جنوبی ماریسی در ساحلی خلوت چادر زدند و منتظر هوای بهتر شدند. باکی‌شان هم نبود. کنار هم بودن در آن طبیعت زیبا خودش لطفی داشت... هنوز نمی‌دانستند که زن بودن هیچ‌وقت و هیچ‌کجا واقعاً بی‌خطر نیست. چیزی از شب نگذشته بود که سه مرد وحشیانه به چادرشان حمله کردند. زبان خوش چاره نکرد. تلاش کردند از خود دفاع کنند. «آن» با چکش به سر یکی از مهاجمین کوبید. ولی زورشان به توحشی که برای تخریب‌شان سازمان‌یافته بود نمی‌چربید. توهین، تجاوز و شکنجه پنج ساعت تمام ادامه داشت... ساعت ۴ صبح تجاوزگران مغرور از فتوحات‌شان به خانه و به زندگی روزمره‌شان برگشتند. زندگی «آن» بیست‌وچهارساله و «آرسلی» نوزده‌ساله برای همیشه عوض شده بود.

فیلم «تجاوز» (Le Viol) که همین امسال توسط Alain Tasma برای تلویزیون ساخته‌شده داستان واقعی این دو زنی است که تصمیم گرفتند در مقابل آنچه بر سرشان آمده بود، سکوت نکنند. زخمی، پردرد و مبهوت، بلند شدند، ژبان‌شان را به راه انداختند و خود را به اولین ایستگاه ژاندارمری سر راه رساندند. مشخصاتی که به پلیس داده بودند فوراً به دستگیری تجاوزگران انجامید. ولی این تازه اول کار بود. مردان متهم (طبق معمول) موضوع را انکار کردند، قاضی مسئول رسیده‌گی به

تجاوز قرار می‌گیرند. شکایت از «پدر بچه‌ها»، «همسر»، «عمو یا دایی یا پدربزرگ»... کار آسانی نیست. ترس از ایزوله شدن و سرزنش نزدیکان نقش بزرگی در سکوت قربانی دارد. به‌علاوه پروسه‌ی قانونی، معاینه پزشکی، بازجویی، شهادت... اغلب طوری صحنه‌پردازی می‌شود که انگار جامعه‌ی مردسالار می‌خواهد دوباره عمل تجاوز را، این بار در ذهن جمعی‌اش، نشخوار کند.

چهل سال از تغییر قانون مربوط به تجاوز در فرانسه می‌گذرد ولی این شکل از تسلط قهرآمیز مردان هنوز بخشی از هستی روزمره‌ی زنان اینجاست. اینجا دیگر صحبت از فجایعی نظیر آنچه در کنگو گذشت نیست که در جنگ‌های داخلی اواسط سال‌های ۲۰۰۰ ارتش‌های درگیر، زنان را ابزار انتقام شکست و جشن پیروزی‌شان می‌کردند. (یک نمونه شهر مینووا بود که به هنگام عقب‌نشینی ارتش به‌طور متوسط در هر ساعت به ۴۸ زن تجاوز می‌شد). صحبت از تجاوز جمعی داعشی‌ها به دختران یزیدی و برده‌گی جنسی زنان «غیرمسلمان» برای جلب سرباز داوطلب نیست. صحبت از زندان‌های جمهوری اسلامی و تجاوز سیستماتیک به دختران (و زنان) نیست. حتی صحبت از تجاوز «غیرقانونی» سربازان فرانسوی (و آمریکایی و ...) به زنان کشورهای تحت اشغال‌شان در افریقا (و هر جای دیگر) نیست. فرانسه، جایی است که ظاهراً «قانون» حاکم است و بسیاری بر این باورند که می‌شود با استفاده از قانون «چیزها را عوض کرد». ولی اتفاقاً همین‌جاست که ضعف قانون در مقابل حاکمیت پاتریارکی برجسته‌تر است. به‌قول معروف، پاتریارکی بیدی نیست که با این باده‌ها بلرزد. پاتریارکی که امروز یکی از ستون‌های اصلی نظام سرمایه‌داری حاکم است، قدمتی هزاران ساله دارد، در فرهنگ و سنت ریشه دارد، با نظام‌های طبقاتی حاکم سازگار می‌شود و به خدمت‌شان می‌آید و شکل‌های نوینی به خود می‌گیرد، همه‌جا زنان را در خدمت لذت و ثروت مردان و حاکمان می‌خواهد. بدون یک انقلاب ریشه‌ای و ممتد، بدون ترکیبی از شورش و فرهنگ‌سازی و بدون تغییر واقعی ساختارهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی صحبت از خلاصی از پاتریارکی و مردسالاری شوخی است.

پس اهمیت مبارزه‌ی «آن» و «آرسلی» در کجاست؟ برگزارکننده‌ی میزگرد از «آن» که محرک اصلی مبارزه‌ی زوج‌شان بود می‌پرسد که چه چیزی باعث شد دلسرد نشود و علی‌رغم سختی‌ها در تمام این سه سال از مبارزه دست نکشد. جواب «آن» جالب است. می‌گوید که به قانون اعتقاد ندارد ولی جنایتی واقع‌شده بود و نمی‌بایست در مقابل‌اش تسلیم شد. نمی‌بایست ساکت ماند. عدم اعتقاد به قانون نباید پوششی برای تسلیم باشد. این دادگاه، بسیار رسانه‌ای بود. موافقان و مخالفان در مقابل دادگاه صف‌کشیده بودند و شعار می‌دادند. طرف‌داران متهمین چندین بار ژیزل حلیمی را به هنگام ورود به دادگاه تف باران کردند. ولی این مبارزه، تجاوزکاران را بی‌تنبیه نگذاشت، در تغییر افکار بخشی از جامعه نسبت به تجاوز نقش بازی کرد و قانون هم برای کسانی که خواست و امکان استفاده از آن را دارند تغییر کرد. درواقع سوال این نیست که آیا باید با هرگونه ظلم و جنایتی مقابله کرد یا نه، سوال این است که این مبارزات را چطور باید پیش ببریم که به حرکت در مسیر رهایی کمک کند. □

جنبش پرخروش زنان در سال‌های ۱۹۷۰ رسانه‌ها را درگیر مسأله می‌کنند. رسانه‌ای شدن مسأله هزینه هم دارد. در اجتماع و محل کار برخوردها عموماً دوستانه نیست. دوستان‌شان نمی‌فهمند که چرا این دو دست‌بردار نیستند. متوجه نیستند که صدای هر قدمی و بوق هر ماشینی سایه‌ی مرگ را بر دل‌شان می‌اندازد. نمی‌دانند که هرچقدر قفل به درشان بزنند، حتی در خانه هم احساس امنیت نمی‌کنند. سه سال مبارزه برای بردن این پرونده به دادگاه جنایی به‌جایی نمی‌رسد. دیگر پول وکیل هم ندارند. تا این‌که برحسب تصادف، «آن» در جلسه‌ای در بروکسل با یکی از وکلای سرشناس فرانسه آشنا می‌شود: ژیزل حلیمی که در زمینه‌ی حقوق زن و مشخصاً حق سقط‌جنین فعالیت می‌کند. ژیزل حلیمی که کلوتید کوورو (Clotilde Coureau) نقش‌اش را بازی می‌کند، تصمیم می‌گیرد که به‌طور رایگان دفاع‌شان را به عهده بگیرد.

افکار عمومی از قبل در جریان است. ولی ژیزل حلیمی به زرادخانه‌ی بزرگ‌تری دسترسی دارد. در فعالیت‌هایش علیه استعمار و علیه شکنجه‌ی مبارزین استقلال الجزایر توسط ارتش فرانسه، به همراه سیمون دوبووار کتاب معروف «جمیله بوپاشا» را منتشر کرده است. برای حق سقط‌جنین فعالیت می‌کند و کمی قبل از این واقعه، وکالت دختر شانزده‌ساله‌ای را به عهده گرفته که بر اثر تجاوز حامله شده بود و با کمک مادرش سقط‌جنین کرده بود و به همین خاطر به همراه مادرش محاکمه می‌شد. دادگاهی پرسروصدا که به آزادی متهمین می‌انجامد و در قانونی شدن سقط‌جنین (چند سال بعد) در فرانسه بی‌تأثیر نبود. با ورود ژیزل حلیمی، پرونده‌ی «آن» و «آرسلی» در رسانه‌ها پررنگ‌تر می‌شود و نامه‌ها و تلگراف‌های بی‌شماری هم به سمت وزارت دادگستری فرانسه روان می‌شود. شخصیت‌های مختلف از جمله سیمون دوبووار، جین سیبرگ ... همه خواستار این هستند که تجاوز نه جرم که جنایت محسوب شود. مقاومت و مبارزه‌ی این دو زن و تلاش‌های ژیزل حلیمی در اوج جنبش زنان فرانسه باعث تغییر قانون فرانسه و به رسمیت شناختن تجاوز به‌عنوان یک جنایت می‌شود. دادگاه به نفع «آن» و «آرسلی» رأی داد و سه تجاوزگر به زندان می‌افتند.

«تجاوز» فیلم بزرگی نیست و در فستیوال‌های بین‌المللی جایزه‌ای به خود اختصاص نخواهد داد. برای تلویزیون ساخته‌شده و بیشتر از هر چیز بازسازی یک واقعیت است، واقعیتی تکان‌دهنده که فیلم به‌خوبی منعکس‌اش می‌کند. حتی در بعضی صحنه‌ها (مثلاً فلاش‌بکی که پشت شهادت دروغ یکی از تجاوزگران گذاشته) مرد بودن کارگردان را حس می‌کنی. ولی واقعیت از فیلم فراتر می‌رود و این در میزگردی که بعد از فیلم در کانال سه تلویزیون فرانسه با شرکت «آرسلی» و «آن» (و چند تن دیگر) تشکیل شد، کاملاً روشن است.

امروز بیش از چهل سال از دادگاهی که باعث شد در قانون فرانسه تجاوز از جرم به جنایت تبدیل شود می‌گذرد. ولی وضعیت عملاً تغییر زیادی نکرده است. طبق گزارش‌های رسمی فقط ده درصد از زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند شکایت می‌کنند و فقط ده درصد از این ده در صد (یعنی تقریباً یک درصد کل موارد تجاوز) به محکومیت می‌انجامد. همه‌ی موارد هم لزوماً در دادگاه جنایی موردبررسی قرار نمی‌گیرد. دلایل چندگانه‌اند. زنان (و دختران جوان) اغلب توسط نزدیکان‌شان مورد

# بدترین سناریو برای یک مرد «نه!» شنیدن از یک زن بود

مصاحبه‌ی ۸ مارس با «آن تونگله» فعال جنبش زنان در بلژیک - بخش سوم\*

۷ آن و آرسلی ۲۰۱۷ در مناظره‌ی تلویزیونی



۸ آن و آرسلی ۱۹۷۸

شدیم و او بعد از یک‌ساعتی بازگشت و به ما گفت که می‌خواهد با ما صحبت کند و کنار ما بماند و ما را بشناسد. او به زبان فرانسه صحبت می‌کرد اما اصالتاً ایتالیایی بود؛ و بسیار ماچو (قلدر مردسالار - م). من گفتم: «ما را راحت بگذار ما که گفتیم به کمک احتیاج نداریم. ما در تعطیلات هستیم و به آرامش احتیاج داریم.» او ادامه داد: «معمولاً هیچ زنی نمی‌تواند در مقابل من مقاومت کند.» من نمی‌خواستم توضیح بدهم که ما لزبین هستیم و لزومی هم نداشت که توضیح بدهم. فقط با جدیت بیشتر گفتم: «این به ما هیچ ربطی ندارد، برو و ما را راحت بگذار!» البته من بسیار عصبانی بودم. او هم با سگاش ما را ترک کرد.

نکته‌ی مهمی که می‌خواهم پیش‌تر بگویم این است که طبیعت‌گرایی برای من به‌معنای یک آزادی مطلق خصوصاً برای زنان است و همچنین برای مردان. برای من این یک انتخاب سیاسی است؛ و همچنین یک انتخاب، در روند زندگی من هم بود که در آفریقا متولدشده بودم و چنین تجربه‌ای را قبلاً در آنجا هم داشتم. از نظر من وقتی لخت هستیم یعنی اگر همان‌طور که هستیم، باشیم، بیشتر مردم ما را نگاه نمی‌کنند اما همه می‌خواهند بدانند پشت یک‌تکه پارچه چیست؟!

مهم است که بدانیم طبیعت‌گرایی با لختی‌گرایی (برهنه‌گرایی) یکی نیست. برهنه‌گرایی بیشتر یک اقدام تحریک‌آمیز است. طبیعت‌گرایی برای من یک محتوای فلسفی دارد یعنی بازگشتن به طبیعت و بازگشت به خود است. در تمام تجربه‌هایی که من در کمپینگ‌های‌مان در بین طبیعت‌گراها در فرانسه (و هرجایی) داشتم هرگز یک‌بار هم با مردان دچار مشکل نشدم یا مورد اذیت و آزار جنسی قرار نگرفتم. برای این‌که آنجا همه در یک سطح هستند. همه نوع آدمی هست؛ مسن، معلول،

مصاحبه: فریبا امیرفیزا

ترجمه: ریحانه

**فریبا:** «آن» ما در دو مصاحبه‌ی قبلی تا حد زیادی در مورد زندگی‌ات صحبت کردیم. بعد از جریان تجاوز اول و سقط‌جنین غیرقانونی و ... زندگی‌ات به حالت عادی بازنگشته بود که تجاوز دوم اتفاق افتاد و این باعث شد که کل مسیر زندگی‌ات بیش از گذشته دست‌خوش تغییر گردد، می‌توانی از این مقطع برای‌مان بگویی؟!

**آن:** سال ۱۹۷۴ زمانی که من ۲۴ ساله و دوست‌دخترم ۱۹ ساله بود ما راهی تعطیلات در جنوب فرانسه شدیم. می‌خواستیم به یک منطقه‌ی کوهستانی در جنوب فرانسه برویم منطقه‌ای طبیعی برای «طبیعت‌گراها» (در زبان فارسی «لختی‌ها» مصطلح است - م)؛ و ما هم می‌خواستیم راحت باشیم و لخت شنا و ماهی‌گیری کنیم و ... قبل از رسیدن به منطقه‌ی لختی‌ها متوجه شدیم که هوا خوب نیست. من به دوستم گفتم که بهتر است بایستیم و در نزدیکی روستای ماهی‌گیران چادر بزنیم؛ و فردا از همین‌جا یک قایق اجاره خواهیم کرد؛ و می‌توانیم با کانو و چمدان‌های‌مان به ساحل طبیعت‌گراها برسیم. بعد از متوقف کردن ماشین، مردی با یک سگ به ما نزدیک شد و گفت: «اینجا چه می‌کنید؟!» من هم گفتم: «ما با تو کاری نداریم، خسته هستیم و می‌خواهیم در آرامش چادرمان را بزنیم.» ما می‌خواستیم در آن منطقه‌ی ساحلی کنار دریا، در کنار روستا چادر بزنیم. ما مشغول کارمان

کردن یا پوشاندن بدن زنان نیست، همان‌طور که همه به آن نگاه می‌کنند. منظوم یک حق طبیعی و ساده است. بلکه ما حق داریم اگر هوا گرم بود خودمان را عریان کنیم یا اگر سرد بود خودمان را بپوشانیم و ... (خنده) منظوم یک درک بسیار ساده از این حق است. زنان چه مسن، چه جوان ... حق تنفس دارند. برای من مسلم است که زنان نباید خودشان را بپوشانند و این یک زندان است در هر جایی که باشد. من شوکه می‌شوم درحالی‌که ما اجازه نداریم از حق شهروندی‌مان در این کشورهایی که در آن «دمکراسی» حاکم است، برای شوکه کردن دیگر شهروندان استفاده کنیم؛ مثلاً من نمی‌توانم لخت بیرون بروم و ... (من) کاملاً معتقدم که «دمکراسی» راه‌حل نیست اما در قیاس با حکومت‌های دینی از نوع اسلامی، مسیحی یا یهودی و ... بهتر است. هرچند ادیان هم ساخته‌ی دست بشر هستند و در رأس آن مردان) من گفتم من شوکه می‌شوم چون نمی‌فهمم چرا زنان باید خودشان را پنهان کنند؟! من این را همه‌جا می‌گویم حتا در مترو و ... و این گاهی تحریک‌آمیز است. ما زنان مبارزات زیادی کرده‌ایم تا بدن‌هایمان را آزاد کنیم؛ لباس بلند، مینی‌ژوپ، بیکنی یا مونوکینی یا ... بپوشیم؛ اما این زنان با حجاب‌شان در اصل یک عمل سیاسی انجام می‌دهند و یک موضع سیاسی را بیان می‌کنند که ما را به عقب بازمی‌گرداند.

### ◀ برگردیم به ماجرای آن روز؟! ▶

◀ بعد از رفتن آن مرد ما چادر زدیم. کنار ساحل غذا خوردیم و در چادر خوابیدیم. نیمه‌شب از صدای سنگ‌ریزه‌ها و نور چراغی با اضطراب بیدار شدیم. نور شدیدی روی چادر ما حرکت می‌کرد و ... چند لحظه بعد زیپ چادر باز شد و ما دو مرد را در مقابل خودمان دیدیم که نمی‌شناختیم. این‌ها دو مرد دیگر بودند که به ما گفتند که هوا خوب نیست؛ خیلی دیر شده است و ما اتوبوس نداریم، می‌شود ما وارد شویم و در چادر شما بخوابیم؟ درحالی‌که ما یک چادر کوچک دونفره داشتیم. ما گفتیم: «نه! ببخشید! ما نمی‌خواهیم و در ضمن جایی هم وجود ندارد و نمی‌توانیم درخواست شما را قبول کنیم.» گفتند: «شما مهربان نیستید که اجازه نمی‌دهید ما وارد شویم باید شرایط ما را بفهمید! حالا ما چه کنیم؟!» من گفتم: «نه امکان ندارد، ما جا نداریم. شما می‌توانید بیرون بخوابید، تابستان است و می‌توانید فردا اتوبوس‌تان را بگیرید.» ما با اضطراب بیدار شده بودیم و اوضاع تا همین‌جا دلهره‌آور بود. در همین زمان متوجه شدیم که نفر سوم در حال نزدیک شدن است. اول خوشحال شدیم که می‌توانیم از کس دیگری کمک بگیریم. تاریخ بود و به او گفتیم: «آقا آیا می‌توانید به ما کمک کنید؟! این دو نفر مزاحم ما شده‌اند ما را بیدار کرده‌اند.» ولی چند لحظه بعد او را شناختیم، چه فاجعه‌ای! همان مردی بود که در روز با سگ‌اش دیده بودیم. خیلی زود فهمیدیم که قرار است اتفاق بسیار بدی برای ما بیفتد، هرچند نمی‌دانستیم چه اتفاقی. این سه نفر برای انتقام از خاموشی قبلی آمده بودند. (مثل گرگ‌ها و سگ‌هایی که وقتی تنها هستند جرأت حمله ندارند اما وقتی دسته‌جمعی هستند حمله می‌کنند). مرد سوم گفت: «نه! نه! نه! من برای کمک به شما نیامده‌ام. من همراه دوستانم آمده‌ام تا از شما انتقام بگیرم که پیشنهاد من را رد کردید.» ما فوراً فهمیدیم که قطعاً منظور او یک انتقام سخت و وحشتناک است. یکی از آن‌ها مسن‌تر به نظر می‌رسید که ما بعداً فهمیدیم که ۳۵ ساله و پدر پنج بچه است و آن دو دیگری حدوداً ۲۵ ساله به نظر می‌رسیدند. آن مرد مسن‌تر اولین کسی بود که خم شد تا

چاق، لاغر و ... ولی هیچ‌کس به بدن دیگری نگاه نمی‌کند و یک هارمونی بین همه و طبیعت وجود دارد. همه وجود دارند اما همان‌طور که هستند. خصوصاً بدن زنان برای مردان بسیار طبیعی است و به اندام‌های جنسی‌شان (سینه‌ها، باسن، واژن و ...) توجه خاص و جنسی نمی‌کنند. به نظر من اتفاقاً نگاهی که مردان به زنان در خیابان‌ها دارند انحرافی و غیرطبیعی است؛ نگاهی جنسی و انحرافی حاکی از مالکیت است. هم‌چنین در بین طبیعت‌گراها من هرگز احساس نکردم که لزبین هستم درحالی‌که همیشه در کمپینگ‌ها با یک زن همراه بودم و هرگز به مشکلی برخوردیم. مردانی هم آنجا باهم بودند ولی کسی چیزی نمی‌گفت حتا در همان زمانی که هم‌جنس‌گرایی قانوناً ممنوع بود و جریمه داشت. من باید اضافه کنم که آنجا تنها محلی بود که ما به‌عنوان لزبین (لزبین فعال جنبش) احساس امنیت (طبیعی) می‌کردیم، در حضور مردان دگرجنس‌گرا - مردانی که تنها بودند یا ازدواج کرده بودند یا بچه داشتند و ... - ما هرگز مورد خشونت قرار نگرفتیم و هرگز اظهارات و کلمات ضد زن یا مبتذل نشنیدیم. من بیش از بیست سال به این کمپینگ‌ها می‌رفتم و این موضوع خیلی دل‌پذیر بود. کمپینگ‌های طبیعت‌گرایان تنها محلی بود که ما به‌عنوان لزبین احساس صلح و آرامش می‌کردیم، در فضایی احترام‌آمیز با حضور مردان (جز آن دفعه که قبل از رسیدن به من و دوستم تجاوز شد). آن‌ها وقتی می‌خواستند با ما صحبت کنند، به ما نگاه نمی‌کردند و اگر نگاه می‌کردند به‌صورت و چشمان ما نگاه می‌کردند. منظوم این است که مثل مردان در خیابان تمام سرتاپای ما را برانداز نمی‌کردند. جایی بود که امیدوارم همه‌جا مثل آنجا باشد.

من در مورد این موضوع صحبت کردم چون امروزه احساس بدی نسبت به اوضاع جاری در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم دارم. زمانی که این زنان جوان را می‌بینم که محجبه‌اند و سرتاپای خود را پوشانده‌اند با دستکش، با روسری با ... روسری‌بی که تا مرز چانه را هم پوشانده و به‌زور لب و دهان آن‌ها دیده می‌شود و ... من احساس بسیار بدی پیدا می‌کنم، احساس می‌کنم بیمار هستم، خصوصاً وقتی که می‌بینم مردی که همراه آنان است (دوست یا ...) کاملاً اروپایی و راحت لباس پوشیده است. اکثراً ریش دارند اما تی‌شرت یا شلوار برمودا می‌پوشند و مثل مردان «اروپایی» و سفید راحت لباس پوشیده‌اند اما ...

### ◀ چه چیز تو را شوکه می‌کند؟ ▶

◀ من شوکه می‌شوم که چگونه چنین چیزی امکان دارد؟! این چه نوع انتخابی است؟! من نمی‌فهمم زنان محجبه چگونه می‌توانند ادعا کنند که خود را پوشانده‌اند و این انتخاب آن‌هاست؟! من نمی‌فهمم که چرا ما باید از بدن و جسم خودمان شرم‌مانده باشیم. برای من این قابل‌قبول نیست، درحالی‌که ما همه یکی هستیم، باوجود تفاوت‌های قابل‌پذیرش‌مان که دلیلی برای استثمار یا ستم یا تجاوز یا ... نیست. من از این شوکه می‌شوم که چگونه زنان آزادی خود را نفی می‌کنند (از آن چشم‌پوشی می‌کنند) درحالی‌که بسیار اساسی و ضروری است؛ پنهان کردن بخش‌هایی از بدن مثل موها، دست‌ها، صورت، پاها ... و تمام بدن. این شرم‌آور نیست که زن باشی و بدن‌ات را پنهان کنی تا مردان با نگاه کردن به تو شهوانی، تحریک یا منحرف نشوند. من این را نمی‌فهمم. مبارزات زنان در اروپا تلاشی برای به دست آوردن حقوق زنان و در مورد نوع نگاه به بدن زن بوده است. منظوم از نگاه به بدن زن حق عریان

او تا پیش از این هرگز با یک مرد رابطه‌ی جنسی نداشت و این اولین رابطه‌ی جنسی او با مردان بود. ما از یک جنس بودیم و رابطه‌ی جنسی و جسمی بین ما بسیار دل‌چسب بود؛ رابطه‌ی عاشقانه‌ی بین ما بسیار لطیف و پر از احترام بود. ما یکدیگر را می‌شناختیم. با هم برابر بودیم و بدن‌های مشابهی داشتیم و ... مثل رابطه‌ی بین تمام زنان می‌دانستیم از هم چه می‌خواهیم و چگونه آن را به هم بگوییم و ... (مکث)

من در کمال ناتوانی شاهد این بودم که دو مرد در مقابل من به او تجاوز می‌کنند و به او خشونت می‌کنند و ... (مکث)

این وحشتناک بود که من نمی‌توانستم کاری انجام بدهم. آن مرد دست‌های مرا گرفته بود و می‌خواست به من تجاوز کند؛ و آن دو دیگری روی او افتاده بودند. نمی‌گذاشتند او حرف بزند. دست‌شان را روی دهان او گذاشته بودند. یکی از آن‌ها می‌خواست کبرش را در دهان او بگذارد درحالی‌که دومی از پشت به او تجاوز می‌کرد. مثل صحنه‌ی فیلم‌های پورنوگرافی بود؛ یک کابوس بود اما یک کابوس زنده، یک کابوس ناخوانده؛ فروریختن و از هم پاشیدن عشقم؛ احساس ناتوانی در کمک کردن به او؛ ناامیدی کامل که بر ما غلبه کرده بود و هجوم سوالاتی از این دست که چرا ما؟! چگونه؟! چرا و چرا و چرا ... می‌دانستیم چون ما دو زن بودیم که «نه» گفته بودیم؛ و همین جرقه‌ی این را اتفاق زده بود؛ و یک مرد که نپذیرفته بود؛ و دامی وحشتناک برای ما درست کرده بود ... (مکث و تنفسی سنگین)

#### ◀ آن می‌توانی ادامه بدهی؟

◀ برای من بسیار سخت است. نزدیک به ۴۵ سال از آن می‌گذرد اما همیشه و کماکان زنده است همان زخم‌ها، همان خراش‌ها، همان خشم و ... متأسفانه نمی‌توانم ادامه بدهم. به‌علاوه‌ی این که نگران مادرم هستم که به‌شدت بیمار است و کمی خسته‌ام.

#### ◀ آن ما اصلاً نمی‌خواهیم با ادامه‌ی مصاحبه‌ی تو را شکنجه کنیم.

◀ نه اصلاً شکنجه نیست، برای من بخشی از مبارزه و ضروری است اما گاهی حرف زدن بسیار سخت می‌شود. (گریه‌ی آن و قطع مصاحبه)

۲۰۱۶ اکتبر

#### توضیح:

با عرض پوزش از خواننده‌گان نشریه بابت وقفه‌ای که در بین بخش‌های مختلف مصاحبه ایجاد شد! متأسفانه بیماری و مرگ مادر «آن» از یک‌طرف و از طرف دیگر سنگینی تهیه‌ی سناریوی تله‌فیلم «تجاوز» (Le Viol) - که از روی زندگی «آن» و دوست‌اش «آرسلی» ساخته شده است - و نمایش این فیلم و تراکم کاری «آن» در ارتباط با این فیلم، این وقفه را طولانی‌تر کرد. امیدواریم امکان ادامه‌ی این مصاحبه در اسرع وقت ایجاد شود.

\* بخش اول و دوم این مصاحبه را می‌توانید در نشریه‌ی هشت مارس شماره ۳۶ و ۳۷ مطالعه کنید:

بخش اول: عشق و عشق‌ورزی بین زنان در دنیای مردسالار سیاسی است! - نوامبر ۲۰۱۵

[http://8mars.com/8MARS\\_NASHRYEH\\_G/browsf.php?c=999&Id=439&no=36](http://8mars.com/8MARS_NASHRYEH_G/browsf.php?c=999&Id=439&no=36)

بخش دوم: نه بدون اجازه و تصمیم من، حتی یک فوتوس! - مارس ۲۰۱۶  
[http://8mars.com/8MARS\\_NASHRYEH\\_G/browsf.php?c=999&Id=432&no=37](http://8mars.com/8MARS_NASHRYEH_G/browsf.php?c=999&Id=432&no=37)

وارد چادر کوچک ما شود. من برای دفاع از خودمان اولین چیزی که نزدیکم بود را به سمت سر او پرتاب کردم. یک چکش بود. چکش به سرش برخورد کرد و خون صورتش را پر کرد و آن مردها شروع به فریاد زدن کردند: «شما جنده‌های کثافت هستید! مادر جنده‌ها و ...» تمام فحش‌های «معمول» و ... گفتند: «دیگر کافی است! ببینید چه می‌کنیم! به نظر می‌رسد که شما لژیون هستید. حالا ما راه درمان شما را نشان می‌دهیم. ما شما را خواهیم زد و به شما تجاوز خواهیم کرد. ما شما را تکه‌تکه می‌کنیم و توی دریا می‌اندازیم.»

کاملاً بدیهی بود که خون پخش شده بود، یک زن چکش را برای دفاع از خود پرتاب کرده بود و ... متأسفانه ما کاملاً در زندان آن‌ها گرفتار شده بودیم، ما در تله‌ی آن‌ها گرفتار شده بودیم و به نظر می‌رسید هیچ راهی نداریم، جز این که منتظر شویم و ببینیم چه اتفاقی می‌افتد، چون آن‌ها پیش‌تر برای کارشان برنامه‌ریزی کرده بودند. آن‌ها می‌خواستند به ما «تجاوز گروهی» کنند. تجاوز گروهی در آن زمان در قوانین بلژیک و فرانسه به‌عنوان تجاوز گروهی و جنایت محسوب نمی‌شد. علاوه بر آن، این یک «تجاوز اصلاحی» بود به این معنا که آن‌ها می‌خواستند از طریق این تجاوز ما را که لژیون بودیم اصلاح کنند. چون از نظر آن‌ها وجود ما «ترمال» نبود و همچنین می‌خواستند به «اقدام تحریک‌آمیز» ما پاسخ دهند. چون ما لژیون بودیم و کاملاً واضح بود که تمایلی به رابطه با مردان نداشتیم و این برای آن‌ها تحریک‌آمیز و حسادت برانگیز و ... بود؛ اما ما از هر استدلالی که امکان داشت استفاده کرده بودیم تا بگوییم: «نه! نه! نه! نه! ... و باز هم نه!» اما برای آن‌ها معنایش این بود: «اوه شما لژیون هستید! این بدترین است!»

مردی که من چکش را به سمت‌اش پرتاب کرده بودم به من حمله کرد و ضربات متعددی به من زد. اولین مشت را به صورتم و در دهانم کوبید. لب‌های من پاره شد. صورتم پر از خون شده بود. من درحالی‌که سعی می‌کردم از خودم دفاع کنم، قدرت تکلم را از دست‌داده بودم. او مشت‌های بعدی را به سروگوشم کوبید که این شوک و ضربه‌ها باعث شد تا گوشم ماه‌ها مشکل داشته باشد و قدرت شنوایی‌اش را از دست‌داده بود. هم آن مرد خون‌ریزی داشت و هم من و این باعث شده بود همه‌جا پر از خون شود. به شکل یک قصابی در آمده بود. بارها فکر کردم شاید این صحنه‌ی شوک‌آور و منجرکننده برای آن‌ها برانگیزاننده بود؛ خون، خشونت، تحریک و ... آموزش دادن، هر کاری که می‌خواهی انجام بدهی و ... برای آن‌ها هیجان‌آور بود. شاید چون بدترین سناریو برای یک مرد این بود که زنی به او «نه» گفته باشد.

آن‌ها ما را به مرگ تهدید می‌کردند. من تحت آن استرس و تروما کاملاً قدرت تکلم خود را از دست‌داده بودم؛ خشونت بیش‌ازحد و استرس بالا در ابعاد وحشتناک. من دیگر نمی‌توانستم بگویم «نه». قادر نبودم صحبت کنم و فقط صدا یا بهتر بگویم اصواتی از دهان‌ام خارج می‌شد. شوک شده بودم و این حالت چندین روز ادامه داشت.

سخت‌ترین و وحشتناک‌ترین بخش برای من این بود که زنی که دوست‌اش داشتیم، کسی که با او روابط فوق‌العاده‌ای داشتیم، زنی بسیار زیبا، لطیف، متناسب و ... و کسی که نسبت به او احساس مسئولیت بالایی داشتیم (چون او بسیار جوان‌تر از من بود) و ... در مقابل چشمان من مورد تجاوز و خشونت شدید قرار می‌گرفت. (صدای آن می‌لرزد و کمی مکث)

# خشونت علیه زنان؛ قلب را می شکند، هم‌چنین استخوان‌ها را!



▲ Marius Markowski

نویسنده: آندریا دورکین

برگردان: کیمیا مرادلو، نیلر سپهر

اوایل سال ۱۹۸۳ برای سخنرانی در یک کنفرانس - که توسط کمیته‌ی مبارزه علیه سوءاستفاده‌ی جنسی<sup>۱</sup> با موضوع پورنوگرافی سازمان داده شده بود - به دوبلین در جمهوری ایرلند رفتم. عاشق ایرلند شدم. زنانی که آنجا ملاقات کردم بسیار خاص بودند. از قدرت تحمل‌شان، شوخ‌طبعی، توان‌مندی، مهربانی و خونگرمی‌شان شگفت‌زده شدم. از آنجا که قبلاً در تلویزیون ایرلند ظاهر شده بودم، عده‌ی زیادی از مردم مرا به‌جا می‌آوردند و با من صحبت می‌کردند: زنان مسن دوان‌دوان از خانه‌های خود به خیابان می‌آمدند تا از من - بابت حرف‌هایی که در دفاع از حقوق زنان گفته بودم - تشکر کنند. عابرینی که در خیابان با من برخورد می‌کردند می‌ایستادند تا به من بگویند که آن‌ها هم موافق‌اند که پورنوگرافی چطور به زنان آسیب می‌زند (مصاحبه‌ی تلویزیونی‌ام بسیار تند و گزنده بود و آن‌ها می‌خواستند به من بگویند که مرا به خاطر آن برنامه تحسین می‌کنند). مردم در کافه‌ها، کنسرت‌ها و هرجایی که می‌رفتم برای سلام کردن پیش می‌آمدند. البته بعضی مردان، بداخلاق ولی درعین‌حال دوستانه، به من می‌گفتند که در مورد همه‌چیز اشتباه می‌کنم. با فمینیست‌های جمهوری ایرلند ارتباط نزدیکی برقرار کردم و همین‌طور به ایرلند شمالی رفتم تا با فمینیست‌های ایرلند مظلوم‌تر ارتباط برقرار کنم. من هم‌چنان به جنبش زنان ایرلند پای بندم. این باعث افتخار من است که از من خواسته شده که سخنان شخصی‌ام را در قالب این مقاله و در مجموعه‌ی دیگر نوشته‌های فمینیست‌های ایرلندی که توسط یک ناشر فمینیست در ایرلند چاپ شده ایراد کنم. این نوشته هرگز در آمریکا به چاپ نرسیده است.

در خشونت علیه زنان، آنچه قلب انسان را به درد می‌آورد این است که مردم، از جمله خود زنان، وقتی آن را می‌بینند، در آن سهیم هستند و یا آن را تجربه می‌کنند، حتی به‌عنوان قربانی متوجه آن نمی‌شوند. آنچه باعث تضعیف روحیه‌ی فعالان حقوق زنان می‌شود، نادیده گرفتن و عدم اذعان به این واقعیت است که زن درواقع یک انسان است که وقتی مورد خشونت واقع می‌شود، آسیب می‌بیند.

آزار زن به‌منظور لذت جنسی مردان، سلطه‌ی جنسی و اجتماعی مردان بر زنان و فرودستی اقتصادی تحمیلی بر آنان توسط مردان آن‌قدر جافتاده و بدبهبی به نظر می‌آید که زنان به‌طور پیش‌فرض موجوداتی محسوب می‌شوند که آفریده شده‌اند یا به وجود آمده‌اند تا آنچه که اگر بر انسان‌ها اعمال می‌شد و سوءاستفاده به‌حساب می‌آمد، بر آن‌ها روا داشته شده و سوءاستفاده هم محسوب نگردد، چرا که زنان اساساً بدین منظور خلق شده‌اند.

رابطه‌ی به‌اصطلاح طبیعی بین دو جنس یعنی این‌که زنان ساخته شده‌اند تا آن‌طور که اکنون در دنیای مدرن به لحاظ اجتماعی و اقتصادی بر اساس نابرابری جنسی شاهدش هستیم، توسط مردان مورد استفاده قرار بگیرند؛ دنیایی که زنان دارای حقوقی محدود، بدون اختیار بر بدن خود و بدون حق تعیین سرنوشت هستند. این شرایط نابرابری برای ما زن‌ها حتی خوب هم هست چراکه متفاوت از مردان هستیم. مردها وقتی از برابری اجتماعی محروم می‌شوند از سلب حق آزادی و احترام فردی‌شان رنج می‌کشند، ولی ما از آن لذت می‌بریم. گویی نابرابری برای زنان باعث پیشرفت می‌شود و محیط مناسبی برای لذت جنسی و رضایت از خویشتن را برای‌شان فراهم می‌آورد.

کل ذات و موجودیت ما زنان در سکس خلاصه می‌شود. سکس کارکرد طبیعی ماست و کل معنی زندگی‌مان بر اساس این کارکرد طبیعی تعیین می‌شود. بسته به خواست شخصی که مدعی ماست، بدن‌های‌مان برای تولیدمثل یا لذت جنسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. طبیعت ما طوری‌ست که تشنه‌ی ظلمی هستیم که مردان با سخاوت تمام بر ما روا دارند. ما درد را، علی‌الخصوص در هنگام سکس دوست داریم. ما مردان را وادار به آزار خویش می‌کنیم. ما به سکس اجباری - درحالی که آن را پس می‌زنیم - به‌طور ویژه علاقه داریم. پس زدن ما، مردان را به استفاده از زور بازوی فیزیکی، خشونت و تحقیر تحریک می‌کند که درواقع همان چیزی است که از ابتدا با پس زدن مرد می‌خواسته‌ایم. علی‌رغم این‌که از شدت خوشی و رضایت هورمون‌های‌مان که به‌صورت رمزگونه‌ای بالا می‌زند، می‌گوییم «نه» تا بدین‌وسیله یک تناقض به‌شدت قوی و تخریب‌کننده را - که از طریق سکس اجباری بر ما تحمیل می‌شود - برای ارضای خود ایجاد کنیم. ما تشنه‌ی یک‌جور وحشی‌گری مبتذل هستیم و اتفاقاً در این زمینه خیلی هم خوش‌شانسیم چراکه حجم زیادی از آن را دریافت می‌کنیم. مورد ضرب و شتم واقع‌شدن در ازدواج نشانه‌ی عشق است. شواهدی از مناطق و روستاهای دورافتاده وجود دارد که اگر مردی زن‌اش را کتک زند، زن احساس دوست داشته شدن نمی‌کند و چرا هم باید بکند؟ هیچ زنی این را نشانه‌ی عشق نمی‌بیند (زن‌های آن روستاهای دورافتاده که سهل است، زن‌های نیویورک و دوبلین هم کتک نخوردن را نشانه‌ی عدم وجود عشق می‌بینند). ما علی‌الخصوص از این‌که در گوشه‌ی خیابان برای سکس فروخته شویم لذت می‌بریم



ما زنان نه تنها این طبیعت را تاب می‌آوریم بلکه به صورت فعالانه با آزارخواهی و مورد سلطه واقع شدن آن را پاس می‌داریم که این طبیعت‌مان را راضی نگه‌داریم! مردان تنها به تحریکات ما در این زمینه پاسخ می‌دهند. مردان سرشان به کار خود گرم است و مزاحم کسی نمی‌شوند. این زنان هستند که با راه رفتن در خیابان توجه‌ها را به خود جلب می‌کنند و مردان با ایجاد مزاحمت برای زنان قصد خوشحال کردن آن‌ها را دارند نه آزارشان را! حتی وقتی زن به زبان و عمل نشان می‌دهد که این رفتارها را از جانب مرد نمی‌خواهد باز مرد این الطاف و مهربانی‌ها را - آن‌هم تنها از روی دلسوزی و برای ارضای میل واقعی زن که از ابتدا توسط زن با مقاومت و پس زدن نشان داده بود! - از او دریغ نمی‌کند. زن از مرد توجه می‌خواهد که با او کارهایی بکند که در مقابل آن‌ها مقاومت نشان می‌دهد! مرد می‌داند زن چه می‌خواهد، چرا که می‌داند طبیعت زن چیست.

در دنیایی که تحت سلطه مردان است هیچ زنی وجود ندارد که یک انسان خاص باشد. زن به معنای عام وجود دارد که به‌منظور واضح بودن گونه‌ی زیستی آن مکرراً «کس» خوانده می‌شود. زن سوراخ میان پاهایش است. این طبیعت زن، توجیه‌گر تمام آن کارهایی‌ست که مردان برای به دست آوردن آن سوراخ - آن‌طور که خودشان می‌پسندند - انجام می‌دهند. زن تا زمانی دارای ارزش است که مردان بخواهند در او دخول کنند، بقیه‌ی وجودش به‌منظور دکور یا انجام کار خانه است.

فمینیست‌ها فکر می‌کنند بسیاری از کاربری‌های به‌اصطلاح «نرمال» - که از زن تحت لوای برتری مرد خواسته می‌شود - در واقع سوءاستفاده از زن است. آن‌ها به‌این‌علت این فکر را می‌کنند چون معتقدند زن‌ها در واقع انسان‌اند! یعنی وقتی زن آزار جسمی می‌بیند، اذیت می‌شود نه خوشحال. وقتی تحقیر می‌شود، خرد می‌شود نه راضی. نابرابری به نظرش اشتباه است. درد اذیت‌اش می‌کند. سوءاستفاده او را از حقوق‌اش بر خویشتن محروم می‌کند. کبودی‌ها و استخوان‌های درهم‌شکسته، آزار و اذیت جسمی‌اند نه ژست‌های رمانتیک بزرگوارانه. فمینیسم یک سیاست ترسناک و تند و خشن است که تنها توسط زنان غیرطبیعی که دوست ندارند مورد آزار و اذیت قرار بگیرند به‌کاربرده می‌شود.

اگر زنان موجودات انسانی باشند - آن‌طور که فمینیست‌ها شک کرده‌اند که باشند - پس جرائم آزار زنان در واقع از موارد نقض حقوق بشر است که در سطح غیرقابل‌تصور و خارق‌العاده وسیعی در حال وقوع است. این جرائم مرتباً در فضاهای خصوصی و شخصی، هر روز و هر شب، در سرتاسر جهان، توسط مردان معمولی اتفاق می‌افتند. بنیادهای اجتماعی قدرتمند و سرسخت از جمله دولت و کلیسا بر این جرم‌ها با حمایت‌هایی در لوای قانون سرپوش می‌گذارند. به‌طوری‌که مثلاً سکس اجباری در ازدواج حق مسلم مرد است و به لحاظ اجتماعی هم پذیرفته‌شده و رایج است. ضرب و شتم، زنا با محارم، بارداری اجباری، تن‌فروشی و تجاوز همه از همان اصل حق مالکیت مرد بر زن سرچشمه می‌گیرند. این مالکیت هم جمعی و بر اساس طبقه است (مردان به‌عنوان یک طبقه مالک بر طبقه‌ی زنان هستند) و هم خصوصی، شخصی و مختص یک فرد (مرد) است که دارای حق مالکیت بر اموال جنسی و باروری (زن) است.

مرد عملاً بدون هرگونه دخالت دولتی، مگر در حالت‌های استثنایی (مثلاً اگر قربانی بمیرد) می‌تواند به زن یا دختر خود تجاوز کند، دختر یا زن خود را بزند و یا آن‌ها را به تن‌فروشی وادارد. دولت‌ها در واقع فعالانه سلطه‌ی مرد بر زن را در قالب خشونت، حمایت می‌کنند. به‌عنوان مثال، ازدواج یک سند قانونی برای تجاوز است: یک حق محافظت‌شده‌ی دولتی

(و چقدر هم هوای بد لذت‌اش را بیشتر می‌کند). ما پدران‌مان را هم اغوا می‌کنیم که به ما تجاوز کنند، چرا که حتی دخترچه‌ها نیز زن زاده‌می‌شوند. در جوامع پیشرفته، ما عمداً از جراح مغز شدن اجتناب می‌کنیم تا به‌جای آن از پیدا کردن عکاسانی - که واژن‌مان را نشانه می‌روند - لذت ببریم؛ در این نشانه رفتن، دوربین یا تفنگ هم برای‌مان فرقی ندارد!

یک مسأله باید روشن باشد ولی ظاهراً نیست: اگر طبیعت ما زن‌ها واقعاً این‌هایی بود که گفتیم پس ما داریم در بهشت زندگی می‌کنیم! اگر درد، تحقیر و جراحت ما را خوشحال می‌کرد ما هم‌اکنون باید به وجد آمده بودیم. اگر فروخته شدن در گوشه‌ی خیابان‌ها لحظات خوشی برای ما می‌بود، زنان باید گوشه‌های خیابان‌ها را پر می‌کردند، آن‌طور که مردان استادیوم‌های فوتبال را.

اگر سکس اجباری چیزی بود که برای‌اش لَه‌له می‌زدیم تا حالا باید از خوشی و رضایت مرده بودیم. اگر زیر سلطه‌ی مردان بودن ما را خوشحال می‌کرد که باید همیشه در حال لبخند زدن می‌بودیم.

ما زنان در مقابل سلطه‌ی مردان مقاومت می‌کنیم چرا که آن را دوست نداریم.

زنان سیاسی در مقابل سلطه‌ی مردان، بی‌پرده، جسورانه و با عصیان‌گری مقاومت می‌کنند. این زن‌ها را غیرطبیعی می‌نامند، چرا که طبیعتی - که از خوارشدن لذت ببرند - ندارند.

زنان غیرسیاسی در برابر سلطه‌ی مرد از توسل به سرپیچی، اخم و سردردهای معمول بگیر تا آرام‌بخش و خودکشی و بدخلقی با فرزندان عکس‌العمل نشان می‌دهند. گاهی هم یک زن کتک‌خورده شوهرش را می‌کشد. زنان غیرسیاسی هم غیرطبیعی خوانده می‌شوند. تحت عناوینی چون هار، بداخلاق یا برج زهرمار به آن‌ها می‌تازند، چرا که آن‌ها از این طریق مبارزه می‌کنند. آن‌ها نیز طوری ساخته نشده‌اند که از تحت سلطه بودن و آزار دیدن خوشحال شوند.

درواقع به‌سختی می‌شود یک زن حقیقی یافت. با زور مردانه و نه از روی طبیعت‌مان، اهلی، رام و به شکل سطحی حرف‌گوش‌کن شده‌ایم. گاهی از روی باور شخصی یا به امید آرام کردن مردان، طبق عقیده‌ی آن‌ها عمل می‌کنیم. گاهی سعی می‌کنیم آن چیزی بشویم که مردان می‌گویند باید باشیم، چرا که آن‌ها بر زندگی ما تسلط دارند.

سلطه‌ی مردانه، سیستمی از نهادهای اجتماعی، رفتارهای جنسی، روابط اقتصادی و ویرانی‌های عاطفی است که به‌صورت رفتار رایج و نرمال از سوی مردان بر زنان اعمال می‌شود و موضوعی انتزاعی یا جادویی نیست. زندگی تک‌تک زن‌ها در عالم واقعیت به‌وسایله‌ی مردان واقعی تحت سلطه قرار می‌گیرد. لایه‌ی زیرین حقایق اجتماعی تسلط مرد بر زن، واقعیت خون و گوشت حاصل از تجاوز، ضرب و شتم، تن‌فروشی، زنا با محارم، برده‌گی جنسی، سکس اجباری و خانه ماندن و فرزندآوری برای مردان است. در ارتباطات اجتماعی مرسوم، طوری با ما رفتار می‌کنند، طوری با ما حرف می‌زنند و طوری به ما نگاه می‌کنند انگار که بی‌ارزشیم. خشونت‌ها و توهین‌ها - به‌حساب طبیعتی که برای‌مان فرض کرده‌اند - توجیه می‌شوند: یک طبیعت فرودست که مشخصاً دارای این ویژگی‌ست که میلی غیرارادی به اعمال زور در سکس بر او هست. فرودستی زن را به بهترین شکل می‌توان در قالب حماقتی ناخوشایند و غیرقابل فهم توضیح داد: آزار دیدن آن چیزی‌ست که ما می‌خواهیم!

برای گلییدن زن بدون توجه به خواست و شخصیت او؛ یک دخترچه نیز به دلیل مصونیت پدرش به عنوان سرپرست خانواده، خود را در بطن همان روابط فئودالی در ارتباط با او می‌یابد.

قوانینی برای پیش‌گیری از اعمال خشونت علیه زنان وجود دارد. ضرب و شتم خلاف قانون است ولی در عمل - وقتی این قانون نقض می‌شود - پلیس دخالتی نمی‌کند. شوهران به‌ندرت به جرم ضرب و شتم همسران شان دستگیر می‌شوند. باین‌حال برنامه‌های آزمایشی در مینه‌سوپلیس آمریکا نشان داد که دستگیری فوری و محکومیت و زندانی کردن این افراد تأثیر بسیار مهمی در توقف ضرب و شتم داشت. این برنامه منجر به خاتمه‌ی معافیت از مجازات قانونی ضارب‌ان گردید. در طول آن همچنین دیدگاه غیرطبیعی بودن و غلط بودن ضرب و شتم زنان توسط شوهران‌شان را برای بار چندم معرفی کرد.<sup>۲</sup>

تجاوز غیرقانونی است. یک مرد نمی‌تواند با برخورداری از حق معافیت از مجازات به کسی البته به‌غیراز زن خود تجاوز کند. ولی تجاوز شایع است و به‌ندرت هم به پلیس گزارش می‌شود (در آمریکا از هر ده - یازده مورد تجاوز، یک مورد گزارش داده می‌شود). متجاوزین به‌ندرت دادگاهی می‌شوند و محکومیت آن‌ها هم غیرمعمول و غیرمحتمل است. دلیل‌اش این است که هیأت منصفه زن را مسئول عمل جنسی می‌داند حالا هرچقدر که می‌خواهد این عمل سوءاستفاده‌گرانه باشد. تاریخچه‌ی جنسی زن مورد بازرسی قرار می‌گیرد تا او را متهم به اغواگری کنند. هرگونه تجربه‌ی جنسی سابق زن را مورد استناد قرار می‌دهند تا نشان دهند که طبیعت و اعمال خود زن علت اتفاقی‌ست که برای‌اش افتاده و نه مردی که آن بلاها را سرش آورده است.

در پرونده‌های تجاوز، موضوع حق تجاوز یک حق مسلم مردانه است. از نظر تاریخی، تجاوز به‌عنوان جرم در حق مردی تلقی می‌شد که زن به‌عنوان بخشی از دارایی‌اش به او تعلق داشت: شوهرش یا پدرش. در خانه‌ی شوهرش ملک خصوصی و در خانه‌ی پدرش، باکره‌ای تا به همان شکل به یک شوهر فروخته شود. تجاوز بیشتر به سرقت یک ماشین و سپس کوبیدن آن به یک درخت شبیه بود. دارایی صدمه می‌دید. چنانچه زنی پیش‌ازاین کالای معیوبی شده باشد و - قبل از این‌که متجاوز به او تعرضی بکند - به‌اندازه‌ی کافی کالای خصوصی محسوب نگردد؛ یا اگر زن راضی باشد (یک جسد می‌تواند استاندارد قانونی برای رضایت در پرونده‌ی تجاوز جنسی را برآورده کند) - در این صورت مسئولیت ارزش پایین زن بر عهده‌ی متجاوز احتمالی نبوده و او به تجاوز به عنف محکوم نمی‌شد. تحت قوانین سنتی تجاوز، زن به‌عنوان انسانی قائم‌به‌ذات با حقوقی بر بدن خویش وجود ندارد. به همین علت است که فمینیست‌ها خواهان تغییر قوانین تجاوز هستند - به قسمی که تجاوز جنایتی در نظر گرفته‌شود در حق زنی که به او تجاوز شده و نه «مالک» وی. دشواری‌های تحقق این خواسته به طرز ناخوشایندی بسیار ساده است: آسیب‌های ناشی از تجاوز به یک انسان بسیار آشکارند، اما آسیب‌های ناشی از تجاوز به یک زن، اصلاً آسیب نیستند - بلکه وقایعی جنسی هستند که مستقل از این‌که آن زن چقدر صدمه‌دیده، با توجه به زن بودن‌اش احتمالاً خود به آن‌ها تمایل داشته و چه‌بسا که پیش‌قدم نیز شده است.

در تلاش برای درک خشونت علیه زنان باید همواره به نحوه‌ی کارکرد این قوانین و نه به آنچه گفته می‌شود، نگرست تا بهتر فهمید که آیا به‌واقع این قوانین، خشونت علیه زنان را متوقف می‌سازند یا برعکس آن را سیستماتیک می‌کنند؛ به‌عنوان مثال با وضع قوانینی که تحت آن خشونت

قابل‌چشم‌پوشی شده یا سست‌تر جلوه می‌کند. تحت سلطه‌ی مرد، قانون عملاً همواره خشونت علیه زنان را تشدید و سیستماتیک کرده است: با فرودست نگه‌داشتن زنان تحت سلطه‌ی مردان، با ترغیب دائمی اعمال خشونت بر زنان، با مسئول دانستن زنان در ارتباط با خشونت که بر آنان اعمال می‌شود و با اصرار مداوم بر این‌که در واقع این ما - زنان - هستیم که خشونت را برمی‌انگیزیم و از آن لذت جنسی نیز می‌بریم.

مبارزه‌ی فمینیستی علیه خشونت بر زنان، ناگزیر به مبارزه علیه قانون مردانه نیز هست، چراکه در سازوکار این قانون - در تجاوز، ضرب‌وجرح و زنا با محارم - زنان قربانیان آن هستند.

دولت نیز زنان را در معرض سوءاستفاده‌ی مردان نگه می‌دارد و این یکی از کارکردهای آن است. سلطه‌ی مردان بر زنان به‌واسطه‌ی اعمال خشونت، سلسله اتفاقات یا اشتباهات ناشی از بدبختی نیست بلکه سیاست دولتی است که با نیروی پلیس حمایت می‌شود.

به‌منظور شفافیت مفهومی، می‌خواهم جنایات خشونت علیه زنان را به دو دسته تقسیم کنم: جنایات واضح - که دربرگیرنده‌ی خشونت، ضرب‌وجرح، زنا با محارم، شکنجه و قتل هستند - و جنایات پیچیده که شامل آزار و اذیت جنسی، تن‌فروشی و پورنوگرافی می‌شوند. این اعمال، از موارد اصلی سوءاستفاده‌های خشونت‌بار علیه زنان در غرب هستند. در دیگر جوامع ممکن است جنایات دیگری - همچون ناقص‌سازی جنسی و سوزاندن نوع‌روسان و جهیزه‌شان - اهمیت فرهنگی عمده داشته باشند.

جنایات واضح، اعمال خشونت‌آمیزی هستند که به‌محض شناسایی خشونت، فهمیدن‌شان به‌عنوان حوادث مجرد و مجزا نسبتاً آسان است. ارتکاب عمل معمولاً به‌طور خصوصی یا در خفا انجام می‌گیرد، اما اگر قربانی درباره‌ی آن سخن بگوید، می‌توان فهمید که چه چیزی، چه‌گونه، چه موقع، کجا، تا چه حد، توسط چه کسی، بر روی چه کسی و حتا به چه دلیلی رخ داده‌است. هرچند که این اتفاقات آن‌قدر رخ داده‌اند که دیگر، وقوع‌شان عادی و پیش‌پافتاده شده است. این خشونت‌ها معمولاً به‌صورت خصوصی بر روی زنان اعمال می‌شوند. هر بار که تجاوزی رخ می‌دهد، در حق یک زن منحصربه‌فرد یا یک کودک منحصربه‌فرد رخ می‌دهد. واگیر بودن همگانی آن بی‌معنی است. تجاوز، همچون وبا به‌عنوان یک‌چیز سرایت‌کننده در جامعه تجربه نمی‌شود. البته لذت همگانی از جرائم، هم دستی همگانی در آن و ولع همگانی نیز بی‌معنی است.

در جنایات پیچیده، خصلت واگیری وجود دارد. جامعه می‌داند که در هر سوءاستفاده‌ای یک بُعد اجتماعی وجود دارد که همانا هم‌دستی همگانی در جنایت و دخالت جمعی فراگیر است. این جنایات در فضای عمومی و بیرون از فضای خصوصی خانه، در حق زنان بی‌نام‌ونشان فراوانی - که در فضای عمومی در حرکت‌اند - رخ می‌دهند: مردان بسیاری این جنایات را در حق زنان، همگی در یک‌زمان و نه به‌صورت خصوصی مرتکب می‌شوند. چنین حسی که «همه می‌کنند، خوب که چی؟» وجود دارد؛ چنین حسی وجود دارد که انواع متفاوت آزار جنسی، تن‌فروشی و پورنوگرافی که به‌طور بسیار گسترده‌ای به‌عنوان چیزهایی قلمداد می‌شوند که مردان - بسیاری از مردان - به آن نیاز دارند و بسیاری از مردان نیز از آن استفاده می‌کنند.

خود خشونت، حجم عظیمی از خشونت‌های درهم‌تنیده و آشکار فراوان سوءاستفاده‌های جنسی را در برمی‌گیرد. تفکیک کردن‌شان از هم دشوار است. یک خاصیت سیستماتیک ماشین‌وار در آزار و اذیت وجود دارد، گویی که بدن‌های زنان روی یک خط مونتاژ قرار دارند، پردازش

برای مردان رابطه‌ی جنسی و خشونت با سلطه در هم تنیده شده و نه تنها خشونت جنسی است<sup>۳</sup> بلکه رابطه‌ی جنسی مداوماً به کار گرفته می‌شود تا این سلطه را تثبیت کند.

واقعیتی نامیدکننده و غم‌انگیز است که کسانی که به ما نزدیک‌ترین‌اند - کسانی که در درون ما هستند - نمی‌توانند رابطه‌ی جنسی و خشونت را از هم تفکیک کنند، چراکه برای آن‌ها این دو جدا از هم نیستند: در هم آمیخته بودن عمل جنسی و خشونت، سلطه‌ای است که خشونشان می‌کند. جان ما گروگان لذتی‌ست که آن‌ها در پی آن‌اند. تجاوز، ضرب و شتم، زنا با محارم، شکنجه، قتل، آزار و اذیت جنسی، تن‌فروشی و پورنوگرافی خشونت‌هایی واقعی علیه ما هستند که موجب لذت همسران، پدران، پسران، برادران، پارتورها، معلمان و دوستان ما می‌شوند. آن‌ها حین ارتکاب، نام‌های گوناگونی برای هر یک از این اعمال دارند.

به‌طور خاص، پورنوگرافی نشان می‌دهد که چگونه سلطه و سوءاستفاده، تفریح و سرگرمی‌اند. در آمریکا، پورنوگرافی محیط عمومی و خصوصی را اشباع کرده است. در ایرلند، در حال حاضر دسترسی به پورنوگرافی محدودتر است، اما هم‌چنان ویدیوهایی که حاوی شکنجه‌ی زنان است، تحت قوانین سانسور ایرلند مجاز هستند، چراکه ویدیو از بین نرفته و به دست جمعیت حریصی از مصرف‌کننده‌گان مذكر رسیده است. هیچ‌گاه نیازی به پرورش میل و رغبت به خشونت نبوده است و مردهای معمولی، دارنده‌گان حق سلطه‌ی جنسی - همچون اردکی به آب - به سمت ویدیوهای شکنجه سوق داده شده‌اند. پورنوگرافی - حتی اگر دسترسی به آن محدود شده باشد - در سلطه‌ی مردان مرکزیت دارد، چراکه هر شکلی از سوءاستفاده‌ی جنسی در آن گنجانده شده و متقابلاً خود نیز به هر شکلی از سوءاستفاده‌ی جنسی دلالت دارد؛ و از دید مردان به‌عنوان لذت محض در نظر گرفته می‌شود.

در آمریکا، گویا سه‌چهارم زنان در پورنوگرافی، قربانیان تجاوز محارم هستند. زنان به‌واسطه‌ی تجاوز و ضرب و شتم استخدام می‌شوند. از سکس اجباری، شکنجه، تجاوز گروهی و نیز ضرب و شتم آن‌ها فیلم گرفته می‌شود. از این فیلم‌ها (به‌عنوان باج، تحقیر جنسی و تهدید) به‌منظور حفظ کردن و نگاه‌داشتن زنان جدید در صنعت تن‌فروشی استفاده می‌شود. وقتی که تن‌فروشان پرورانه شدند<sup>۴</sup>، نظر به این‌که پاندازها چه تعیین کنند، در فیلم‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند. از تجاوز به زانی که نه تن‌فروش‌اند، نه کودک‌ان فراری و نه در خیابان می‌ایستند نیز فیلم گرفته شده و در بازار پورنوگرافی تجاری، عرضه و فروخته می‌شود. پورنوگرافی در واقع محرکی سودآور برای تجاوز کردن محسوب می‌گردد. زنان در پورنوگرافی با اشیاء و حیوانات مورد تجاوز قرار می‌گیرند. بر روی زنان ادرار و مدفوع می‌کنند. تمامی این چیزها را بر روی زنان حقیقی در پورنوگرافی انجام می‌دهند؛ و سپس این پورنوگرافی را به کار می‌گیرند تا همین اعمال را بر روی زنان حقیقی دیگری پیاده کنند.

مادامی که صنعت پورنوگرافی به‌عنوان سرگرمی به مردم معرفی می‌شود، بی‌ارزش بودن زن به‌عنوان یک انسان اظهر من الشمس است. این صنعت رو به رشد در آمریکا، سالانه تقریباً هشت بلییون دلار ارزش مالی ایجاد می‌کند. مردان، مصرف‌کننده‌گان اصلی پورنوگرافی با این آزارهای جنسی سرگرم می‌شوند.

زندگی زنان توسط تروریسم پورنوگرافی محدود شده است، چراکه به فشرده‌ای مبتذل و بی‌اهمیت از ترس از تجاوز، ضرب و شتم، زنا با

می‌شوند، به‌کارگرفته می‌شوند، سوراخ می‌شوند، پیچ می‌خورند، چکش کاری می‌شوند، چک مجدداً می‌خورند، انگشت می‌خورند و در نهایت مهر تأیید می‌گیرند.

جرایم پیچیده بر روی زانی اعمال می‌شود که از پیش محو شده‌اند؛ این زنان، بی‌نام‌اند؛ نه تاریخچه‌ی خصوصی بااهمیتی دارند و نه کیفیتی شخصی که بتوانند مسیر حوادث را تغییر دهند. به‌عنوان نمونه، آزار و اذیت جنسی در بازار کار، زنان را در به‌در می‌کند: کارگرانی ارزان‌قیمت، سریعاً قابل تعویض و دائم‌الحرکت از کاری با دستمزد پایین به کاری دیگر با دستمزد پایین. تن‌فروشی و پورنوگرافی شخصیت زن را به‌تمامی محو و نابود می‌کند.

در جرایم پیچیده، ارعابی مداوم و اجباری بغرنج در بسیاری از سطوح وجود دارد. یک محرک سلطه‌گر و نیز انگیزه‌ای مبتنی بر قدرت/لذت وجود دارد: کسب‌وکاری بزرگ، به هر سبک و سیاقی در پس سوءاستفاده‌کننده ایستاده است. جرایم ساده عمدتاً در خفا انجام می‌گیرند، جنایات پیچیده اما در جامعه قابل‌رؤیت‌اند. آزار و اذیت جنسی در جامعه‌ی کارگران نیز رخ می‌دهد. تن‌فروشان حضوری اجتماعی در خیابان‌ها دارند؛ نکته‌ی پورنوگرافی این است که در معرض دید همگان است.

تمامی جنایات ساده و پیچیده‌ی خشونت، اعمال جنسی نیز هستند. تحت سلطه‌ی مردان، تفاوت ماهوی بین سکس و خشونت وجود ندارد. هر جنایت خشونت‌باری که علیه یک زن انجام می‌شود، جنسی است: در هدف قرار دادن قربانی، شیوه آسیب رساندن به زن، چرایی آسیب زدن به او، احساس حقانیت مرد نسبت به آنچه با زن می‌کند، حس رضایتی که عمل‌اش به او می‌دهد و نیز برخورداری از حمایت اجتماعی برای استثمار یا آزار رساندن، در همگی این‌ها سکس مسأله‌ی مرکزی است. حمایت اجتماعی می‌تواند جریان اصلی یا زیرزمینی - با ضمانت اجرایی کامل از سوی سیستم یا به‌طور ضمنی در نحوه‌ی کارکرد آن - باشد.

در اغلب جنایات خشونت‌بار علیه زنان، در یک عمل جنسی، دخول به بدن زن - البته نه لزوماً واژنی و نه همیشه با آلت جنسی مرد - در ذات آن نهفته بوده و یا مایه‌ی اعمال خشونت است. در حالی که تجاوز بخشی از پیکره‌ی درازمدت آزار و اذیت است، در برخی از این جنایات خشونت‌بار، به‌عنوان مثال، ضرب و شتم، عمل جنسی غالباً به طرز وحشیانه‌ای به کرات به کار گرفته می‌شود؛ مانند کانون طوفان که بعد از یک حمله‌ی ویران‌گر برای حمله‌ی دیگر آماده می‌شود. گاهی اوقات، ضرب و شتم برای مرد به‌مثابه‌ی همان رخداد جنسی است.

هنگامی که فمینیست‌ها می‌گویند تجاوز یک خشونت است، نه یک عمل جنسی، از نقطه‌نظر قربانیان سکس‌تحمیلی، منظورمان این است که ما از تجاوز، لذت جنسی کسب نمی‌کنیم؛ برخلاف دیدگاه تجاوزگران، پورنوگراف‌ها و قانون، تجاوز پدیده‌ی خوشایندی برای ما نیست. این تلاشی قابل‌تحسین در روابط متقابل فرهنگی است، اما تنها نیمی از داستان است: زیرا برای مردان، تجاوز جنسی و عمل جنسی دو رخداد متفاوت محسوب نمی‌شوند. برای اکثر مردان، سلطه یک وجه جنسی دارد و تجاوز، ضرب و شتم، زنا با محارم، تن‌فروشی، پورنوگرافی و آزار و اذیت جنسی، طریق دیگر سلطه و برخاسته از مفاهیم جنسی هستند. سلطه، قدرت بر دیگران و نیز از انسانیت تهی ساختن و ستیزه علیه ضعیفان است. سلطه‌ی مردان بر زنان به این واسطه - که چون مردان از رابطه‌ی جنسی لذت می‌برند و نه چون زنان مایل به آن هستند - هم تبیین شده و هم منتج می‌شود. این به این معنی است که ما باید تشخیص دهیم که

نه سرنوشت، نه چیزی که باید در آن سوخت و ساخت و نه نصیب و قسمت.

فمینیست‌ها این فرآیند دردناک کسب معرفت به‌منظور مشاهده با چشم‌های خودمان را افزایش آگاهی می‌نامند. ما چشم‌های مردان را - که چشم‌های ما شده‌اند - به دور می‌اندازیم. انزوایی را - که خشونت ساخته است - در هم می‌شکنیم. از هم‌دیگر می‌فهمیم که چه قدر شبیه هم با ما رفتار شده است و چه وجوه اشتراک زیادی در زخم‌هایمان، تحقیر شدن هایمان و مورد سوءاستفاده قرار گرفتن‌هایمان داریم، چراکه زن‌ایم.

آگاهی بدین معنی است که یک معرفت تیزبینانه، هم از رنج‌هایمان و هم از نوع انسان بودن‌مان حاصل کنیم: چه بر ما می‌گذرد و چه حقی در ارتباط با آن داریم. می‌دانیم که ما هم انسانیم و از این‌رو رنج‌ها (فروردستی، استثمار و سوءاستفاده‌ی جنسی) سلسله‌ی غیرقابل‌تحملی از خشونت هستند که باید متوقف شوند. تجربه‌ی این رنج‌ها - به‌جای این که ما را بی‌حس و کرخت کند - به ما قدرتی می‌دهد تا به‌عنوان یک انسان وارد عمل شویم تا در مقابل ستم ایستاده‌گی کنیم تا دادخواهی کنیم و مناسبات اجتماعی نوینی - که در آن ما را انسان به‌حساب آورند - خلق کنیم. وقتی انسان‌ها علیه ستم طغیان می‌کنند، آن هنگام است که قهرمانان تاریخی نامدار و گمنام متولد می‌شوند.

باینکه از زنان انتظار می‌رود که از آزار دیدن لذت ببرند، آن‌ها اما مقاومت می‌کنند، مبارزه و سازمان‌دهی می‌کنند؛ زن‌ها جسورند و در مقابل نیروی مردسالارانه به پا می‌خیزند و آن را در میانه‌ی راه متوقف می‌کنند؛ زنان تضادهای سیاسی و اجتماعی می‌آفرینند تا قدرت مردسالارانه را به چالش کشیده و به آن ضربه زنند. زنان اعمال متجاوزین، ضاربان و پانداها را تلافی کرده و به سیستم مردسالار نفوذ می‌کنند؛ زنان با نهادهای مردسالار مقابله و آن‌ها را تضعیف می‌نمایند؛ آن‌ها قوانین را تغییر می‌دهند تا همه‌ی زنان از آن بهره‌مند گردند و حقوق‌شان توسعه یابد؛ زنان برای دیگر زنان ضرب و شتم‌شده پناهگاه‌های مخفی فراهم می‌کنند، وکالت قربانیان تجاوز را تقبل کرده و به زنان بارداری - که در پی سقط‌جنین‌اند - یاری می‌رسانند. زنان برای هم‌جنسان خود کار و پشتیبانی مالی تولید می‌کنند تا سلطه‌ی اقتصادی مردان بر زنان را سرتگون سازند؛ زن‌ها گاهی مرتکب قتل می‌شوند؛ تحصن، اعتصاب و نافرمانی مدنی می‌کنند تا تولیدکننده‌گان فیلم پورن و جنگ‌طلبان را نابود نمایند. زنان تلاش می‌کنند تا به تبعیض جنسی خاتمه دهند؛ آنان فضای اجتماعی فزون‌تری طلب می‌کنند تا ساختارها و پیکره‌ی قدرت عمومی را تغییر دهند؛ ما فمینیست‌ها مستمراً اهداف خود را بازبینی و تصحیح می‌کنیم تا به قدرت مردسالارانه از طریق نقاط ضعف‌اش حمله کرده و بتوانیم نیروی جمعی‌مان را در کشورهای خود متمرکز کنیم. فمینیست‌ها در پرمخاطره ترین نقاط، آن‌چنان مقتدر، به قدرت مردسالار حمله می‌کنند که اگر کمی قدرت‌مندتر یورش برند آن را قطعاً به زیر خواهند کشید. فمینیست‌ها می‌اندیشند، می‌نویسند، به گفتگو می‌نشینند، سازمان‌دهی می‌کنند با چنان مبارزه‌جویی، شورش‌گری و صبر به خیابان می‌آیند و تظاهرات می‌کنند. این مبارزه‌ی دشوار، مهیب و به‌طور مرگباری جدی‌ست. زن‌ها در این راه غالباً زخم برمی‌دارند و گاه نیز جان خود را از دست می‌دهند. کینه نسبت به زنان واقعی است. این کینه‌ی اقتصادی، جسمانی، روانی و بی‌رحمانه است. زنان هم‌چنان ایستاده‌گی کرده، مبارزه می‌کنند و برآن‌اند که پیروز شوند.

محرمانه، شکنجه و قتل تبدیل شده است. زنان شیء‌اند، نه انسان؛ تحقیرشده و مورد اهانت قرار می‌گیرند، آزار می‌بینند و در سکس از آن‌ها سوءاستفاده می‌شود، زیرا مردان سلطه‌ی جنسی را می‌خواهند و آن را دوست دارند. پورنوگرافی، تن‌فروشی زنان است و تعریفی متفاوتی از تمامی زنان که به‌طور طبیعی فاحشه‌هایی برای لذت هستند. از این‌رو این وحشت را برای زن به همراه دارد که به دنیا آمده تا مورد استفاده قرار گیرد، معامله شود و به فروش برسد. جوهره‌ی این وحشت - جزءبه‌جزء آن و حواشی‌اش برای مردانی که آن را تماشا می‌کنند - تفریح و سرگرمی است. سخت است تصور این که مردها چقدر از ما متنفرند.

فهمیدن این نیز سخت است که مردها بدون شک، مطلقاً نسبت به حقوق ما بی‌تفاوت‌اند. باین‌حال که مردها دوست دارند «مزه و طعم» ما را ببینند، این پروسه برای ساختن یک زن یا یک دختر به یک تن‌فروش برای‌شان سازگار است. این پروسه شامل تجاوز، تجاوز گروهی، ضرب و شتم، تحقیر مکرر و هدفمند زن است. معمولاً مردها در پیاده کردن این اعمال، فیلم‌برداری می‌کنند و زن را مجبور به تماشای خود می‌کنند و او را تهدید می‌کنند که فیلم را به خانواده و یا مدرسه می‌فرستند. همین مردان - که از دیدن آزار ما زنان لذت می‌برند - نسبت به حقوق خود بی‌تفاوت نیستند و از آن محافظت به عمل می‌آورند. به‌عنوان مثال، آن‌ها ادعا می‌کنند که با پورنوگرافی سرگرم می‌شوند و این را استفاده از حقوق خود تلقی کرده و از آن با عنوان حق آزادی بیان یاد می‌کنند. چطور ممکن است مردان دیدن تجاوز به یک زن یا - صریحاً بگویم - دیدن واژن و پاهای بازشده‌ی یک زن را مصداق آزادی بیان تفسیر کنند؟ حتماً می‌خواهند درد کشیدن ما را «بیان» کنند. شاید هم اعضای تناسلی ما کلماتی هستند که آن‌ها می‌خواهند به کار برند. این موضوع شاید برای ما غیرقابل درک باشد که خوشی و تفریح مردان از آزار ما زنان به‌عنوان آزادی مدنی آن‌ها بیان شود. منطق این استدلال این است که اگر حق مردها در پورنوگرافی (مالکیت، استثمار و سوءاستفاده از ما) لغو شود، آن‌ها قادر به بیان آنچه می‌خواهند بگویند، نخواهند بود. آن‌ها باید «آزادی بیان» داشته باشند.

هم‌چنین، استثمار جنسی زنان نیز به‌عنوان «آزادی جنسی» تعبیر می‌شود. استفاده از زنان در پورنوگرافی «آزادی» در نظر گرفته می‌شود. آنچه بر ما می‌رود «آزادی جنسی» نامیده می‌شود. در سرتاسر دنیای غرب، آزار و اذیت ما به معیاری برای آزادی - به معنا و مفهوم آزادی و شرط لازم برای آزادی - بدل گشته است.

صدمه دیدن، تهدید شدن به آسیب‌های فیزیکی به‌عنوان شرط زندگی و استثمار شدن به‌طور سیستماتیک، آثار عمیقاً مخربی بر انسان‌ها می‌گذارد. آن‌ها، کرخت، بی‌حس و مأیوس می‌شوند؛ چه‌بسا که بی‌رحم شده و نسبت به رنج‌های دیگران - که وضعیتی مشابه با خودشان دارند - بی‌تفاوت گردند. می‌دانیم که افراد در مقابل ستم مبارزه می‌کنند و از بی‌عدالتی‌هایی که مجبور به تحمل آن هستند، بیزارند. زنان اما گویی باید از صدمه دیدن، مورد سوءاستفاده قرار گرفتن و جنس دوم بودن لذت ببرند. راه‌هایی که تاریخاً توسط مردم تحت ستم برای مبارزه با سلطه و دهشت به‌کاررفته، ظاهراً قرار نیست برای زنان قابل‌استفاده باشد، چراکه آنچه بر ما می‌رود، اقتضای آنچه هستیم - یعنی زن بودن‌مان - است. خدا، طبیعت و مردان در این باره اتفاق نظر دارند.

اما گاهی ما مخالفت می‌کنیم. خشونتی که بر ما می‌رود را عین خشونت می‌بینیم؛ نه عشق، نه چیزی رمانتیک، نه اجتناب‌ناپذیر و طبیعی،

باید با مادرم راست یاری کنم  
 تولد کودکی‌اش را جشن بگیرم  
 بادکنک صورتش را با آن چشم‌های ژاپنی بر پستانم بفشارم  
 کیکی برایش بخرم  
 شمعی روشن کنم  
 ژیبون‌های رنگی که بسیار در علاقه دارد تنش کنم  
 باله یادش دهم  
 بگذارم از درخت آلبالو بالا برود رعنا شود  
 ثریایش را به رخ کهکشان بکشد  
 نشان دهد خدایش را  
 آفتاب بخورد شاد باشد برقص  
 لب‌های گردش را روی قلمبه‌ی صورتش مثل ماهی باز و بسته کند  
 دل هر رهگذر را مثل نبات آب کند  
 تنش را پماد بمالم  
 زیر آفتاب نسوزد دیگر  
 باید بیشترتر و خشکش کنم  
 زیر پایش را آب و جارو کنم  
 مثل شاخه‌ی نعنای بیویمش  
 پاهای کوچکش را با عرق بهارنارنج بشویم  
 بیشتر لوسش کنم  
 باید محبت یادش دهم  
 باید  
 باید  
 به زنده‌بودن عاشقش کنم

از شعر زمانه‌ی ناهای خصوصی بهار درانی و آمو حانری  
 زیبا کرباسی



آن‌ها که زن نیستند ولی به‌طور سیستماتیک مورد ظلم واقع می‌شوند - آنچه را که ما برای پیروزی‌اش می‌جنگیم - آزادی یا عدالت نام می‌نهند. ما آن را برابری می‌نامیم، برای این‌که دشمنان ما در درون خانواده‌ها هستند. هیچ اصلاح و تغییر مسالمت‌آمیزی و هیچ کودتای خونینی - که به‌دنبال‌اش رژیم غیرمشروع دیگری قدرت را به چنگ آورد - گره از کار ما باز نخواهد کرد؛ چراکه دشمن ما خانواده است و ما نمی‌توانیم به همین ساده‌گی آن‌ها را کشته و از صحنه حذف کنیم.

این بار سنگینی است، چراکه دشمن در درون خانواده است و این دشمن (مرد) بسیار بی‌رحم، متکبر و هم‌زمان بسیار نزدیک و صمیمی است؛ چراکه او در برابر درد کشیدن ما لبخند می‌زند و برای سرگرمی‌اش یعنی آزار جنسی ما، حاضر است پول بپردازد. ما به‌خوبی می‌دانیم که باید به سرمنشأ خشونت و سلطه‌طلبی و به ریشه‌های این موضوع بپردازیم که چرا قدرت، لذت می‌بخشد و چرا سلسله‌مراتب، استثمار می‌آفریند. ما به‌خوبی می‌دانیم که باید سلسله‌مراتب اجتماعی را هموار و هم‌تراز کنیم. نیز می‌دانیم که باید لذت و احتمال وقوع سلطه‌ی جنسی را از بین ببریم. می‌دانیم که باید خود را بالا برده و مردان را، البته نه با ملایمت، به زیر کشیم. می‌دانیم که باید به خشونت علیه زنان - با پایان بخشیدن به حقوقی که مردان نسبت به ما دارند - نقطه‌ی پایانی نهیم. نه در سلطه، رابطه‌ی دوستانه‌ای وجود دارد و نه در انقیاد، عزت و احترامی.

خشونت علیه زنان قلب را می‌شکند، هم‌چنین استخوان‌ها را. فمینیست‌ها زانی غیرطبیعی‌اند که به‌هیچ‌وجه دوست ندارند مورد آزار واقع شوند. □

### پانویس‌ها:

۱- CASE: Committee Against Sexual Exploitation

۲- در سیاتل، یک قاضی به نیروی پلیس دستور داد که علیه خشونت خانگی وارد عمل شوند. در نتیجه‌ی این دستور، پلیس عملاً شروع به دستگیری هر زنی کرد که در مقابل ضرب و شتم و تجاوز در قالب ازدواج مقاومت می‌کرد. یک زن دستگیر شد چون هنگامی که شوهرش می‌خواست با او به‌اجبار سکس کند به‌صورت او چنگ انداخته بود. پلیس ادعا کرد که چاره‌ی دیگری نداشته چراکه اگر مجبور به اعمال این قوانینی است که در واقع مایل به اعمال‌شان نیست، باید بر زوجی اعمال‌شان کند که مرتکب خشونت شده است. این تنها یک مثال از نحوه‌ی کارکرد سیستم قانونی در راستای بی‌معنی کردن اصلاحات و احمقانه جلوه دادن حقوق زنان بود.

۳- تحقیقات تجربی جدید در ایالات‌متحده نشان می‌دهد فیلم‌هایی که خشونت‌های شدید و وحشتناکی علیه زنان که صریحاً هم جنسی نیستند را به تصویر می‌کشند، تقریباً یک‌سوم تماشاگران مرد را تحریک می‌کنند. این فیلم‌ها متلاشی (splattered) نام دارند و از نقطه‌نظر قاتلی ساخته می‌شوند که در کمین یک قربانی زن است. این زن در نهایت متلاشی می‌شود. محققان اذعان دارند که نتوانسته‌اند فیلمی در مورد خشونت بر زنان بسازند که درصد قابل‌توجهی از بینندگان مرد را تحریک جنسی نکند.

۴- «پروراندن» (seasoning) فرآیند تبدیل یک زن یا دختر به یک تن‌فروش منطبق با استانداردهای رایج خودشان است. این پروسه معمولاً شامل تجاوز فردی، تجاوز گروهی، تخدیر کردن وی، ضرب و شتم و تحقیر مداوم و هدفمند اوست و غالباً با فیلم‌برداری از این اعمال، نمایش فیلم‌ها به وی (مجبور ساختن‌اش به تماشای خودش)، و تهدید او به ارسال تصاویرش به خانواده یا محل تحصیل‌اش همراه است.

# برده‌داری با نام دیگری؛ تن‌فروشی «توانمندسازی» قلابی در مطالعات جنسیتی

نامه‌ی سرگشاده‌ای درباره‌ی فرودستی جنسیتی  
و توجیه روشنفکرانه‌ی آن

نویسنده: سانچا سارا تیلور

برگردان: سیرا باسنر

بعضی‌ها می‌گویند که تلاش برای از بین بردن پورنوگرافی، تن‌فروشی و کل صنعت جهانی سکس اشتباه است. آن‌ها ادعا می‌کنند که این کار تنها شرایط را برای زنان و دختران بسیار جوانی که خریدوفروش می‌شوند سخت‌تر می‌کند و امکان داشتن یک «واسطه» را از این زنان و دختران بسیار جوان می‌گیرد. به جای از بین بردن صنعت سکس، این افراد اصرار دارند ما باید با «توانمند ساختن» زنان و دختران «تسلط دوباره بر کار جنسی» را به دست آوریم و با حس شرم‌آوری که نسبت به «کار» این زنان و دختران وجود دارد، مبارزه کنیم.

با تأسف زیاد، بسیاری از کسانی که این‌گونه استدلال می‌کنند در بخش «مطالعات جنسیتی» دانشگاه‌ها و کالج‌های سراسر کشور کار می‌کنند و در نتیجه تأثیر نامناسبی بر تفکر جوانانی دارند که نگران شرایط زنان ستمدیده در سراسر جهان هستند.



می‌خواهم به کسانی که این استدلال‌ها را پیش می‌گذارند و به همه‌ی کسانی که تحت تأثیر آنان قرار دارند، این موارد را یادآور شوم: دوران طولانی سال‌های تلخ برده‌داری در تاریخ ایالات متحده، آیا این‌گونه نبود که سیاه‌پوستان نه تنها خشونت فیزیکی، بی‌رحمی و نقص عضو در مقیاس گسترده را متحمل شدند، بلکه آسیب‌های روان‌شناختی، شرم و تحقیر را نیز به‌عنوان بخش مهمی از آن دوران، تجربه کردند؟ بی‌شک!

اما آیا این بدان معناست که آن دسته از نسل‌های برده‌گان باید «توانمند» می‌شدند تا بتوانند بیشترین بهره را از موقعیت‌شان به‌عنوان یک برده ببرند؟ آیا آن‌ها نیاز به مشاوره و شنیدن این توصیه داشتند که از برده‌گی‌شان احساس شرمساری و بی‌ارزش بودن نکنند؟ یا این‌که آن‌ها به مبارزه و فداکاری میلیون‌ها و میلیون‌ها نفر از مردم نیاز داشتند که بر جرم و جنایت روحی و روانی علیه بشریت نقطه‌ی پایانی نهند و هم‌زمان ایدئولوژی و فرهنگ برتری سفیدپوستان و پستی سیاه‌پوستان را از بین ببرند که نه تنها توسط طبقه‌ی حاکمه‌ی ایالات متحده ترویج می‌شد بلکه هم‌چنین زخم‌های عمیقی را بر روی روان خود ستمدیده‌گان گذاشته بود؟

برای کسی که چیزی از تاریخ می‌داند و وجدانی آگاه دارد، سوال، جواب خودش را می‌دهد. با در نظر گرفتن همان استانداردهای پایه‌ای، این مسأله مطلقاً غیراخلاقی است که از به پا خاستن در مقابل صنعت جهانی سکس سرباز زنیم و خواهان از بین بردن آن نشویم. صنعتی که هر ساله با میلیون‌ها زن و دختران خیلی جوان برخوردی غیرانسانی می‌کند، آن‌ها را خوار، شکنجه و استثمار می‌کند، به آن‌ها صدمه می‌زند و با آن‌ها رفتار وحشیانه‌ای دارد. فرهنگی را می‌پروراند که در آن همه‌ی زنان پست و خوار هستند، از هیچ‌گونه ارزشی برخوردار نیستند و آن‌ها را در معرض خطر قرار می‌دهد. علاوه بر آن در عین این‌که نمی‌توان تصور کرد که به انبوهی از ننگ و بدنامی بر زنانی که در صنعت سکس به کار گرفته و خوار می‌شوند پایان داد، نمی‌توان از صنعتی که با زنان (و دختران بسیار جوان) به‌مثابه‌ی گله‌هایی برای تصاحب شدن رفتار می‌کند، دفاع نمود و آن را به‌نوعی توجیه کرد. [۱]

مهر ۲۰۱۲

به پورنوگرافی و پدرسالاری، برده‌گی و پست کردن زنان، خاتمه دهید!

Stoppatriarchy.tumblr.com

# سخن گفتن از آنچه ناگفتنی است؛ آغاز عمل است!



ادای احترام به کیت میلِت (Kate Millet) فعال سیاسی، نویسنده، مجسمه‌ساز و فیلم‌ساز فمینیست آمریکایی که در تاریخ ۶ سپتامبر ۲۰۱۷ در سن ۸۲ سالگی در پاریس درگذشت. او را نمادی از «موج دوم» فمینیسم می‌دانند. کیت از فعالان جنبش زنان، جنبش ضد جنگ ویتنام و جنبش حقوق مدنی بود و تحصیلات دانشگاهی او نیز جدا از حیطه‌ی مبارزاتی‌اش نبود به طوری که مهم‌ترین و معروف‌ترین کتاب او «سیاست جنسیتی» (Sexual Politics - 1970) که در اصل پایان‌نامه‌ی دکترای او بود ضمن داشتن نفوذ علمی و محبوبیت بالا، تبدیل به یکی از کتاب‌های پایه‌ای در حیطه‌ی جنبش‌های زنان شد؛ به طوری که روزنامه‌ی نیویورک تایمز در مروری که بر این کتاب داشت آن را «انجیل آزادی زنان» نامید. او در این اثر مفهوم عمل سیاسی را به تمام حوزه‌ها بست داد و همچنین مفهوم مردسالاری را در حوزه‌ی نقد ادبی جا انداخت. این اثر نوآورانه

به بررسی سیمای زن در رمان‌های دی‌اچ لورنس، هنری میلر و نورمن مایلر در قیاس با سیمای زنان در رمان‌های ژان ژنه‌ی هم‌جنس‌گرا می‌پردازد. کیت میلِت همچنین جز معدود فمینیست‌های آن دوره بود که در بررسی تجاوز به زنان معتقد بود که تجاوز یکی از نمونه‌های بارز اعمال سیاست قدرت و سلطه‌ی مرد بر زن است و نه یک عمل جنسی.

کیت که از فعالان جنبش دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی یعنی دوره‌ی شورش و جنبش‌های اعتراضی است، هم‌زمان در حیطه‌های مختلف مبارزاتی حضور دارد. او با تمام وجود در کارزاری که برای آزادی «آنجلا دیویس» - زن کمونیست، فعال جنبش حقوق مدنی و حقوق سیاه‌پوستان و همراه «حزب پلنگان سیاه» - به راه افتاده بود، حضور داشت. کیت می‌گوید: «در ساعتی که حکم برائت‌اش را اعلام کردند، من در کنار او گام می‌زدم؛ سربلند از این که در برابر گلوله‌هایی که انتظار می‌رفت از سوی آدمکش‌ها شلیک شود، یکی از محافظینش هستم.»

کیت میلِت همچنین سازنده‌ی فیلم مستند سه زن است که پژوهشی درباره‌ی زندگی روزانه‌ی زن در جامعه‌ای است که تبعیض جنسی در آن رواست و فیلم‌نامه‌ی آن در سال ۱۹۷۱ در «روسپی نامه‌ها» (Prostitution Papers) منتشر شد. این اثر ناهمسازی زندگی زنان طبقات گوناگون را بازنمایی می‌کند و چهره از «خواهرخوانده‌گی ریاکارانه» برمی‌دارد.

کیت میلِت همچنین یکی از کنشگران جدی حیطه‌ی شکنجه و اعدام برای برانداختن آن است. او بعد از کودتای پینوشه یکی از همراهان کمیته‌های دفاع از زندانیان سیاسی شیلی، جنبش مقاومت مردم این کشور و دیگر کشورهای آمریکای جنوبی می‌شود تا جایی که حتی بیست سال بعد از کودتا کتاب «سیاست بی‌رحمی» را در این مورد می‌نویسد. او می‌گوید: «دانش شکنجه هم خود عملی سیاسی است؛ به همان گونه که بی‌خبری از آن و سکوت در برابرش پیامدی سیاسی دارد. سخن گفتن از آنچه ناگفتنی است؛ آغاز عمل است.»

او در سال ۱۹۷۴ در اوج شهرت کتاب «پرواز کردن» را می‌نویسد که یک اتوبیوگرافی جسورانه، ژرف، راستین، بی‌سانسور، بی‌ریا و بی‌محاسبه‌های فردی و ملاحظاتی سیاسی و مصلحتی است. این کتاب روایتی روان‌شناختی است از ازدواج، دلدادگی‌ها، عشق‌ورزی‌ها و روابط دوجنس‌گرایانه‌اش و پیچیدگی‌های آن. کیت میلِت همچنین یکی از همراهان جنبش انقلابی ایران است و با سازمان‌های ایرانی آمریکا همکاری دارد. او در تظاهرات پنج روزه‌ی اسفند ۱۳۵۷ علیه فرمان حجاب اجباری خمینی نیز حضور دارد.\* چون هم‌زمان پیشین‌اش در «کمیته‌ی برای آزادی هنر و اندیشه - شاخه‌ی نیویورک» (CAIFI) او را برای سخنرانی روز زن به ایران دعوت می‌کنند. او با شنیدن این جمله: «کیت، خواهرانت در ایران به تو نیاز دارند.» بزرگوارانه به این ضرورت پاسخ می‌دهد؛ با وجود این که برای دو سخنرانی هم‌زمان با «روز زن» در دو دانشگاه آمریکا قرارداد امضا کرده است و به خاطر وجود خطرات احتمالی، مادرش با سفر او مخالف است و ... اما او دوروزه خود را به تهران می‌رساند و یکی از شاهدین و همراهان تولد جنبش نوین زنان در ایران می‌شود. او به همراه «سوفی کر» (Sophie Keir) عکاس کانادایی‌اش در این خیزش نقش می‌گیرند و با دفترچه یادداشت، ضبط‌صوت و دوربین عکاسی حواشی آن را مستند می‌کنند؛ اما کیت میلِت روز ۲۹ اسفند با اشاره‌ی امیرانتظام سخنگوی دولت موقت از ایران اخراج می‌شود؛ این اخراج اما مانع از همراهی او با جنبش زنان ایران نمی‌شود و او کتاب «رفتن به ایران» (Going to Iran) را به سرعت به نگارش درمی‌آورد. سفرنامه‌ی او دقیق‌ترین و جامع‌ترین گزارش دربار‌ی خیزش پنج‌روزه‌ی زنان ایران است و هم‌زمان با انتشار نسخه‌ی انگلیسی نسخه‌ی فرانسوی این کتاب هم به همت فعالین جنبش زنان در فرانسه منتشر می‌شود و به این شکل اثری معتبر و ارزشمند در اختیار جنبش زنان ایران قرار می‌گیرد. □

هفتاد و نهمین - اکتبر ۲۰۱۷

\* برای آگاهی بیشتر از جزئیات سفر کیت میلِت به ایران می‌توانید به دفتر دوم کتاب «خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷ / همبستگی جهانی» به قلم «مهناز متین» و «ناصر مهاجر» از نشر نقطه مراجعه نمایید. در تهیه‌ی یادداشت موجود نیز از این کتاب بهره گرفته‌ایم.

# هشت مارس

## گزارش بخشه از فعالیتهای سازمان زنان هشت مارس

### گزارش آکسیون اعتراضی در رابطه با ۲۹مین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در برمن

۲۱ سپتامبر ۲۰۱۷

روز پنجشنبه ۲۱ سپتامبر از ساعت ۲ بعدازظهر، ما فعالین «سازمان زنان ۸ مارس (ایران - افغانستان)» و «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی علیه زنان در ایران»، با حمل شعارها و تصاویری از خاوران، اعدام شده گان و بازمانده گان شان، به پخش اعلامیه به فارسی و آلمانی پرداختیم. شعارهایی که حمل می کردیم: افشای قتل عام زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و به ویژه تابستان ۶۷، فراموش نمی کنیم و نمی بخشیم، افشای سکوت رضایتمندانه ای امپریالیست ها، ضدیت با فندامنتالیسم و امپریالیسم، بودند.

تلاش ما این بود که ضمن پخش اعلامیه با عابرین به گفتگو بپردازیم و علاوه بر توضیح جنایات رژیم در دهه ۶۰، ارتباط این فاجعه را با شرایط امروز ایران و ادامه ای سیاست های دیکتاتوری رژیم، نشان دهیم؛ و برخوردهای قهرآمیز رژیم با زنان، با توده های زحمت کش و عاصی، با روشن فکران، هنرمندان، روزنامه نگاران، وبلاگ نویسان و خلاصه با هر صدای اعتراضی را، برملا سازیم.

همان طور که انتظار می رود، با برخوردهای متنوعی روبرو بودیم. برخی از قبل تا حدودی با شرایط ایران و قتل عام ها آشنایی داشتند و ضمن توافق با جهت گیری ما، برای مان آرزوی موفقیت می کردند. برخی هم این کشتار را موضوع تازه ای نمی دانستند و معتقد بودند، در روزگاری که روزانه از سوی قدرت های دیکتاتور و امپریالیست در سراسر دنیا کشتارهای وحشیانه ای رخ می دهد، پرداختن به کشتاری که ۲۹ سال پیش اتفاق افتاده، وظیفه ای عاجل ما نیست. دوستان ما تلاش کردند برای این دسته از مراجعین توضیح دهند که افشای این جنایات برای حفظ حافظه ای تاریخی توده ها ضروری است تا گول ژست های دموکراتیک حکومت هایی مثل جمهوری اسلامی ایران را نخورند. تا روشن باشد که چرا بسیاری از دولت های غربی در



ادامه ای سیاست دیروزشان که این جنایات را مسکوت گذاشتند، امروزه در راستای منافع سیاسی، اقتصادی و تجاری شان، رسماً مشروعیت جمهوری اسلامی را تأیید می کنند. یک جوان آلمانی ضمن گرفتن اعلامیه، از این که زنان ایرانی فعالانه در مبارزات شرکت دارند و راه انقلاب را ادامه می دهند، ابراز خوشحالی می کرد.

پسر نوجوان ایرانی که با خواندن شعارهای ما، توجه اش جلب شده بود، می گفت که هیچ چیز در رابطه با کشتار سال ۶۷ نشنیده و بسیار علاقه مند بود که بیشتر بداند. دوستان ما برای او توضیح دادند که یکی از اهداف این کشتار قطع ارتباط یک نسل از نیروهای آگاه و مبارز جامعه با نسل های بعدی بوده و یکی از دلایلی که او امروز از جنایات عظیم رژیم کمتر می داند، همین فاصله ای بین دو نسل است و وظیفه ای همه ی انسان هایی که پی به این جنایات می برند این است که مانع از فراموش شدن آن شوند.



یک خانم آلمانی میان سال هم بعد از خواندن بخش هایی از اعلامیه با علاقه مدتی برای حمایت کنار ما ایستاد و در بحث هایی که با سایر عابرین داشتیم شرکت کرده از مواضع ما دفاع می کرد.

یک دختر نوجوان افغانی می گفت که این روزها اخبار مربوط به کشتار سال ۶۷ را در اینترنت دنبال می کند و چند اعلامیه به زبان فارسی از دوستان ما گرفت که به دست آشنایان فارسی زبان اش برساند.



یک دانشجوی هندی که به تازگی برای ادامه ای تحصیل به آلمان آمده بود و به زبان آلمانی مسلط نبود از ما تقاضا کرد که محتوای اعلامیه را به زبان ساده برایش شرح دهیم و در ادامه توانستیم راجع به اوضاع جهانی کمی باهم صحبت کنیم. موضع گیری ما بر سر رشد راسیسم و گرایشات راست به عنوان یک زنگ خطر در جهان، از مسائلی بود که مورد توجه عابرین قرار می گرفت و انتخاب ترامپ برای ریاست جمهوری آمریکا هم یکی از اتفاقاتی بود که این امر را تأیید می کرد.

در پاسخ به عابری که از سر و وضعش مشخص بود زحمت کش است و به ما به عنوان خارجی انتقاد می کرد که از امکانات آلمان استفاده می کنیم ولی در مقابل به آلمانی ها فحش می دهیم، توضیح دادیم که قبل از هر چیز باید صف دوست و دشمن را جدا کرد و این که همان دولت آلمان که او را مورد ستم قرار می دهد، یکی از عوامل آواره گی میلیون ها انسان در سراسر جهان است. تضاد واقعی نه بین زحمت کشان آلمان و خارجی هاست بلکه بین حکومت آلمان و سایر کشورهای غربی با زحمت کشان اعم از آلمانی و غیر آلمانی است. ما در یک سمت قرار داریم و نه مقابل هم.

در مجموع ما توانستیم تعداد زیادی اعلامیه پخش کنیم و با بسیاری از علاقه مندان به گفتگو بنشینیم؛ و بعد از حدود دو ساعت به کار خود پایان دادیم.

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - برمن

فعالین کارزار ضد خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی در ایران - برمن



## ۴ گزارشی از آکسیون اعتراضی در ۲۹ امین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در لندن / ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۷



شنبه ۱۶ سپتامبر آکسیون اعتراضی به مدت دو ساعت در بزرگداشت ۲۹ امین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و تابستان خونین ۶۷ در میدان ترافالگار از جانب فعالین کارزار ضد خشونت علیه زنان و فعالین سازمان زنان هشت مارس و با حمایت فعالین تشکل «پناهجویان و مهاجرین برای جهانی بدون مرز (افغانستان-ایران)» برگزار شد.

در این آکسیون اعتراضی پرچم «کارزار ضد خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان» به همراه نمایشگاه عکسی از مبارزات مردم و جانباختگان بر روی زمین قرار داده شده بود. شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی!»، «فراموش نمی‌کنیم و نمی‌بخشیم!»، «آزادی زندانیان سیاسی!»، «به اعدام و شکنجه پایان دهید!» و هم‌چنین پلاکاردهایی که مطالبات پایه‌ای زنان هم‌چون: «لغو حجاب اجباری، زنان جهان برای در هم شکست امپریالیست‌های مردسالار و بنیادگرایان مذهبی متحد شوید، جدایی دین از دولت، لغو سنگسار، زنان برای جامعه‌ای بدون ستم و استثمار مبارزه می‌کنند و...» منعکس می‌کرد، قرار داشت.

فعالین سازمان زنان هشت مارس تلاش کردند با عابرینی که به تماشای نمایشگاه عکس می‌ایستادند صحبت کرده و دلیل برگزاری آکسیون را برای‌شان توضیح دهند. به آنان توضیح داده شد که باوجود گذشت ۲۹ سال از کشتار سراسری زندانیان سیاسی، هنوز ابعاد این کشتار به‌اندازه کافی افشا نشده است، هنوز مجریان و مسئولین این جنایت فراموش‌نشده‌ی و نابخشودنی، حاکمیت می‌کنند. برای عابرین علاقه‌مند دلیل سکوت رضایت‌مندانۀ قدرت‌های امپریالیستی - در همان دوره که هزاران زن و مرد آزادی‌خواه، انقلابی و کمونیست به دار آویخته شدند - توضیح داده شد. بسیاری از مردم از ملیت‌های گوناگون، از سنین مختلف با گوش دادن به حرف‌های ما تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و از میان آنان کسانی بودند که با کمک مالی و گرفتن بیانیۀ انگلیسی سازمان زنان هشت مارس به مناسبت ۲۹ امین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی تحت عنوان «دادخواهی تنها از طریق سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی به دست خواهد آمد» و امضای ورقه‌ای در محکومیت رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی و دادن ایمیل پشتیبانی خود را از این حرکت اعلام کردند.

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - انگلستان  
فعالین کارزار ضد خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی در ایران - انگلستان

## ۴ گزارش تظاهرات علیه سفر روحانی به نیویورک و کلیت نظام جمهوری اسلامی چهارشنبه ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۷



فعالین سازمان زنان هشت مارس به همراه برخی دیگر از فعالین سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون چپ، کمونیست، آزادی‌خواه و ... روز چهارشنبه ۲۰ سپتامبر در مقابل مقر سازمان ملل متحد در نیویورک حاضر شدند تا تظاهراتی در اعتراض به سفر روحانی به نیویورک - برای شرکت در هفتاد و دومین اجلاس این مجمع - سازمان‌دهی کنند. جمعیت چندین هزار نفره از ایرانیان که از شهرهای مختلف آمریکا و کانادا گرد آمده بودند یک‌صدا فریاد می‌زدند: «مرگ بر جمهوری اسلامی!» و هم‌چنین شعارهایی برای «آزادی زندانیان سیاسی!»، «مخالفت با اعدام» و ... نیز طنین‌انداز بود و همچنین عکس‌هایی از اعدامیان دهه‌ی شصت که با گل‌های قرمز پوشیده شده بود و تلی از دمپایی‌ها که سمبل قتل‌عام زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت و سال ۶۷ بود.

در این تظاهرات همچنین عکس‌هایی از زندانیان سیاسی و غیرسیاسی که امروزه در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر می‌برد و خصوصاً کسانی که در اعتصاب غذا هستند، نیز دیده می‌شد؛ هم‌چنین عکس‌هایی از محمدعلی طاهری، فعالین حقوق بشر، زندانیان اقلیت مذهبی و ملی و ... نیز وجود داشت و کاملاً مشخص بود که شرکت‌کنندگان از طیف‌های مختلف سیاسی هستند؛ اما برای ما فعالین سازمان زنان هشت مارس روشن بود که دلیل حضور ما مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و مرزبندی روشن و قاطع با کلیت جمهوری اسلامی و هم‌زمان با کلیه‌ی امپریالیست‌های مردسالار از جمله آمریکا است و این موضوع مرز سیاسی روشنی بین ما و بسیاری از نیروهای طرفدار دخالت و حمایت آمریکا برای سرنگونی جمهوری اسلامی در آن جمع ترسیم می‌کرد. ما هم به‌نوبه‌ی خودمان تلاش کردیم که ضمن تقویت این مبارزه، صدای بخش وسیعی از فرودستان ایران یعنی زنان باشیم و روشن کنیم سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی در ایران اولین گام‌رهایی زنان است و به همین دلیل ما با نمایندگان این نظام ضد زن در هر جایی از کره‌ی زمین بی‌وقفه مبارزه خواهیم کرد.

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - کانادا

## ۴ چکیده‌ای از گزارش جلسه و آکسیون اعتراضی به مناسبت ۲۹مین یادمان جان‌باختگان سال ۶۷ و دهه شصت در بروکسل

۶ و ۷ اکتبر ۲۰۱۷

### جمعه شش اکتبر: جلسه بحث و گفتگو

عصر روز جمعه شش اکتبر ۲۰۱۷ با فراخوان «کمیته جوانان بلژیک» و «سازمان زنان هشت مارس» در مجتمع فرهنگی پیانوفابریک در بروکسل گرد آمدیم تا به مناسبت ۲۹مین یادمان جان‌باختگان سال ۶۷ و دهه‌ی شصت به بحث و گفتگو بپردازیم. هدف جمع برگزارکننده از برگزاری چنین نشستی این بود که علاوه بر برگزاری یادمان، موضوع قتل‌عام سال ۶۷ و دهه‌ی شصت را به موضوعی فراتر از یادمانی صرفاً تقویمی تبدیل نموده و از طریق بحث و جدل با حاضرین این موضوع را تبدیل به ضرورتی عمیق‌تر برای مبارزات جاری در برابر جمهوری اسلامی نموده و جایگاه و اهمیت این موضوع را در مبارزات جاری و آتی نشان دهد.

جلسه با خوانش قطعاتی از خاطرات زندانیان سیاسی و خانواده‌ها به شیوه‌ای خلاقانه آغاز شد. واژه‌هایی که تاریکی را می‌شکافت و روشنایی که بازتاب بخش کوچکی از مقاومت هزاران جان شیفته و نسلی آرمان‌گرا در برابر تسلیم، عقب‌گرد، شکنجه، کشتار و اعدام بود؛ برشی کوتاه از روایت مقاومت در جدال با تاریکی، سکوت، سکون، خاموشی و فراموشی.

بعد از آن با طرح سه سوال اصلی حاضرین وارد بحث جمعی شدند:

۱- جایگاه کشتار دهه‌ی ۶۰ و سال ۶۷ در صحنه‌ی سیاسی جاری در ایران؟

۲- معنای سیاسی و عملی شعار «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!» چیست؟

۳- برخورد دستگاه قضایی آترناتیو (انقلابیون) به مخالف سیاسی متشکل چیست؟

در یک بحث فعال هر یک از دوستان به جوانبی از موضوع پرداختند. هرچند برخی از دیدگاه‌ها زوایایی با یکدیگر داشت اما مجموعاً به موضوعاتی مثل اهمیت تاریخ و تحلیل تاریخی تأکید شد. این‌که نگاه تاریخی نه صرفاً برای تصفیه حساب با گذشته بلکه برای درک حال و آفریدن آینده‌ی متفاوت ضروری است. خصوصاً در دوره‌ای که جمهوری اسلامی دست به یک یورش همه‌جانبه زده است تا با وارونه نمایی تاریخی عظیم، بر تضادهای درونی این دوره خود فائق بیاید. دوستان به اشکال مختلف این موضوع را طرح کردند که خشونت، کشتار و سرکوب سیستماتیک حاکمیت جمهوری اسلامی را نمی‌توان به یک دوره محدود کرد و آن را باید جزئی انکارناپذیر از ساختار این رژیم دانست که در دوره‌های مختلف به اشکال متفاوت بروز می‌نماید اما برجستگی سرکوب و قتل‌عام دهه‌ی شصت در تحکیم حکومت بنیادگرای جمهوری اسلامی از ضرورت سرکوب تفکر انتقادی و انقلابی در همراهی و هم‌صدایی با موج شکست انقلابات در جهان برمی‌خاست. حذف فیزیکی نسلی از انقلابیون در خدمت به ایجاد یک گسست نسلی بود تا مانع امتداد مبارزه و انتقال جمع‌بندی‌ها و تجربیات مبارزاتی شود. در این بحث به موقعیت مردم در آن دوره و شوک ناشی از شکست انقلاب و عقب‌گرد جامعه هم اشاره شد و همچنین نقش خانواده‌های جان‌باختگان و جان‌بدر بردگان در شکستن سکوت و ایجاد جنبش دادخواهی (با وجود تفاوت درک‌هایی که جمع از موقعیت و ماهیت جنبش دادخواهی داشت).

در مورد اهمیت شعار «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!» هم دوستان تأکید داشتند که باوجود جهت‌گیری و مرزبندی صحیح این شعار از زمانی که طرح شد تا به امروز و فراگیر شدن در اپوزیسیون و ... اما این شعار هنوز در ایران و درون جنبش به اندازه کافی فراگیر نشده است؛ و اتفاقاً امروزه با کلید خوردن پروژه‌های جدید و جدی «جعل تاریخ» و «آشتی ملی» اهمیت فراگیر و ترویج کردن این شعار بیش از قبل شده است. برخی از رفقا به درستی معتقد بودند که موضوع دادخواهی اگرچه شامل خانواده‌ها و دادخواهی حقوقی هم می‌شود اما موضوع نبخشیدن و فراموش نکردن، فراتر از نسبت خانوادگی است. ما نمی‌بخشیم چون کشتار نسل آرمان‌گرا و انقلابی در واقع تخریب آینده‌ای بود که باوجود نسل انقلابی دهه‌ی شصت می‌توانست به شکل دیگری رقم بخورد و سرنوشت میلیون‌ها نفر در ایران و چه بسا در منطقه و جهان را تغییر دهد. دوستان تأکید داشتند که موضوع نبخشیدن و فراموش نکردن نباید محدود به افراد و اشخاص باشد، بلکه باید این نظام را هدف قرار داد. باید منافع نظام سرمایه‌داری در شرایط ایران را هدف قرار داد که همیشه پتانسیل تکرار این جنایات به اشکال دیگری را هم دارد. این چنین درکی نشان می‌دهد که هدف ما نه تنها انتقام گرفتن نیست بلکه هدف پایان دادن به سیستمی است که بر اساس سرکوب و کشتار سیستماتیک بنا شده است. برای موفقیت در این کار ما باید مرزبندی روشنی با هر نوع تفکر واپس‌گرا داشته باشیم. یکی از این مرزبندی‌ها، در نحوه برخورد نیروی انقلابی به مخالف سیاسی‌اش نمایان می‌شود که موضوع سوال سوم بود و کمبود وقت مانع از پرداختن به آن شد و با تصدیق جمع به جلسه‌ی بعد موکول شد.

### شنبه هفت اکتبر: آکسیون اعتراضی در مرکز شهر بروکسل (پلاس دو لامونه)

این آکسیون که با فراخوان «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان» و «سازمان زنان هشت مارس» صورت می‌گرفت قرار بود ساعت ۱۳ در مرکز شهر بروکسل برگزار شود...

مثل سال قبل دائماً از بلندگوی ما متن افشاگرانه‌ی کوتاهی به زبان انگلیسی در ارتباط با کشتار سال ۶۷ و آمرین و عاملین آن، دادگاه‌های مرگ و سوالات و نحوه اعدام‌ها و ... پخش می‌شد و همین توجه را جلب می‌کرد... همچنین چون تمرکز مبارزات این دوره‌ی کارزار زنان روی مساله‌ی خشونت جنسیتی (دولتی) بر زنان زندانی سیاسی و غیرسیاسی بود، ما هم عکس‌هایی از زنان زندانی سیاسی امروز در ایران همراه با توضیحات آن را در کنار سایر عکس‌ها قرار داده بودیم که توجه برخی از عابریین را به خود



جلب می‌کرد و بهتر می‌فهمیدند که موضوع ما صرفاً برخورد به گذشته و یادآوری قتل‌عامی مربوط به ۲۹ سال پیش نیست. همچنین عکس‌هایی مربوط به کشتارهای جمعی در فلسطین، آلمان، ترکیه، شیلی، کنگو و ... نشان می‌داد که هدف ما محدود به ایران هم نیست و ما با کلیت نظامی که چنین پتانسیلی را در خود دارد مرزبندی داریم. برخی از دوستان هم عکس‌ها و شعارهایی در حمایت از رضا شهابی و سایر زندانیان سیاسی و غیرسیاسی که در اعتصاب غذا یا زیر حکم اعدام هستند، به همراه آورده بودند.

وجود یک عکس از پادشاه استعمارگر و جنایت‌کار بلژیک در دوره‌ی اشغال کنگو در کنار هیتلر و شارون و ... باعث اعتراض یک مرد بلژیکی شد که معتقد بود ما اجازه نداریم عکس پادشاه بلژیک را آنجا بگذاریم. او حتا بعد از اعتراض به ما با پلیس تماس گرفت اما ما توضیح دادیم که جنایت و کشتار کشور بلژیک در کنگو از نظر ما برخاسته از همین نظام سرمایه‌داری است و ... اما در عوض یک مرد بلژیکی دیگر با دیدن شعار «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!» جلو آمد و گفت این شعار بسیار صحیح است و انتخاب شما هم صحیح است ما را در کنار مبارزات خود بدانید. یک دختر بلژیکی که با دقت توضیحات زیر عکس زنان را می‌خواند گفت باورش نمی‌شود که این‌ها مربوط به امروز است. یک پسر ترک با حرارت دوستانش را صدا می‌زد تا عکس دست دادن روحانی و رئیس‌جمهور فرانسه و آمار اعدام‌ها در همان سال را به آن‌ها نشان دهد. مردی می‌پرسید: «مگر در ایران هنوز با طناب اعدام می‌کنند؟» و از پاسخ ما متعجب شد که نه تنها با طناب بلکه در ملامع اعدام می‌کنند. مرد جوانی از شعار بزرگ «سرنگون باد جمهوری اسلامی!» عکس گرفت و با لبخندی دوستانه گفت امیدوارم موفق شوید. برخی از کسانی که بیانیه‌ها را می‌گرفتند به فاصله‌ی کوتاهی می‌ایستادند و آن را می‌خواندند و چند نفری برای عکس‌گرفتنی و دادن کمک مالی دوباره برگشتند و ... به‌رحال ما تمام تلاش‌مان را کردیم تا به حد اکثر از این فرصت برای آگاهی دادن به مردم استفاده کنیم. همه این تلاش‌ها در آن هوای نامساعد بخش کوچکی از مبارزات ما برای دادخواهی و برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بود و بعد از تمام شدن آکسیون همه با وجود خستگی جسمی که داشتیم اما در جمعی گرم و پرحرارت ایده‌هایمان برای آکسیون‌ها و مبارزات بعدی را به اشتراک گذاشتیم تا دفعه بعد با طرح‌هایی خلاقانه‌تر بتوانیم این مبارزه را طرح کرده و به پیش ببریم.

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - بلژیک

فعالین کارزار ضد خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی در ایران - بلژیک

## ۴ گزارش تظاهرات اروپایی در روز جهانی حق سقط‌جنین در بروکسل

۲۸ سپتامبر ۲۰۱۷



عصر روز پنجشنبه ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۷ یک تظاهرات سراسری در اروپا به مناسبت روز جهانی حق سقط‌جنین در بروکسل برگزار شد. در این تظاهرات که با فراخوان اکثر تشکلات زنان، احزاب و سندیکاها و ... سازمان‌دهی شده بود بیش از ۱۵۰۰ زن و مرد از کشورهای و ملیت‌های مختلف شرکت داشتند. نیروهای سیاسی مختلف به شکل متشکل با شعارها و پرچم‌های خود گرد آمده بودند؛ اما شعار «بدن من، حق من است!» به شکل برجسته‌ای خودنمایی می‌کرد. در نقطه‌ی شروع تظاهرات در پارک مجاور میدان شومان تظاهرکنندگان ابتدا دایره‌وار حلقه زدند و دختران جوان دانشجو با حرارت و به شکل رزمنده‌ی شعارهایی در ارتباط با حق سقط‌جنین را به زبان‌های مختلف فریاد می‌زدند. از همان ابتدای تظاهرات بیانیه‌ها و ارتباطات ردوبدل می‌شد. دو موضوع برجسته بود یکی مبارزه برای حق سقط‌جنین در همبستگی با مبارزات زنان در لهستان، ایرلند، اسپانیا، آمریکا و ... یعنی کشورهایی که امروزه حق سقط‌جنین در آن‌ها یا وجود ندارد یا زیر ضرب رفته است و دیگری مبارزه برای حق سقط‌جنین در بلژیک چون در بلژیک کماکان زنان حق سقط‌جنین ندارند و صرفاً از آن جرم‌زدایی شده است. مبارزه برای تحقق این حق و مجانی شدن امکانات جلوگیری از بارداری و سقط‌جنین و ... یکی از اهداف فعالین جنبش زنان در بلژیک است.



ما فعالین سازمان زنان هشت مارس هم در همبستگی با مبارزات زنان در سراسر جهان برای حق سقط‌جنین در این تظاهرات شرکت داشتیم و سعی داشتیم توجه فعالین جنبش را به ورای مرزهای اروپا و آمریکا ببریم یعنی کشورهایی که کماکان سقط‌جنین غیرقانونی است و مجازات سنگینی دارد و زنان اصولاً آن را به‌عنوان یک حق باز نشناخته‌اند و مذهب، دولت و قانون دست‌به‌دست روابط مردسالارانه بدن زنان را به شکل آشکار و با اعمال خشونت قانونی و دولتی کنترل می‌کنند. به همین منظور بیانیه‌هایمان به زبان‌های انگلیسی و فرانسه را در بین جمعیت پخش می‌کردیم که اکثریت با اشتیاق دریافت می‌کردند و از حضور فعالین جنبش زنان ایران ابراز خوشحالی می‌کردند. شعار ما «بدن من حق من است، نه هیچ مذهب، نه هیچ دولت و نه هیچ فردی، متعلق به من است!» هم توجه را جلب می‌کرد و تنها شعاری بود که به همدستی مذهب و دولت و مردسالاری به شکل مستقیم اشاره داشت. زنی که از آلمان برای شرکت در این تظاهرات آمده بود از تی‌شرت‌های ما که نوشته بود: «بدون مبارزه انقلابی زنان هیچ تغییری به وجود نخواهد آمد!» بسیار خوشش آمده بود و آدراس‌اش را داد تا یک تی‌شرت برای او به آلمان ارسال کنیم. پسر جوانی با شگفتی و کنجکاوی از نوع مبارزات ما تحت حکومت استبدادی در ایران سوال می‌کرد و متعجب بود که چرا رسانه‌های غربی اصرار دارند که اوضاع در ایران بهتر شده است و ... بعد از تجمع در پارک جمعیت به سمت میدان شومان یعنی مقر پارلمان اروپا به حرکت در آمد. در بین راه فهمیدیم که تظاهرکنندگان از کشورهای مثل اتریش، آلمان، فرانسه و ... هم آمده‌اند؛ و در کمال تعجب فهمیدیم برخی از زنان و مردان سندیکای سرت در همبستگی با زنان بلژیک از جنوب فرانسه به این تظاهرات ملحق شده‌اند آن‌هم درحالی که هم‌زمان تظاهرات مشابهی هم در پاریس برگزار می‌شد. حضور دختران دانشجو از دانشگاه‌های فرانسه و هلندی زبان بروکسل چشمگیر بود و طراوت و شادابی زیادی به جمع می‌داد. جمعیت با شور و اشتیاق و فریادکنان به نزدیکی میدان شومان رسید و در آنجا با سخنرانی چند نفر از فعالین و نواختن موسیقی و ... تظاهرات به پایان رسید اما یکی از موضوعاتی که به جمع انرژی داد، خبر برگزاری فراندوم برای سقط‌جنین در ایرلند بود، هرچند بسیاری از فعالین جنبش زنان مثل ما می‌دانستیم که این فراندوم قطعاً راه‌حلی برای پایان دادن به خشونت و کنترل بر بدن زنان نیست اما تغییر در چارچوب قانون یکی از گام‌های پیش‌روی جنبش زنان بوده است و حاضرین آن را گامی از پیش‌روی خود می‌دیدند. در نقطه‌ی پایان تظاهرات از فرصت استفاده کردیم و بیانیه‌ی «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی علیه زنان در ایران» را بین جمعیت پخش کردیم تا گامی دیگر در جهت همبستگی بین جنبش زنان در اروپا و ایران برداشته باشیم.

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - بلژیک

## «بیانیه سازمان زنان هشت مارس در مورد ۵۰امین سالروز تصویب قانون سقط جنین در بریتانیا - به زبان فارسی» **مبارزه برای حق سقط جنین یک مبارزه طبقاتی است**

۲۷ اکتبر سالروز تصویب قانون سقط جنین ۱۹۶۷ در بریتانیا است که امسال وارد ۵۰ سالگی می‌شود. طبق این قانون زنان می‌توانند با «مقررات و شرایط مشخص و محدود» به حاملگی خود پایان دهند: حاملگی بیش از ۲۴ هفته نباشد، ۲ پزشک ثبت شده و با «تعهد خوب اخلاقی» تأیید کرده باشند که ادامه‌ی حاملگی برای سلامت جسم و یا روان زن خطرناک است و یا جنین در شرایط سالم به دنیا نخواهد آمد و این کار تنها در کلینیک‌های دولتی یا ثبت شده رسمی انجام شده باشد. اما هم‌زمان طبق ماده‌ی ۵۸ و ۵۹ قانون «جرم علیه اشخاص» سال ۱۸۶۱، نفس عمل پایان دادن به حاملگی هنوز در محدوده‌ی جرائم است و بنابراین مجازات دارد؛ یعنی هر زنی که بدون در نظر گرفتن شرط‌های قانون ۱۹۶۷، به‌طور شخصی سقط جنین کند و یا هر فردی که به چنین زنی کمک کرده باشد، مرتکب جرم شده و می‌تواند به زندان و یا حبس ابد محکوم شوند.

در ایرلند وضعیت حتا در این حد هم نیست. کلیسای کاتولیک نقش زیادی در جوانب گوناگون فرهنگ، آموزش، قانون‌گذاری‌ها و کدبندی‌های اخلاقی دارد و به‌طور رسمی اعلام کرده است که مخالف هرگونه حرکتی جهت آزادی سقط جنین است. سقط جنین در این نقطه از اروپایی که به دمکراسی و حقوق بشرش افتخار می‌کند، تنها جرم است بلکه تابو هم هست. حتا در مواردی که جان زن درخطر است پایان دادن به حاملگی کار آسانی نیست.

در بریتانیا شمار اعتراضات ضد سقط جنین افزایش یافته است. افراد و دسته‌هایی که به‌طور خاص از سوی مراکز مذهبی سازمان‌دهی می‌شوند، در مقابل کلینیک‌های مربوط به سقط جنین در تلاش برای تأثیرگذاری بر زنان مراجعه‌کننده و مردم هستند که بتوانند با درگیر کردن آن‌ها، حسی از ترس، افسوس، شرم و «گناه» ایجاد کنند. اخیراً روزنامه‌های بریتانیا نوشتند که جمعی از متخصصین زنان و زایمان به‌ویژه انجمن پزشکان بریتانیا در اقدامی رسمی از نمایندگان مجلس خواستند که قوانین مربوط به زنان را که برای تنبیه و مجازات زنان و هر فردی که به آن‌ها کمک کرده است تا خارج از محدوده‌های قانون سقط جنین کنند حذف شود و به‌جای این که این موضوعی مربوط به جرم‌شناسی باشد، در دسته‌بندی موضوعات مربوط به سلامت و پزشکی قرار گیرد. در این درخواست‌ها روی هم‌رفته محدودیت «سقط جنین قانونی تا ۲۴ هفته‌گی» مورد چالش قرار نگرفته است.

نیت، هر چه که باشد این درخواست‌ها به نفع زنان هستند؛ اما بحث بر سر این است که یکم برخلاف تفکر موجود سقط جنین مسأله‌ای در محدوده‌ی پزشکی به‌مثابه‌ی یک «بیماری» که زنان باید و یا نباید با پزشک مشاوره کنند، نیست. داشتن حق کنترل باروری (چه پیش‌گیری و چه سقط کردن جنین ناخواسته) موضوعی محوری در مسیر رهایی زنان است. این که آیا زنان درنهایت و در هر شرایطی قادر هستند بدن خود را از مالکیت رها کرده و توان تولیدمثلی خود را کنترل کنند یا نه؟ دوم این که باید واقع‌بینانه اندیشید که چقدر می‌توان به این تغییرات و جهت‌گیری آن‌ها با فرض این که انجام بپذیرند خوش‌بین بود. تغییراتی که نه از راه آگاهی زنان و پیش‌تلاش جنبش‌های رهایی زنان و با استدلالاتی که به‌طور خاص در مرکز آن مسأله‌ی مالکیت بر بدن زن و کنترل خواسته و موقعیت او و نه به‌طور کل در جهت‌گیری رهایی زنان از کنترل مردسالاری و مالکیت جامعه‌ی طبقاتی بر او؛ بلکه تنها با اتکا به تشخیص پزشکان آن‌هم با لابی‌گری با نمایندگان مجلس و دولت سرمایه‌داری بریتانیا، در شرایطی که در آن به‌طور مشخص حقوق زنان در حال عقب‌گرد است قصد دارد انجام بپذیرد.

جنبش ضد سقط جنین به لحاظ ماهیت و در کل، به شدت تحت تأثیر عقاید مذهبی بنیادگرایانه است ولی تلاش دارد که به استدلالات عقب‌مانده و ارتجاعی خود رنگ و بوی علمی و یا حقوق بشری دهد. آن‌ها می‌گویند: «جنین بخشی از بدن زن نیست و خود یک «شخص» است، زنده است و خصوصیات بیولوژیک کامل انسان را داشته و حق زندگی دارد. هرکاری که جنین را از بین ببرد (در هر مرحله)، درواقع یک «شخص» را کشته است و از بین بردن عمدی هر زندگی انسانی به لحاظ «اخلاقی» نادرست است». بیابید به بنیان ایدئولوژیک آن‌ها نگاهی بیندازیم. در منطق و اخلاقیات کتاب‌های دینی همچون انجیل یا قرآن نقش و جایگاه زنان نسبت به مردان، فرودست و به‌مثابه‌ی امری ازلی و ابدی و از روی حکمت و نظم طبیعی امور توسط «خالق هستی»، قلمداد شده است. در این متون «خالق هستی» رک و روشن می‌گوید: «زنان جایی برای تولیدمثل مردان هستند... برای آسودگی مردان و در جایگاهی فرودست نسبت به آن‌ها آفریده شده‌اند... مردان رئیس خانواده و سرور زنان هستند و باید زنان را کنترل کنند... زنان نیز باید از مردان و شوهران‌شان اطاعت نمایند و...»؛ بنابراین زنان موجوداتی هستند که قرار است ملک مردان و در کنترل آن‌ها بوده و کارشان خدمت به مرد و آوردن فرزند برای «او» باشد. این داستان در دوره‌ای از تاریخ اتفاق افتاده است که در آن برده‌داری و مرد/پدرسالاری، «اخلاقیات» مرسوم و کاملاً پذیرفته شده در آن جوامع بوده است. دورانی که زنان همراه با برده‌گان و فرزندان عملاً به مالکیت مردان درآمدند. حرکات و تمایلات جنسی زنان، به شدت کنترل می‌شده است تا مطمئن شوند فرزندان تنها به یک مرد تعلق دارند تا به این وسیله مالکیت ثروت مرد بتواند حفظ شود. با آمدن مذهب این اصول و مناسبات اجتماعی و فرهنگ، نهادینه و خدایی شد و اشکال ایدئولوژیک به خود گرفت. تعاریف از موجودیت و نقش زن در راستای ثرم‌ها و مناسبات موجود، این بار حکمت و مصلحت خدا و مقدر شده از سوی او در نظر گرفته شد و حاملگی زن نیز همچون هدیه‌ای از سوی خدا و تصمیم او در ایجاد انسانی نوین که صرفاً آن را در شکم زن قرار داده است، پیش گذاشته شد.

اکنون این همان اخلاقیات است که هم‌چنان به زنان و جامعه اعمال می‌شود؛ یعنی برده‌گی زنان توسط سلطه‌ی طبقاتی مردسالار سرکوب‌گر. متأسفانه باور نداشتن به و یا حتا ضدیت داشتن با مذهب، دین و یا جامعه‌ی طبقاتی، خودبه‌خود تضمین‌کننده و نشان‌دهنده‌ی این نیست که افراد، نگاه مردسالارانه و تفکر عقب‌مانده نسبت به زنان ندارند. می‌توان مذهبی نبود و یا حتا آرزوی داشتن جامعه‌ی بی‌طبقه را هم داشت، تحصیلات آکادمیک بالا داشت؛ اما در زندگی و روابط اجتماعی به‌ویژه مسأله‌ی زنان، دگم و غیرعلمی، یا مذهبی فکر و عمل کرد. مذهب، سنت و افکار مرتبط به آن و مناسبات برخاسته از فرهنگ جامعه‌ی طبقاتی، قرن‌هاست که در پوست و گوشت جوامع تنیده شده است و بخشی از تفکر انسان‌ها را شکل داده است. افراد آگاهانه و یا ناآگاهانه در حال تولید و بازتولید این افکارند زیرا هم‌چنان در جامعه‌ی طبقاتی مردسالار بر پایه‌ی ستم و استثمار زندگی می‌کنند.

در تمام دنیا در حال حاضر هیچ دولتی نیست که در این امر دخالت نکرده و برای زنان محدودیت قرار نداده باشد. با شکل‌گیری دولت‌های سرمایه‌داری یک رابطه‌ی جنسیتی و قدرت جدید میان زن و مرد در راستای ضرورت «تولید و کنترل نیروی کار» به وجود آمد. ستم بر زن و «نقش زن به‌عنوان تولیدمثل‌کننده» سیستماتیک‌تر و بسیار سازمان‌یافته‌تر از نظام‌های طبقاتی مردسالار پیشین شده است که در مرکز آن کنترل زن و رحم او قرار دارد. از سوی دیگر مذهب نیز همواره در خدمت سرمایه‌داری بوده و به‌شدت در تاروپود آن تنیده شده است. تمام این‌ها برای دولت‌های سرمایه‌داری ازجمله دولت سرمایه‌داری - امپریالیستی بریتانیا تعیین‌کننده است. حدود ۵۰۰ سال از انقلاب بورژوازی می‌گذرد ولی هنوز زنان نتوانسته‌اند حق ابتدایی کنترل آگاهانه بر بدن خود را داشته باشند. این به این دلیل نیست که ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری هنوز درک روشنی از این موضوع ندارند. اگر برخی حقوق زنان ازجمله سقط جنین در همین سطح محدود توانسته تا حدودی قانونی شود، درنتیجه‌ی مبارزات خود زنان و اجبار سرمایه‌داری و سیاست آن در شرایط خاص بوده است. اما از آنجا که این سیستم بنیادا به نقش فرودست زن و کنترل بدن او نیازمند است، هم‌زمان تلاش دولت‌ها این بوده که به لحاظ ایدئولوژیک بتوانند مسیر این مبارزات را منحرف کنند. بورژوازی به‌طور بسیار زیرکانه عمل می‌کند. یا به‌نام «حقوق بشر» برای آن شرط و شروط می‌گذارد و یا استدلال‌هایی را تبلیغ می‌کند که درواقع ماهیت رهایی‌بخش مبارزه‌ی زنان در کنترل آگاهانه بدن و فعالیت‌های بیولوژیک خود را از نفس و هدف مبارزه جدا می‌کند تا به این شکل فضایی را حفظ کند که درنهایت بتواند ایده‌ی مالکیت بر زن و بدن او و درنهایت نوع بشر و نقش فرودست زن را تضمین کند. سیاست‌های دولت، از راه فیلم‌ها و تبلیغات رسانه‌ها، نوشته‌ها و برنامه‌های گوناگون فرهنگی و سرگرم‌کننده، افکار عمومی جامعه را طوری شکل می‌دهد که درنهایت خشونت بر زن و جایگاه و نقش سنتی و فرودست او را تولید و بازتولید می‌کند.

زن به‌عنوان نوع بشر و حق بی‌بیهی بر بدن و زندگی‌اش، باید بتواند در مورد هر چیزی که در بدن او قرار است رشد نماید و تغییراتی در آن ایجاد کند، چه بخشی از بدن او به‌حساب بیاید یا نیاید، چه زنده باشد چه غیرزنده، چه یک غده و یا یک زائده نام بگیرد و چه یک جنین یا انسان، تصمیم بگیرد. این که بیولوژی زن این‌گونه است، این که مردان چنین توانایی را ندارند و علم بشر هنوز قادر به حل مسأله‌ی تولیدمثل و برداشتن بار آن از گرده‌ی زنان نشده است؛ هیچ وظیفه‌ای را به‌طور اتوماتیک در برابر زنان قرار نمی‌دهد که مسئولیت تولید نوع بشر و نیروی انسانی را به‌طور اجباری بر عهده داشته باشند. این هسته‌ی محکم درک از موضوع حق زنان بر بدن‌شان است.

سقط‌جنین یک تراژدی و کاری شرم‌آور نیست. آنچه یک تراژدی شرم‌آور و ننگین است، این است که زن اجزای کنترل بدن و توان باروری خود را نداشته باشد. زمانی هم که چنین آزادی ابتدایی را ندارد، درواقع یک برده است. موضوع به همین ساده‌گی است. برده‌گی یعنی زمانی که فردی به دلیل موقعیت و یا خصوصیت بیولوژیک خود و یا توان خاصی که دارد و درست به همین دلیل می‌تواند در دل یک جامعه‌ی طبقاتی مردسالار مبتنی بر مالکیت، سودآور و منفعت‌زا باشد و توسط آن به کنترل و مالکیت درآید. لازم نیست کسی به‌طور مستقیم این را به زبان بیاورد زیرا ما هم‌اکنون در دوران برده‌گی مدرن زندگی می‌کنیم.

بنابراین ما باید در درجه‌ی اول قادر به سازمان‌دهی مبارزه‌ی باشیم که در زمینه‌های فکری و عملی بتواند مرزبندی شفاف و روشنی را در رابطه با ماهیت و هدف مبارزه مان داشته باشد. مبارزه برای حق سقط‌جنین یک مبارزه‌ی طبقاتی است و باید در این پرتو باشد تا بتواند نه تنها افکار کهنه‌ی مرتبط با مالکیت بلکه ایده‌ها و افکار سنتی برخاسته از مذهب و جهل نهادینه‌شده در طول قرن‌ها را نیز ریشه‌کن کند. مهم‌ترین کار در این مسیر مبارزه با ایدئولوژی و تفکری است که این وضعیت را بازتولید می‌کند، از آن نفع می‌برد و افکار عمومی را به عمیق‌ترین وجه خود شکل می‌دهد بدون این‌که افراد حتماً متوجه شوند که زیر نفوذ آن هستند. جنبش‌ها و گروه‌های مخالف سقط‌جنین درنهایت، دانسته یا ندانسته درگیر یک نبرد ایدئولوژیک هستند. نبرد بین ایدئولوژی وابسته به جهل، خرافات و برده‌گی و علم‌رهایی زنان و بشریت از قیدوبند هر نوع ستم و استثمار؛ از چنگال دولت، مذهب و مردسالاری.

تاریخ نشان داده است که تغییرات اجتماعی پیشرفته تنها زمانی ممکن است و به‌طور اطمینان بخشی اتفاق می‌افتد که جنبش پیشرویی، پشت آن باشد. دستاوردهای مبارزات زنان نیز در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ مدیون رهبری آگاهانه‌ی جنبش انقلابی زنان بود. ما نیز تنها با اتکا به جنبش انقلابی زنان در پرتو یک استراتژی‌ی رهایی‌بخش و درگیر کردن مردم و در رأس آن زنان و به چالش گرفتن و ارتقای افکار آنان در مبارزات اجتماعی است که می‌توانیم انتظار دستاوردی را بکال با سمت‌وسوی رهایی‌بخش برای زنان داشته باشیم.

سازمان زنان ۸ مارس (ایران-افغانستان) - انگلستان - ۲۴ اکتبر ۲۰۱۷

## ۴ چکیده‌ای از گزارش کنفرانس یک‌روزه به مناسبت ۵۰امین سالگرد قانونی شدن سقط‌جنین در بریتانیا\*

روز شنبه ۲۸ اکتبر برنامه‌ای بانام «فرای غیرقانونی و مخفی بودن»، به مناسبت ۵۰امین سالگرد قانونی شدن سقط‌جنین در بریتانیا توسط سازمان «حق سقط‌جنین» در لندن برگزار شد. در این برنامه‌ی ۴ ساعته روی‌هم‌رفته ۸ پنل مختلف برگزار شد ...

### با چه اخلاقیاتی گروه‌های در اقلیت ضد سقط‌جنین را متوقف کنیم تا نتوانند نبض گفت‌مان‌ها را در دست بگیرند؟

سخن‌رانان معتقد بودند که افکار عمومی در بریتانیا به‌شدت موافق حق انتخاب زنان است اما به دلیل این‌که از جانب گروه‌های مخالف به‌عنوان کاری شرم‌آور در جامعه نهادینه‌شده است، باعث شده این موضوع نتواند آن‌قدر که باید موردبحث اجتماع قرار گیرد. فعالیت‌های مخالفین در حال افزایش است و بسیار سازمان‌دهی شده هستند و سیاست و قوانین نیز از آن‌ها تأثیر گرفته‌اند... آن‌ها تأیید کردند که این مبارزه کاملاً ایدئولوژیک است و این موضوع را به‌طور بنیادی به چالش گرفته‌اند، با این استدلال که وقتی می‌گوییم زن باید حق انتخاب داشته باشد یعنی باید بتواند بدن و توان باروری‌اش را خودش کنترل کند چون فقط اوست که تشخیص می‌دهد چه چیز برای سلامتی و زندگی‌اش بهتر است.

### کاوشی در تاریخ مبارزات حق سقط‌جنین

این پنلی با حضور برخی نویسندگان و فعالین حقوق زنان در سقط‌جنین ازجمله دیان ماندی (یکی از افراد کلیدی در تصویب قانون ۱۹۶۷) بود. در این پنل او با شروع از تجربه‌ی خود و وضعیت بسیار بدی که در آن زمان زنان مجبور بودند سقط‌جنین کنند، توضیح داد که چطور تجربه‌ی شخصی‌اش در دل آن شرایط محرک انگیزه‌ای قوی برای تلاش در تغییر این قانون بوده است...

### رویکردی تقاطعی به کارزار سقط‌جنین

عنوان بحث این بود که بتواند به‌راستی بین جنبش ضد سقط‌جنین و ابعاد گسترده‌تری از دستور کار برنامه‌های ارتجاعی بپردازد... دو نفر از سخن‌رانان زنان جوان سیاه‌پوست بودند و تأکید داشتند که این‌گونه نیست که زنان کشورهای توسعه‌نیافته فقط نگران غذا و سرپناه هستند. آن‌ها نگران تولیدمثل خود نیز هستند و می‌خواهند این حق را داشته باشند و نباید آن‌ها فراموش کرد. فعالین ایرلندی نیز اضافه کردند که مخالفین تنها دید بسیار زن‌ستیزانه و ضد سقط‌جنین ندارند بلکه دید ضد خارجی، ضد هم‌جنس‌گرایی و... نیز دارند و به گروه‌های راست ناسیونالیست وصل هستند. برای این‌که بتوانیم جنبش آن‌ها را بشکنیم باید به این بخش‌های وسیع‌تر جامعه نیز برویم.

### جمع‌بندی و ارائه‌ی سیاست‌های سقط‌جنین در قرن ۲۱

این پنل به دنبال این بود که به‌عنوان جمع‌بندی ببیند چه اقداماتی برای تغییر و یا بهتر کردن جنبش حق انتخاب می‌توان انجام داد و چه نقشه‌ی راهی برای تغییر مطرح کرد. در این میان نکات جالبی توسط یکی از سخن‌رانان که نماینده‌ی مجلس و فعال زنان بود مطرح شد. این‌که تغییر در قانون و به‌سریعت و بدون اتلاف وقت بسیار ضروری است. او گفت اگر کسی فکر می‌کند عقب‌گرد در حقوق زنان و حق سقط‌جنین دامن ما را نمی‌گیرد، سخت در اشتباه است و هیچ‌چیزی از بحث‌های مخالفین در جامعه نشنیده است، ما باید بتوانیم هر چه زودتر از سقط‌جنین جرم‌زدایی کنیم، ما برای حق زنان ایرلندی هم مبارزه نکرده‌ایم و نباید سکوت کنیم، باید در برابر هر حمله‌ای که به حقوق زنان می‌شود اظهار همبستگی کنیم و هم‌زمان فرهنگ جامعه را عوض کنیم تا با هر ایده‌ی مردسالارانه مبارزه شود (البته به نظر می‌رسد که منظور او بیشتر زنان در غرب بود) و اگر نکنیم زمانی که عقب‌گرد سراغمان بیاید همه‌ی ما را با خود به عقب خواهد برد، باید مسأله را در ابعاد گسترده‌تری ببینیم به این شکل که سقط‌جنین مساوی است با چه کسی کنترل زنان را در دست دارد. اشکال گوناگون خشونت بر زنان با هم رابطه دارند و به این موضوع دلالت دارند که تعریف از زن در کلیت خود چگونه است و با اعمال قدرت بر او از راه خشونت؛ می‌توان بر او تسلط یافت و ارزش او را در جامعه تعیین کرد. هر بعدی از خشونت بر زنان با ابعاد دیگر رابطه دارد و تا زمانی که همه زنان به برابری نرسیده‌اند ما نیز رها نخواهیم شد...

... آنچه درباره‌ی این کنفرانس می‌توان گفت این است که به نظر می‌رسد سخن‌رانان و دعوت‌شده‌گان از نقاط مختلف فکری برخوردار بودند و سازمان‌دهنده‌گان آن (سازمان حق سقط‌جنین) نیز بر گوناگونی نظرات تأکید داشتند و از آن استقبال می‌کردند که نقطه‌ی مثبتی است. در برخی پنل‌ها درباره‌ی مسأله‌ی حق سقط‌جنین ناروشنی و ضعف تئوریک مشخصی وجود داشت. برخی به‌شدت به لابی‌گری تأکید داشتند و معتقد بودند این کار باید مرحله‌به‌مرحله صورت گیرد و برخی معتقد به آگاهی و همراهی هر چه بیشتر زنان در مبارزات بودند و برخی معتقد به هر دو. برخی معتقد بودند که مسأله‌ی حق سقط‌جنین در افکار عمومی بریتانیا کاملاً حل‌شده است و جای نگرانی نیست و برخی به‌دستی بر وخامت اوضاع جهانی، تأثیر رژیم ترامپ بر هار شدن حملات بر زنان و هر نوع احتمال در عقب‌گرد دستاوردهای زنان هشدار می‌دادند؛ اما در هیچ پنلی هیچ بحثی درباره‌ی این‌که چرا زنان حتماً در غرب هنوز در حال مجادله بر سر داشتن چنین حق پایه‌ای هستند و ریشه‌ی این وضعیت در کجاست نشد. این‌که اگر به قول بسیاری «این زمینه‌ی مساعد» فراهم نشده بود تا بتوان لابی‌گری کرد و اگر معتقدیم این‌یک موضوع پایه‌ای در رهایی زنان است پس چطور باید مبارزه می‌کردیم؟ حتماً باید به برخی به نکات خوبی اشاره داشتند اما هم‌زمان قادر به بسط آن و کندوکاو بیشتر و ریشه‌ای‌تر نبودند. به‌طور مثال این‌که دولت و قدرت سیاسی چطور از مسأله‌ی فرودستی زنان سود می‌برد و یا موضوعاتی چون «مالکیت مرد بر زن»، «مادریت و خانواده» و تبلیغاتی که بر محور آن‌هاست و «نقش تعریف‌شده و خاص زن» به‌عنوان پرورش‌دهنده و تولیدکننده‌ی نسل بشر در جامعه انجام می‌گیرد و چرا پرداختن به این موضوعات در درک مسأله و راه‌حل آن اهمیت دارند. آیا ما می‌خواهیم درنهایت زنان را رها کنیم و یا این‌که فقط شرایطشان را کمی بهتر کنیم. به نظر می‌رسد که از دید افرادی هم که موضوع را سیاسی می‌دیدند راه‌حل همچنان تنها در راستای شرایط موجود است. این‌که زنان تلاش کنند تا با متقاعد کردن قانون‌گذاران و فرستادن نماینده‌گان خود به مجلس قوانین را عوض کنند؛ اما درهرحال این برنامه یک نقطه‌ی مثبت در مسیر مبارزات زنان بود و نشان داد که ما به تبادل‌نظر و بحث‌های بسیار بیشتری نیاز داریم تا بتوانیم هر چه بیشتر نه‌تنها نقاط اشتراک‌مان را قوت بخشیم بلکه با رفع کمبودهای سیاسی، تئوریک در رابطه با ریشه و علل فرودستی زنان و مشخص کردن ناروشنی‌ها در درک مسأله‌ی ستم بر زنان ازجمله سقط‌جنین مبارزه را در مسیر درست‌تری پیش ببریم.

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - انگلستان - ۳۰ اکتبر ۲۰۱۷

\* برای مطالعه‌ی نسخه‌ی کامل این گزارش می‌توانید به سایت سازمان زنان هشت مارس مراجعه نمایید.

## **Justice Can be achieved only by Overthrowing Islamic Regime of Iran! On the 29th Anniversary of the Massacre of Political Prisoners in Iran**

A brief overview of the 39-year horrific ruling history of the Islamic Regime of Iran shows that oppression, killing and execution have been integral parts of this repressive machine. However, the barbarous killing of militants, revolutionaries, and communists in the 80s and particularly summer of 1988 was the most notorious example of this dreadful machine.

Contrary to the massive efforts of the Islamic regime to erase this bloodbath, neither the walls of the prison nor the mass graves, nor the intimidation and humiliation of the families and survived prisoners; could bury the truth behind this terrible slaughter. 'Litigation movement' is the name given to the struggle of people who have been trying to uncover and expose the massacre of political prisoners by the Islamic regime of Iran and putting on trial the organizers, commanders and perpetrators of this horrific crime. This movement despite the silence of imperialists' powers and their dependent media and even the human rights' organisation, started by the resistance of families of martyred prisoners, along with the struggle and resistance of the revolutionary and progressive activists to expose this horrific crime and later against the destruction and cleansing of mass graves, particularly in Khavaran cemetery ( the cemetery near Tehran that is known to contain the grave of some of the executed political prisoners of 1988). 'Litigation movement' later on became an integral part of the student movement, the women's movement, and the revolutionary and overthrowing movement of Iran.

The litigation movement is not merely a legal movement. The responsibilities of the litigation movement cannot be handed over to any state authority. The ambitions of this movement can be realized only by relying on the mass power, deepening awareness, and pursuing the ambitions of those who lost their lives in this massacre.

'Litigation movement' can advance and become a deep rooted struggle when it can have the solidarity of other progressive movements, particularly solidarity with the women's oppression and the role that this oppression has in the power structure of the Islamic Regime of Iran. Firstly, due to the mass struggle of women during the struggle against Shah until 1979, for the first time in the history of Iran, we encountered the phenomenon of women political prisoners. Secondly, repression, intimidation, torture and execution of women political prisoners played a very important role in establishing and consolidating the power relations in anti-woman Islamic regime of Iran.

The women's movement must also see the 'litigation movement' as part of its struggle to confront the Islamic regime of Iran. This regime has a deeply oppressive and patriarchal structure and not only functions on the basis of gender discrimination, but also based on crushing the most inferior, neglected, helpless and oppressed women. There's no media and tribune which reflects the depth of the onslaught imposed on these women. With such an understanding, we must enliven the litigation movement again. In the same line, we must publish books and papers; hold seminars and memorial. We must bring back these memorials to the public and streets; consistently discuss about the facts and truths behind this massacre and disclose theorganisers, commanders and perpetrators of these crimes...

It is necessary to push the 'litigation movement' forward to build a different future and overthrow of the reactionary Islamic regime of Iran. This is the only way for real litigation and the only guarantee to prevent the repetition of these crimes. A movement aiming at building a society wherein not only no one is suppressed, imprisoned, tortured or executed for their ideas, but also is supported for having opposing ideas with the aim of discovering the truth, and spreading the awareness.

\* *Excerpt from the Editorial 8 March magazine issue no 41*

*8 march women's organisation (Iran- Afghanistan)  
September 2017*

*www.8mars.com  
zan\_dem\_iran@hotmail.com  
youtube.com/8marsorg  
facebook.com/8marsorg*



# HASHTE MARS

Quarterly journal No. 42/ November 2017



[www.8mars.com](http://www.8mars.com)

[youtube.com/8marsorg](https://youtube.com/8marsorg)

[facebook.com/8Marsorg](https://facebook.com/8Marsorg)

[zan\\_dem\\_iran@hotmail.com](mailto:zan_dem_iran@hotmail.com)

Price: €4- £4